

مجله
فرهنگی
۱۳۰۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

۱۲۴



جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

شماره ثبت کتاب

۱۲۷۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

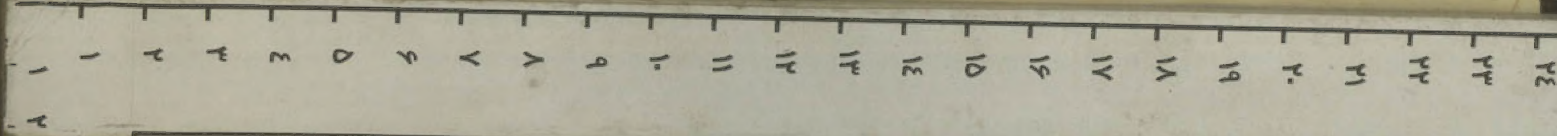
۱۲۴

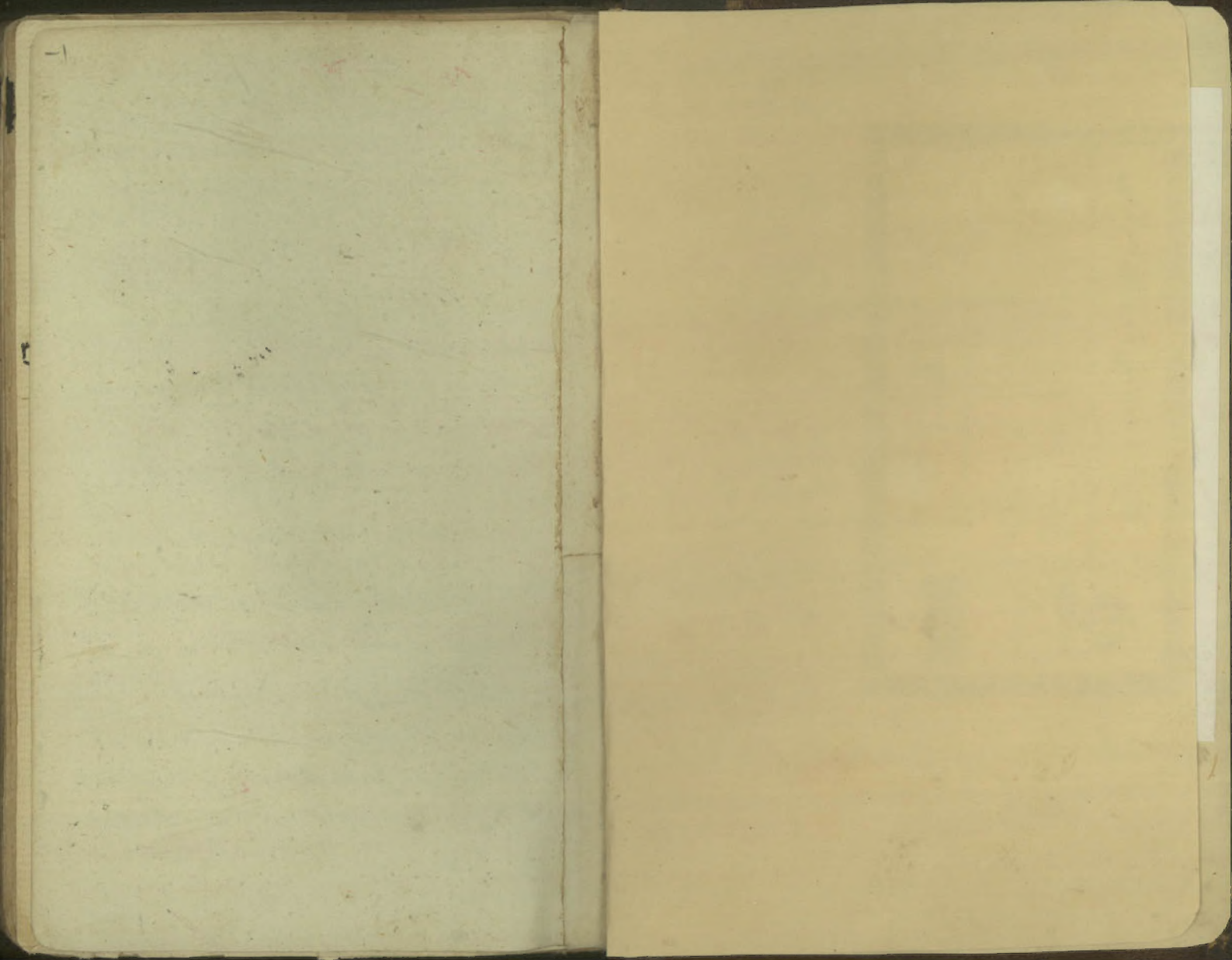


مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب

۱۲۴۶





مجموعه رسائل در تجوید

۱- کتاب التکمیل فی معرفة الترتیل تألیف مولانا محمد بن حسین بن علی بغدادی که از شاگردان علامه حافظ القرآن مولانا عثمان بن محمد شاه بن سلمان لغزوی است و بیشتر مطالب را بروایت سماع از استاد خود روایت کرده است. این کتاب بجا بجا بنویسد و در الذمه جلد ۴ فقط از نسخه تکیه بسنه ۱۹۲ نوشته شده و میانه است نام دارد.

ص ۴۰۰

۲- رساله عماد الدین علی شریف الاسترآبادی در تجوید و اختلاف قراءه عشره - یا زده ص ۷۹، ۴۳

۳- نسخه نفیس و بلیغ تجوید و قرائه (برای) نسخه حیدرآباد و کاتبیت در تعلیم که اختلاف اقوال و اراء قراء معروف را در قرائه قرآن مجید در تجوید و مخارج حروف و تلفظ هر قسم را بطور مبسوط و مشروح با نام قراء و رواه آنان آورده و از صفحه ۹۳ قسمت مهم و نافع آن شروع میشود که تمام سوره های قرآن مجید را بترتیب ذکر و اختلافاتی که در رسم الخط کلمات و حروف قرآن روی داده است نقل نموده

۴- نسخه نفیس و منحصر بفرد کتاب المطبوع تألیف مولانا عثمان بن محمد شاه بن سلمان لغزوی بناری - در بیان اختلاف رسم الخط قرآن و کتب جمع آوری مصحف در زمان عثمان - نام این کتاب در التکمیل صفحه ۲۷ و ۳۵ آمده است. سبک انشاء و طرز جمله بندی این رساله از نظر قرن هفتم حکایت میکند - و این کتب از متون قدیمه فارسیست که در فهرستها و منابع هم نامش نیامده و نگارنده با دقت و تخصص در التکمیل نامش در نسخه وجودش دست یافته و باین وسیله یکی از نفایس زبان فارسی را از گممان و اختفاء بردن آوردیم - در صفحه دیگر بعضی از لغات و خصوصیات آن اشاره خواهیم کرد

ص ۲۴۹، ۳۰۰

۵- رساله در بیان واجات قرائت و تجوید و مخارج حروف از مولانا عماد الدین

ص ۳۱۸، ۳۰۵

قاری استرآبادی

مطالب و فوائد عده نیز در خلال ضحای است که از جهت اهمیت آن فهرست نمود

الف - فائده فی وقوف الفرضیه من تفسیر کشف الاسرار ص ۴۷

ب - خواص و اسرار بعضی آیات قرآن ص ۴۲

ج - فائده وجه احسنیت قصه یوسف و تعیین قصه انبیاء که در چند سوره از قرآن ذکر شده اند

د - هشت قاعده (منظوم بغدادی) در تخمین وادغام شمره ص ۳۱۹

ه - باب در صفات حروف که خود را مستقل و منفید و ب نظریات ص ۱۱۹، ۲۲۸

توضیح آنکه خط و کاغذ گواهی میدهد که مجموعه در ماه نهم هجری نوشته شده

و لی بخاطر سهل الخاری کاتبها بچند نام از رسائل را تاریخ ننهاد و لی یکی از صاحبان

نسخه تمکات خود را در صدر صفحه ۳۳ با خط در آورده است که عیناً نقل نمود:

(بدار رساله من جمله کتب محمد قاسم ابن محمد امین طالقانی سنه ۱۰۵۵)

و مری با سجع عجیب در پشت صفحه آخر است (مصمم شاه نظروف)

۱۲۸۷۲ / ۱۲۸۷۲

۱۷ - ۴
۱۱۳۸

از جلد - الذرية الى تصانيف السيد صفحہ ۱۸۱

التكميل في بيان الترتيل - للولاء محمد بن جنيب : اوله (اما بعد حمد الله تعالى
على نزاله واصطوفى على النبي محمد وآله ، ميگويد بنده کنشکار محمد بن حسین علی و ذکر فی اوله
ما مضاه الله تليد الامام الحافظ - وبعد اطرائه سستی جامع القرآن جمال بن
محمد شاه بن محمد سلمان النزهی

۲۵۳

۱ - در حد احراف مروده بود

۱۵۵

۱۵۴

۱۷ - ۱۵۵

۱۲۸۷۲



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على ناله والصلوة على النبي محمد وآله تسكين ديني كماله
والخير والبرحمت پروردگار الوافق بالوعدتين حسن بن علي
منا بلك عليه وعقابه له ولوالديه واحسن اليها واليه الرجوع والافتقار
الاعطى اجل جلالة وعم نواله بمقتضا كرم خود ان كنه را خطه را
از كلام مجيد وكتابات حميد خود روزي گردانيد وشراف وفضل را
وتلامذ من حضرت شيخ كلبيكس والخير المنير مولانا الموفق والامام المحدث
معد الفروع والاصول خزن المعقول والمنقول ناجز كلام الله وحافظ
حدوده الله ناشر علم القرآن باسط احكام القرآن جامع اركان الاسلام
الفقه والاخلاق والكلام محيي الشرايع والسنة صاحب شيم الحسنة
خلف سلف الصالحين في الاسلام والمسلمين جامع القرآن عثمان بن محمد بن
الغزنوي مولد او محمد والهمزوي مسكن او مكنا ونبوت فضيلة علي
خصوا وعلي كافة المسلمين عمدا كرايند ذل فضل الله نبيته من نبي الله
ذو الفضل العظيم محقق في احكام اخبر عن تعلم واموضش قرآن وتلاوت
وي مشغول بودند ونيخواستند كه بقدر وسع توانايي خوئين در تجويد
توتيل وي كه مامور بشع است كما قال جل ذكره ورتل القرآن ترتيلا
كوشش كنند وبقضي جهان بودند كه استطاعت بخوبيد آن ندا شدند

مرفوع

نام استاد

كه قواعد را و ترتيل را از كتب عربي فهم گشتند از زبانه النمايين كندند
اصلي چند كه مهم است از هر باب در فن و ساني مخارج را بنزديان
فارسي نوسيد كه تا آنرا ياد كيريم و بقدر وسع خود بجهل آوريم پس از كنه
بعد از اهل بيهار واستخارات التزام كردم و از چند قواعد كه مهم بود
در كتاب آوردم و در روزي مقدمه داده مايب و خانم ياد كردم و اين مختصرا
كتابات التكميل في معرفه الترتيل نام كردم پس ملتزم باشا را تحفه
محمد و محمد اعظمي سلمه و لقاؤه از ارباب فضل انكه خود در مختصر نظر گشتند
اگر بر سهوي و غلطی مطلع شوند برقمه فامردم در اصلاح ان كوشند و بديل
عفو را غماض ميزول دارند و ما توفيق آلا بآله عليه توكلت واليه انيب
اما مقدمه در بيان اسامي قراوسبعه و راويان ايشان بطر تر اختصا
مضامنه صاحب شيم الحسنة اختيار كرده است در انكه قراوسبعه را رضى الله عنهم
شاگردان و راويان بسيارند چنانكه در كتب قراوسبعه كرده و مستطرا
اما از هر يك دو رواي يكال رسيد اند و در بيان امت مشهور گشته اند و روا
ايشان مقبول گشته چنانكه اسامي ايشان ياد كرده ميشود **وقايه اول**
امام نافع است رض و او امام مدني است و راويان و راويي و راويي نام است
و ديگر را ورش رضى الله عنها **وقايه دوم** انكه است رضى الله عنها

نام كتاب

و او امام مدني است
و راويان و راويي و راويي نام است
و ديگر را ورش رضى الله عنها

و او امام منین است و در او یان و یو را یکی را قالون نام است
وقاری سیم را ابو عمر و بنی علانام است رضی و او امام
 بصره است و در او یان و یو را یکی و در یکی و در یکی و در یکی
وقاری چهارم را ابو عامر است رضی و او امام دمشق است و در او یان
 و یو را یکی هشتم نام است و در یکی و در یکی و در یکی و در یکی
وقاری پنجم ابو عامر است رضی و او امام قزوین است و در او یان
 و یو را یکی هشتم نام است و در یکی و در یکی و در یکی و در یکی
وقاری ششم امام حمزه است رضی و در او یان
 و یو را یکی را خلف نام است و در یکی و در یکی و در یکی و در یکی
 امام کسایست رضی و از هر سه امام از گفته است و در او یان
 کسای را یکی ابو الحارث نام است و در یکی و در یکی و در یکی و در یکی
 قرا و سبعة و در او یان ایشان امام بزرگ و او الله صاحب شاطی رضی
 رزمی اختیار کرده است از برای اختصار و جمع آن ریزها
 در این مصراع است **شعر** آنج ده هز خطی که نضع
 فضی رست **ط** ط الشاطی یختار رمزاً لیکه لا یخانی که

نکه **الف** با نفع **ب** قالون **ج** ورش **د** انکیش **ه** بری
ز قبل **ح** ابو عمر و **ط** و در یکی **ی** سویی **ک** انعام
ل هشتم **م** انزکوان **ن** عاصم **ص** ابو یکی **ع** حفص **ض**
ف حمزه **ض** خلف **ق** خلاد **ر** کسای **س** اولحارث
ت و در یکی از اسامی قرا و سبعة و در یکی اختصار کرده ایم از برای اسامی بر
 مستبران و بالله التوفیق بعد از این پیدا که اول چیزی که برینده مکلف
 بعد از ایمان واجب میشود نماز است و نماز درست بخشنه نیاید مگر
 بقراوت و قراوت درست نیاید مگر بدانش و رعایت بخارج
 حروف از برای آنکه بنای کلام عرب بر حروف است و حروف محقق و قد
 نمی آید مگر بر رعایت بخارج حروف و صفات وی در از برای این معنی
 ساز بخارج را مقدم داشتیم و میگویم **باب اول** در بیان بخارج
 حروف بدو از سعد که الله و انا نانی الدارن که حروف تبحر که اصول
 و بنیاد کلام عرب است بقول اصح و درست برینست و حروف بخارج
 و جایگاه بیرون آمدن این حروف از مشای حلواست تا که آنرا لیس برین
 برین ترتیب که یاد کرده میشود شنو از آن حروف حلواست و بعضی
 گفته اند که حلقی هفت است و الف را از آن جمله شمرده اند اما اصح و درست تر

آنست که الف از هوای دهال است و جلد خارج بقول مشهور شانه است
 و از هر مخرجی که حرف از دهه می آید برین ترتیب از اقصای حلق
 هیزه و ها و الف آید و هیزه از الف که شد که متحرک آید و الف که را
 قبول نکند و این مخرج اول است و از میان حلقی عبور و آید و این مخرج دوم
 و از اول حلقی غنق و خا آید و این مخرج سیم است و از پایان زبان و از میان
 کده ناف آید و این مخرج چهارم است و فانی و فانی غلصمی که سینه
 به اول کده آید که سویی حلقی دارد و از میان کده و پایان زبان
 و این مخرج پنجم است و کاف و عکدی که سینه و عکده پایان کده باشد
 و از میان دهان و برابری و کام جیم و یا و شین است و این مخرج ششم
 شجری که سینه و شجر میان دهان که سینه و این مخرج ششم است و از کانه
 پایان زبان و از آخرت که است از اظراس ضا و اد و ضا و ضری و جا
 گویند و ضرس دندان که سویی باشد و کاف که از زبان باشد و بعضی را
 از جانب چپ گویند و بعضی از جانب راست گویند و بعضی است که از لای
 علی اکبر از هر دو جانب میگویند و این مخرج هفتم و از کانه نزد زبان و کانه
 کام آید و نزدیک دندانهای پیش طاق و ناول و این حروف را قطع گویند و قطع
 شکتهای کام باشد و این مخرج هشتم است و از سر زبان و سر دندانهای زیرین پیش

صاد و ذ و س و ی آید از کسادی که میان دندانها و زبان مانده باشد
 و این حروف را اسلی گویند و اسله سر زبان آید و این مخرج نهم است و از پشت
 زبان و از خای کام که در برابری دندانهای زیرین است یعنی بالابین را آید
 و بر از حروف تکرر گویند و تکرر از روی لغت و باره گفتار است و این
 مخرج دهم است و از کانه زبان و از خای کام که در برابری دندانهای زیرین
 است از هر دو طرف کام آید و این مخرج یازدهم است و مخرج نوزدهم متصل
 پیوسته مخرج لام است و غنه لازم او است و ققی که ساکن باشد و ظاهر
 نشود و غنه آن آوازی را گویند که از دماغ پیرون آید و در قفص پیرون
 تا اگر دماغ را بگیرد و پیرون گفتار نشود و این سر حروف التوی گویند و لثه
 گوشت نزد دندان که گویند و این مخرج دوازدهم است و از تیزی زبان و تیزی
 دندان پیش که چنانکه سر زبان باره از دندانهای پیش پیرون آید خطا
 و ثا و ذال آید و این هر سه را زلقی گویند و زلقی تیزی سر زبان است
 و این مخرج سیزدهم است و از اندون لب زیرین و سر دندانهای بالا
 تا آید و این مخرج چهاردهم است و از میان هر دو لب و او و یا و میم آید
 و با از تیزی لب خیزد تا اگر لب خشک باشد درست نیاید و این خطا بسیار
 واقع شود احتیاط باید کرد تا ناپاشود و این هر سه را شفوی گویند و شفوی
 باشد اما او و یا و میم از مخرج پانزدهم است و مخرج شانزدهم خیشوم

و حیث شوم اندرون بینی را گویند و وی خارج نون ساکت است والله اعلم
از سبب مجامع حروف بدین قدر مختصرا کردم هر کس که زیاده خواهد
بروی یا عطا الله کتب خود را بمسیر الدین هم رفتی و خاصه عقدت بر
باب دوم در بیان صفات حروف بدیهه که صفات حروف بدیهه است
لازمی و عارضی اما صفات لازم حروف طباق و انفخاح و استعلاء
و تسفل و جهرا و همس و فلقله و سکون و شدت و رخا و
و پراکنده و الخاق و سوره و حقه و نفث و الخراف و
تکریر و صیف و نفثی و استطالت و نفخ و غنه و هشن
و هوای و لین و مز و غیر آن و اما صفات عارضی که کثرت
چون اشباع و وقف و روم و اسام و تفخیم و ترقیق
و اختلاس و اماله و مد و قصر و تحقیق و تسهیل و ابدل
و حرق و جمع و محاسن و قنوت و غیر آن حنا که سار هر یکی باید
انشاء الله تعالی اما در بیان صفات لازمی و سار معانی هر یکی از آن صفات
بقدر وسع گفته شود بدیهه که طباق در لغت نیست این است و انفخاح
کشادن و استعلاء بیلا امیلی کردن و تسفل نفوذ میل کردن و جهرا
اواز برداشتن و همس آواز فروداشتن و فلقله جنبانیدن و سکون
ایستادن آواز و شدت سخت گفتن حروف و رخا و سست گفتن حروف

۸
ه میشود و معنی صیف هست کردن و اما که که خد است و یکجور انقباض
گویند و آن شر است از برای آنکه حروف خارج از و بر شود و معنی انفخاح
شدن و از هم باز نشدن است و بعضی گفته اند که حروف نفثی
چهار است میم و سین و را و فاجمعها مشرف والله اعلم
و در حروف استعلاء گویند را و لام از برای آنکه در وقت گفتن از آنها
سر زبان بچسبند و میل بکنند از زبان دارد و معنی الخراف میل کردن
کردن است و در اخاف تلویز نیز میگویند حنا که در پیش گفته شد
و حروف اخاف و فلقله گویند مجموعها حد قطب یعنی چم و دل
و قاف و طاء و با و ز و حروف را از برای آن فلقله گویند که حروف را
از سبب سبکی که درانی در خارج چند حنا که آنج و آفت و
در غیر این حروف جنبشی نیست و لحروف استطالت گویند و انصاف
است از برای آنکه خارج او در و دراز است و هر کس و بر ارام نتواند
کرد مگر کسی که خدمت استادان ماهر کرده باشد و رنج بسیار کشیده
باشد در درست کردن وی و معنی استطالت کردن کشی کردن
و طاء درازی کردن است والله اعلم از غار حروف و صفات لازمی
و بر فردر اختصار کرده شد هر کسی که زیاده خواهد بر وی یا عطا الله
شایدی خاصه شرح احوال لغاتی فصد و حروف لغاتی و دیگر فصایند

حوالا ناموس الهی بر قوی اما ساز صفا عارضی در باقی موقوف است باید
 انشاء الله تعالی **باب** **سیم** در بیان استعاده بولایه
 فی الدارین که خوانند که در خواندن قرآن با اتفاق و علم و
 میباید که در خط و در استعاده کف و این که است که اعوذ بالله
 من الشیطان الرجیم و بخواند آنست که بلند گویند و غیر نماز اگر چه
 خفی آمده باشد است اما وصل اعوذ بقراءة آنچه در عاتقه
 کتب قراوت و در بعضی تفاسیر نیز بر تفسیر شاطبی یاد کرده است
 در اعوذ و قراوت سکت می باید کرد و اختیار از مکتبه آن عالم
 رای و آن بخیر صدای سلمه الله است و ایضا احتیاط درین است
 قرآن از قرآن جدا شود فاما آنحضرت شیخ جزیری **رحمه الله** و بعضی
 مصنفات وی آمده است که وصل اعوذ بقراوت منزه است چه
 بسم الله و چه بترجمه بسم الله و الله اعلم **باب چهارم** در
 ساز بسم الله بدانکه خود را می خواند که سرور را از قرآن ابتدا
 کنند غیر سرور و نیز با اتفاق جمیع قرائت است که بسم الله گویند
 بسم الله را در اصطلاح قبله گویند چنانکه الحرفه را حمله و قبله را
 عبودله گویند اما اگر از میان سرور نخواهد خوانند در بسم الله
 منجز است یعنی اگر خواهد بسم الله بگوید و اگر خواهد بر اعوذ بگوید

بسم الله گفتی و اختیار داشت از او فیه آنست که در این صورت بسم الله
 میگوید فقط بر ظاهر حدیث کل امری بلی اما اگر سرور را تمام کرد و
 منجز اند که شود دیگر ابتدا کند یا بخواند در بسم الله کف و اختلاف است و
 بر منزه بقالون و این کثیر و عاصم و کسلی بسم الله گفت است
 و در صورت نیاز به وجه منجز است **اول** آنکه گویند که شایسته را به
 بسم الله و بسم الله را بدون آینه وصل کنند **دوم** آنکه در
 قطع کنند یعنی هم بر آخر سرور که شسته و فکند و هم بر بسم الله **سیم**
 آنکه بر آخر سرور که سرور و فکند و بسم الله را بشو آینه وصل کنند
 و این وجه بسم اعلم است که از سمعت من امری اما آنکه آخر سرور را
 بر بسم الله وصل کنند و بر آخر بسم الله و فکند و ولایت و از مال
 بسم الله بر خواستار کرده شد و الله اعلم **باب پنجم** در
 در بیان احکام نون ساکنه و نون مدیه و نون که بعد از نانی الدارین
 نون ساکن آن نون را گویند که در خط مصحح باشد و هم در تلفظ و
 قراوت و هم در اسم و هم در فعل و هم در حرف چنانکه نون من و نون
 و ما بدان و نون میگوید آن نون را که در خط مصحح باشد و اما
 در تلفظ و قراوت باشد و جز در اسم نباشد و علامت آن در قراوت

است که در آخر کلام باشد چنانکه غفور رحیم و حکیم جمید
 از نون ساکن و سینه که در لفظی بتزویل است و در حروف
 چهار حکم است **اول** اظهار **دوم** افعام **سیم**
 قلب **چهارم** اخفا چنانکه سائر هر یکی کرده شود اما حکم اول
 بدانکه نون ساکن و ثورین را بتزویل حروف حلق اظهار میا
 کرد و آن حروف حلق شش است **هزه** و **هائ** و **عین** و **حائ**
 و غیره **خا** اما مثال **هزه** **ینان** و **من** **امن** و **غنا**
اخی **نکاه** **ینهن** و **منهاد** و **جوف** **هار**
 و مثال **عین** **انعت** و **من عمل** و **حکیم** **علیم** مثال **حائ**
 و **افز** و **من حکیم** **حمید** مثال **عین** **نسبت** **غضن**
 و **من غل** و **عذاب** **غلیظ** مثال **خا** و **المنیقة**
 و **من خلق** و **علیم** **خبیر** اما حکم **دوم** بدانکه از نون ساکن
 و ثورین را بتزویل شش حرف افعام میاید کرد و آن حروف **پول**
 است یعنی **با** و **را** و **میم** و **لام** و **واو** و **نون** بشرط آنکه نون ساکن
 و حروف **یر** ملون در یک کلمه نباشند اما در کلام و در افعام نمی
 بافتا و چنانکه من **لدره** و **هدی** **المشین** و **من** **ترید** و

رحیم و **دوم** و **نون** افعام بافتا و چنانکه من **مال** و **عقش**
 و **خلق** **تغید** و **دروا** و **وا** بافتا و **مکر** و **یک** **امام** **خلف** که
 راوی **ایام** **حز** است و چنانکه من **وال** و **موقر** و **ول**
 و **زعد** و **جوف** **مجلون** که در غنیه میاید و غنیه **افلا** **ان** **ی** را
 که بتزویل در وقت گفتن میم و نون از دهان پیداست و چنانکه در
 پیش گفته شد اما اگر در یک کلمه باشد چنانکه **صنوا** و **قنوان** و **نیا**
 و دنیا **ان** **ادغام** نیاید کرد زیرا که اگر ادغام کند مثال **عفا**
 میشود و دیگر آنکه سر حروف در یک کلمه جمع میشود و این **عقل**
 چنانکه **سبح** **سبح** **مندی** میگوید **نظم** و در یک کلمه در آید و **وا**
 با نون و **واو** و **خا** و **اظهار** **مخول** تا نکرده و آن قبل
اما حکم سیم بدانکه نون ساکن و ثورین را بتزویل یک یا بدو میاید
 یعنی نون و سوره **ایم** میاید و نون که بعد از ایشان **آید** و
 از **ط** **ب** **ث** میاید چنانکه من **بعد** و **ان** **بهم** و **صم** و **بکم**
 و **هید** **شای** **کافرا** و مانند اینها اما **حکم چهارم** بدانکه نون ساکن
 و ثورین را بتزویل **پول** و **جوز** و **ای** **اخفا** میاید کرد و اخفا آنست که نه
 اظهار محض باشد و نه ادغام و غنیه و ادغام لازم اخفاست و **ق** **ف** **پ**

مد مکون که از محلی میگویند فی الجمله ساکن و ظاهر این مد
چنانست که در مد مکون **ششم** مد فرست و این بافتن قرآن
موضع است در سوره انعام هر دو الذکرین و در سوره یوسف
آل ان و هم در سوره الله اذن لکم و یکی در سوره النمل الله خبر
اما پیش کون و در سوره شمس موضع سهیل نیز دارند و در مامور اول
است و در یک موضع اختلاف است در سوره التوحید بقرآن ابو عمرو
و در سوره هجره استقام است باید و سهل یا مذات **هفتم**
مد جحر است و این در مثل عاقلهم و انک و انزل بعد
که او خالی الف میکنند در میان هجرین و مدوی مقدار یک الف مطلقا
از برای آنکه تخفیف یابد و اصل میشود **هشتم** مد عارض است
آنست که آخر کلمه و بقیه ساکن میشود و همزه نباشد و پیش از حرف
آخر حرف مد باشد چنانچه مهاد و مؤمنون و مؤمنین اگر وقف
بساکن کنی در سوره روست مد و قصر و توسط اما قصر
ضعیف است و اگر حرف آخر حرکت نباشد و نباشد در وی روم و اشام
نیز روست و در اشام نیز سوره روست اما در روم همین قصر است
اکثر قرآن اگر حرف آخر حرکت نباشد در وی اشام روست و وقف

صفتی

ن آنست که حنان و وقف کند که هیچ حرکتی ظاهر نشود و وقف حرکت
روانست و وقف نفس زدن یا در یک مقادری که نفس زدن را
همچنین شنودم از است آخر سله الله و بقاءه **آما روم** آنست که چنان
کنند که اگر کسی نزدیک و باید و اگر نباشد و باید که آخر کلمه حرف
و روم در مقسوح و مقصود غیر و مکش و باشد که آن زمانی که
بعضی اهل داروم و احیا باشد چنانکه تب همچون یاد کرده است ایم
سمرقوی و **اشام** در لغت بیانید نیست و مواد از اشام انجام
آورده به است بعد از ساکن کردن آخر کلمه چنانکه کسی در دهوی نکر
در باید که آخر کلمه اگر پیش دارد حوا را بر بر دانی بدانند که این اشام
در مرفوع و مضموم یعنی کلمه که حرف آخر غیر دارد نیز و اما در روم
در مرفوع و مضموم میرود و هم در مجرور و مکش و بعضی کلمه که اعراب بر
دارد چنانکه مالک یوم الدین در وقف از چهار وجه است و در مثل
لستعین در وقف از هفت وجه روست و در مثل ولا الضالین
دو و ثلث آن سه وجه روست اما اگر پیش از حرف آخر حرف مد باشد
انجا همین قصر است یا روم و اشام در موضع وی چنانکه پیش از
اما در حرکات عارضی و ثانی است که در وقفها میشود و بهم جمع و

ضمیمه ذکر دوم و اسامی نیرود و الله اعلم **هم** مکلام است و از اینست
که در حروف بی که در قواعد سوره است چهار قسم است یکی **الف** است
مربک از دین دو حرف است چنانکه ط و ه و ح و ع و **هم** است که
مربک از حرف صحیح است چنانکه الف **هم** است که مرکب از حرف
و در میان با و ساکن ماقبل مفتوح چنانکه عین **هم** است که
از حرف می باشد و در میان حروف می و ل و ن چنانکه لام و کاف
و نون و میم و سین و حکم و قلم اول قصرات با اتفاق و حکم قسمیم
مد است و توسط اما مدوی فصل است و حکم **هم** چهار مد طولی است
و الله اعلم **هم** مد دوم است و از آنست که در مثل و اندر **هم** و
ع انتم بر و ایت و یون و پروا اهل مصر و دیگران بقدر یک
الف **هم** مد بدل از هنر است چنانکه آدم و انیس و
اوتی و ایمانا و پروا از برای این بدل می کند که مدوی بدل از هنر
است که فاء فعل است و مقدار این مد نیز یک **الف** است که عین
که طول و توسط دارد نیز **هم** مد شبه بدل و آن نیز در بدل
چنانکه البشیر و متکین و یاق و و جاء و این مد بدل
هنر نیست بلکه مشابه بدل است اما اگر بطور از هنر ساکن حروف صحیح

صفت باشد و در این نیز مد یک چنانکه قرانا و مسوا **هم** است
مد اتفاق نیز در مدوه است و در مثل شی و سوء و کثیثه و
در وصل طول و توسط و در سوره انعام نیز دارد و اما در مویلا و
و الموء و ه و قصر دارد و این را از برای این مد معانی که در ادای
و فی الحقیقه ای که در کمال با و بعضی شود و معنی ایمن احتیاط کردن
هم مد باله است و این در مد هب است که است در کماله که در
که الله الله است از برای مبالغه کردن در نفی خدا یا این اجل و در کماله
کماله الله علی العلیا و این امر تعظیم کردن و مقدار وی و الف
هم مد عوض است و از مد هب ابو عمر است و در مثل
الرحیم ملک و المصیر و قال رقیب و اذا التقوا **هم** است
و در از برای این مد عوضی که در عوض از حرکت خوف مدغم است
انداخته اند و مقدار این مد یک **الف** است و الله اعلم **هم** است
در سازها و کنایه بدانکه ها و کنا میگویند از سازها که در مثل قوه
و بیه و له و فیه و الیه و مانند این باشد و های ضمه نیز میگویند
را که دانستی و حکم وی است که اگر در میان و متحرک باشد و پس
ضمیمه باشد و یا فتح چنانکه لا تأخذه و خلقه و بر اصد و اشباع

باید کرد بر او یعنی حرکت ها را چنان سیر باید کرد که از اشباح
 و او پیدا شود چنانکه ملائکه و کتب و رساله مکتوب
 بعضی مواضع که در وی اختلاف چنانکه نوشته و نصب
 و یوده و برضه و یاتنه و یتقه که در اینها اختلاف
 و اگر پیش از اینها یی ساکنه باشد چنانکه فیه و علیه و بارو
 ساکنه باشد چنانکه عقلوه و فعلوه و یا الف باشد چنانکه
 اباء و اناه و یا حرف یک باشد چنانکه عنه و منه و برین قسم
 بخبر از پیش از رضی الله عنه و بر اصله کتد و در فیه میماند
 الفقان حصون اینجا با وی واقف است و بنویس باقی قرآن در
 صله نکند اما اگر بعد از این حرف ساکن باشد هم باقی قرآن
 و بر اصله نکند چنانکه به الارض و منه الماء و الله اعلم
باب هشتم در بیان احوال و احوال در انجمن الزیاری
 انکه مشایخ و جوانان تعلات چنانکه در باب خارج و یا کرده شد
 و تخم بدایت تعظم کردند و مراد از تخم در اقامت که ویرا
 پر کرده گویند و ترقی آنست که ویرا ناز که گویند بعد از این بدانکه
 و از چهار حالت خالی نیست یا مفتوح باشد و یا مضوم و یا مکتوب

۲۲
 و یا ساکن باشد و اگر مفتوح مضوم باشد و در انجمن باید که چنانکه
 رسول رنجم و امراته و رسول الله و پرده و کبر و استروا و
 استروا و اگر کسر باشد و یا ترقی باید کرد که کلامی باشد
 و چه عارضی باشد چنانکه معوضون و انزل الناس و غیره
 و در سیر و ریاء الناس و غیره و اگر ساکن باشد چنانکه
 نظر باید کرد اگر ما قبلت مفتوح باشد یا مضوم تخم باید کرد چنانکه
 مرجعکم و قویم و کرسیت و ارسل و اگر ما قبلت مکتوب
 اگر از کسر عارضی باشد تخم باید کرد چنانکه ارجعوا و ارجع
 او را باید که کسر هم و اصل نیست بلکه از برای انقائ ساکنی است
 داده اند یعنی بدین که در وصل ساطع میشود اگر کسر از وی باشد
 و اگر مضمون باشد یعنی کسر در کلمه باشد و از کلمه دیگر تخم باید کرد
 چنانکه رب ارجعون و الذی رضى و اگر متصل باشد یعنی در یک
 کلمه باشد که بعد از حرف استعلا باشد تخم باید کرد چنانکه
 مرطاد او قطاس و فربه و در فرق مون لیس و در است
 اگر بعد از حرف استعلا بود ترقی باید کرد چنانکه مریه و غیره

و فرعون و اولی الامرین فاجره و اصبر اما حکم را ساکن اگر پیش
از وی کسر لازمی باشد و تفصل نباشد و بعد از آن
استحلا نباشد و بر ترقی باید کرد و اگر بر او تفکد اگر چه
کرد دوم را حکم وصل است و اگر وقف باشد ساکن و یا با نام اگر
پیش از الف باشد یا فتح یا ضم و او ماقبل مفهوم و بر انچه
کرد چنانکه التاء و الا و الیاء و غیره و الشکر و الکفور
و نکر و صبر و مانند آن و اگر پیش از آن باشد و یا با ساکن و بر
ترقی باید کرد چنانکه مکرر و منتشر و بشیر و نذیر و اگر پیش
از ا حروف دیگر از او و الف ساکن باشد آن حرکت ماقبل و بر اعتبار
کند اگر فتح یا ضم باشد تقخیم باید کرد چنانکه امر و کفر و اگر
کسر باشد ترقی باید کرد مگر آن ساکن صداد باشد یا طعنه یا عاص
و قطر که در وی تقخیم است و از باب تقخیم و ترقی در مسئله اتفاقا
که تعلق بلام دارد و چون بدین باب مناسب دارد باید که شود
اول آنکه اگر ما قبل الله و اللهم مفتوح و یا مقصور باشد و بر تقخیم
باید کرد چنانکه والله و و رسل الله و اذ قالوا اللهم و اگر
آن حروف ماقبل مکسور باشد که هم را ترقی باید کرد مثل اللهم

الله و علی اللهم و مانند این و اقله علم **باب دوم** در بیان
عجاسی قلهات معنی چیزهایی که در قلهات عجای آورده است
ترقی و تجوید و تحسین و تمکین و ترسیل و تقویم و تحقیق
و تبیین و توفیر **اما ترقی** در لغت کشادگی است و مراد از
ترقی آنست که در قلهات بیان حرف کند و رعایت قوف و غیره
علی الحکم را از عجاسی ترسیلها **و تجوید** در لغت کشادگی است
است مراد از تجوید آنست که هر حرف را از خروج او بکشد و اگر چنانکه
وی نهاده و تفصیل حدیثی **و تحسین** در لغت شکوفایی است و مراد از
تحسین در قلهات آنست که در شیء خوانی با و از خوشی و تمکین در
لغت جای دادند و مراد از تمکین آنست که مکرر از حروف
آید و در همان قرار گیرد **و ترسیل** در لغت کشادگی است و مراد
و ترسیل که در مراد از ترسیل آنست که قاری باید که قرار از ابالذخیر
و تقویم در لغت راست گرداندن و برپایی داشتن است و مراد
از تقویم آنست که خوف را کج نکند و مفتوح را مقصور و اگر کند و الفا
را اما نکند اما له و او ای و نه اما له بابی و در اوها و یاها سا
نکند **و تحقیق** در لغت درست گفتن است و مراد از تحقیق آنست
درست ادا کند و رعایت صفات وی و هم بخواند **اما تبیین** در لغت

روشن گردشت و مراد از روشن آنست که حروف را روشن دانند
و در هم نگویند و **توقیر** در لغت بزرگ و اسم است و مراد از توقیر
آنست که قرآن را با حروف خوانند و تا تواند با طهارت خوانند و
تقنا الله و آیه که **لما تعالیم** در قراءت بسیار است چنانکه
تو در یکست که در حساب و شمار در بنامند لما یکینه و عا لیم
تفصیلی را در کتب تجویز آورده است و از استادان نیز استماع
آفته است یا دکنیم تا مستویان بقدر وسع از آن احراز کنند
و این فقره را بعد از خبر یاد کنند بدانکه معایب و قراءت و کسب
چنانکه **تقصیر** یعنی در هم خواندن حروف **تطبیق** یعنی
در هم کشیدن اواز و **تفریع** یعنی تفریع از انبوی اواز در موا
چنانکه زیاده حروف شنیده شود و **تفویض** یعنی در میان
کلمه تقسیر در بین پیش از تمام شدن وی و **ترجم** یعنی تفسیر از
کردن انبوی معنی چنان در تاقی مبالغه کردن که حرفها مکرر شود
و **تطویل** یعنی اواز خود را در از کشیدن بی جایگاه و **تثبیه**
یعنی برچسبیدن از حروف بحرف دیگر پیش از تمام شدن حرف اول
و **تفخیر** یعنی در مدیدن اوازی بحال و **رکزه** یعنی حرف را در هم
ادغام کردن در غیر محل ادغام و **رغز** یعنی قرآن را بر زبان خواندن

نوت و اواز کردن بلحی و **غضنه** یعنی قندید داشتن و دادن
و **همه** یعنی هاء یا قندید را مشدود گفتی و دیگر مبالغه در
حرکات است یعنی فتح را چنان گفتی که الفی در وی پیدا شود و
صمد را چنان گفتی که وای در وی پیدا شود و کسر را چنان گفتی
یا ی در وی پیدا شود و هم حرکات را برده ادا کردن و همچنین
اختلاف کردن در حال که اظهار میباید کرد و اظهار کردن در حال که
اختلاف میباید کرد و یا مد کردن در جای که قصر میباید کرد و برعکس
وقف کردن جای که وصل میباید کرد و برعکس و دیگر معایب که در
حصر و شمار در نباید موقوفند الله و آیه که و الاجتناب من هذا
باب **هم** در بیان وقف بر رسم مصاحف و دیگر اقوال
توسل و تجویز آنست که بر کلمه وقف که صد خواهد کرد بر رسم مصاحف
وقف کند که در رسم مصحف در وقتی که عثمان نوشته و مقرر شده زیرا
که متابعت مصحف وی همچنانکه در کتاب نوشته است واجب
در قراءت نیز بطریق اولی مثل آنکه در آن موصول یا مقطوع است
چنانکه لکلا و فیما و در بعضی مواضع نیز بطول نوشته اند چنانکه
مثل رحمت و نعمت و سنت میباید تفسیر همچنان وقف کند
و هر دو رخ از مواضع متفرقه چنانکه بیان هر یکی کرده شد

این غیر درین مختصر مواضع اثنای مشهور را و بعضی اختلافی
 مشهور را از برای مبتدیان یاد کنیم هر کس زیادت خواهد
 رسم الخط رجوع کند خطی است که رسم الخط رجوع کند خطی
 بکنار مضبوط حضرت مولوی استاد العزیز علیهم السلام کجای
 توبه مسایل رسم الخط است و این غیر نیز از آنجا خوش بینی از آن
 و همچنین اگر جایی مشکل شود با بخارج رجوع کنند نیز در مواضع
 اختلافی نیز رسم الخط بده خواهیم کرد و ذکر نهاده است آنچه لازم
 از برای آسان شدن بر مبتدیان و طلب اختصار و نیز در باب
 سه فصل باید خواهیم کرد **فصل اول** در بیان تاء و مقوله
فصل دوم در بیان مقطوعات **فصل سیم** در بیان
 موصولات **اما فصل اول** بدانکه کلمه رحمت در هفت موضع
 بناء در از می باید **اول** در سوره البقره چنانکه اولیک
 یرجون رحمت الله **دوم** در سوره الاعراف از رحمت الله
 قرین **سیم** در سوره هود رحمت الله و برکاته **چهارم**
 در سوره مریم ذکر رحمت ربک **پنجم** در سوره الروم
 الی انار رحمت الله **ششم** در سوره الزخرف و هفتم
 در همین سوره چنانکه اهلهم یقسمون رحمت ربک و غیر

نام کتاب

ربک خیر اما کلمه نعمت در باره موضع بناء در از می باید **اول**
 در سوره البقره و اذکر و انعمت الله علیکم **دوم** در سوره
 الاحقاف نعمت الله علیکم **سیم** در سوره مائده نعمت الله
 علیکم **و دوی** دیگر در سوره ابراهیم بذر الوافه نعمت الله
 و از بعد و انعمت الله **و سه** دیگر در سوره نحل
اول بنعمت الله هم یکم فزون **دوم** دیگر و بعد فزون بنعمت الله **سیم**
 و اشکر و انعمت الله **ششم** در سوره لقمان فی البحر
 بنعمت الله **و هفتم** در سوره فاطر یا ایها الناس اذکروا
 نعمت الله یا **دوم** در سوره الطور فذكر فما انت بنعمت ربک
اما کلمه لعنت در دو موضع بناء در از است **اول** در
 الاحقاف فیجعل لعنت الله **دوم** در سوره النور و الحاکم
 ان لعنت الله **اما لفظ کلمت** در چهار موضع بناء
 در از است **اول** در سوره الانعام و انت کلمت ربک **دوم**
 در سوره الاعراف و انت کلمت ربک الحسنی **سیم** در سوره
 یونس علیکم و كذلك حققت کلمت ربک علی الذین **چهارم** در
 مومن حققت کلمت ربک **اما کلمه امرات** در هفت موضع

وانفقوا من ما رزقناكم وفي الاخر خلافت
دیکر از مقطوعات کلمه **الواست** که در چهار موضع
 آن که از ما جدا باید نوشت **اول** در سورۃ النبا
 آن معلقه درین است **دوم** در سورۃ الحج و انما
 ترعدون **دوم** **دیکر** در سورۃ لقمان و لو انما
 فی الارض **چهارم** هو الحق و ان ما یبدعون
 از مقطوعات کلمه **الواست** و بیشتر موضع که
 کل از ما جدا باید **اول** در سورۃ النساء کما
 رزقوا **دوم** در سورۃ الاعراف کل ما خلقت
سوم در سورۃ البقره و انیکم من کل ما سألتمو
چهارم در سورۃ بخس و انیل کل ما خلقت
 و انما هم سعیر **پنجم** در سورۃ الملک کل ما خلق
ششم در سورۃ النور و انی کل ما دعوتهم **هفتم**
 کلمه **حیثما** در دو موضع مقطع جدا باید در سورۃ
 البقره و حیث ما کنتم **هشتم** **دو** **الواست** که
 در چهار موضع از آن کلمه که

که بعد از وی است جدا باید **اول** در سورۃ النساء کما
 هو لاء القوم **دوم** در سورۃ الکاف یا ولتناما لک
 هذا الکتاب **سوم** در سورۃ الفرقان و قالوا اعالمک
 هذا الرسول **چهارم** و در سورۃ المعارج فمما اللزین
 کفروا **پنجم** در دو موضع کلمه عن از من جدا باید
اول در سورۃ النجم النور و یصرفه عن من لشیء
دوم در سورۃ النجم فاعرض عن من و انی و همچنین
سوم در سورۃ الاعراف فلما اعتوا عن ما نهوا عن ان
 جدا باید **چهارم** **ام** در چهار موضع ام از من
 جدا باید **اول** در سورۃ النساء ام من یكون علیهم
دوم در سورۃ ام من استسوی فیانه **سوم** در صافات
 ام من خلقتنا **چهارم** در سورۃ الحج ام من یا حی **دیکر**
 از مقطوعات کلمه **ان** **اول** در دو موضع مقطع است
 یعنی آن که از ما جدا باید **اول** در سورۃ الاعراف یحیی علی

ان لا تقول وميثاق الكتاب ان لا يقولوا **اسم** **ع**
 سورة التوبة ان لا يجأ **و** و در سورة هود ان لا اله
 الا هو وان لا تعبدوا الا الله ان لا تخاف **ششم** **و**
 الانبياء فنادى في الظلمات ان لا اله الا انت **هفتم**
 در سورة الحج ان لا تشرك في شيئا **ششم** در سورة لقمان
 ان لا تعبدوا الشيطان **اسم** در سورة الدخان
 وان لا تقولوا **و** و در سورة الممتحنة ان لا تفرق
 بالله شيئا **و** و در سورة
 المزمل ان لا يدخلها اليوم وهم من كل ان ما نوبتك
 در سورة الرعد ان ازما جدا بايد وهم من در سورة
 المؤمن يوم هم يارزون يوم ازهم جدا بايد
و در سورة النازعات يوم هم على النار وهم من كل
بخش ما در هر موضع بشر ازما جدا بايد **اول** **و**
 سورة البقرة و البقرين ما شروا **و چهار** مقطع و ديگر

و ديگر در سورة المائدة و هم من كل **ان** **و** و در سورة
 بنور بايد و هم من كل **فان** **و** در سورة القصص **فان**
 لم ينجسوا الاك مقطوع بايد بانفاق بنون و در سورة
 هو و متصل است بغير نون و غير از دو موضع در موضع
 و ديگر اخلافت **اسم** در بيان موضوعات
 بدانكه كه اينها در هر موضع متصل باشد بغير نون
 ميوسند باشد **اول** و در سورة البقرة فايما تولوا
و در سورة النساء ايما تولى ايديركم الموت
و در سورة النحل ايما تقضوا و ديگر از موضوعات
 كيدا در چهار موضع متصل بايد **اول** و در سورة العنكبوت
 لكيدا تحزنوا **و** در سورة الحج لكيدا يعلم رب عبد
اسم در سورة الاحزاب لكيدا يكون عليك **چهارم** **و**
 الحدود لكيدا تاسوا **و ديگر** از موضوعات كه اله هو هجا
 در قرآن بيابند بانفاق متصل بايد بي نون حروف اشياء
 باشد خدا كه لا اله الا هو و حروف شرط خدا كه لا تشركوا

کلمه **متمن** هر جا که واقع شود در رسم متصل باید بود
 والله اعلم و همچنین کلمه **اولین** در دو موضع متصل
 باید **اول** در سوره الکاف **الآن** بجعل الهمزة و در
 القيمة **الآن** بحم و در سوره المومل **الآن** بخصوه
 اختلاف و دیگر آنکه ای که در رسم وی اختلاف است کلمه
ایها و در دو سه موضع فی الف باید **اول** در
 سوره النور و توبه الی الله جمیعاً آیه المومنون و در
 الزخرف و قالوا یا ایة المساح و در سوره الرحمن
 ستفرخ لکم آیه الثقلان والله اعلم و ازین
 نیز برین قد اختصار کرده شد هر کس که زیادت فراوانی
 از کلمات **اول** با عطا الله کتب رسم الخط خصوصاً از کتاب مضبوط
 حضرت مخدومی استیاد العرب و العجم سلمه الله **خاتمه** در
 بیان رموز وقف که در مصاحف نهاده اند و مراتب وی
 و احکام که تعلقی بر وقف دارد بدانکه رموزی که در مصا
 حف از برای وقف و وصل و بیان عشر و خمس و ایات اختلاف

۳۶
 فی وضع کرده اند و اینست بعضی آفت که امام مجاهد
 وضع کرده است و مراتب و بر اینتر کلمه است و دلیل و علت
 نیز بیان کرده است و بعضی دیگر ازانی قبیل است که امام
 مواضع و بر اینتر کرده است و دلیل و وقف را نیز گفته است
 رموز نهاده است چنانکه متاخران در مصاحف نظر بر دل
 وی در نهاده اند و همانکه هر یک باید انشاء الله تعالی
 و مشق رموز دیگر که برای بیان عوالم و خواص و آیات
 محسوس وضع کرده اند و این میان و این آیه تعالی
 اما از رموز که امام ره وضع کرده است و مراتب و بر اینتر
 کرده است **اول** **مطالع** **ج** **و** **ص** **ایها**
 بر اینتر و حکم وی آفت که از اینجور الوقف علیه بعضی و بعضی
 در اینجور مثال وی آفت که میان شرط و جزا وقف کنند چنانکه
 قوله تعالی **قد افترقنا علی الله کذباً** و این بیان بر این
 و بعضی چنانکه **اهدنا الصراط المستقیم** و اینها صفت
 موضوعی و وقف کنند چنانکه **هدی المذنبین** و این بیان

مبتداه و خبری وقف کند چنانکه و القین او و
 و اما سان عامل و معرول وقف کند چنانکه در آیه آن فی
 خلق السموات اینجا که لا یأتی اما سان و خلقی و مبتدای
 وقف کند چنانکه فی سجود و الملائکه کلهم اجمعی و مثال اینها
 را وقف که مجوز گویند چنانکه اهل بیته اینها را دانند
 مرتبه بجهت و حکم وی آنست و وقف لازم است یعنی اگر روی
 وقف نکند و ویرا وصل کند معنی کلام متغیر شود چنانکه
 اهل هر بیته ویرا دریا بین مثال و نظیر قوله تعالی
 و انزلنا من یقول انا الله و الیوم الآخر
 و ما هم بمؤمنین و اگر ویرا وصل بجا بعد کنی و
 وقف نکنی معنی آیت متغیر شود و ویرا وقف لازم گویند
 اما خط و وقف مطلق است یعنی از ابتدا از آخر بعد از
 نیکو باشد و مثال وی قوله تعالی انک یوم الدین اما
 و وقف جایز است و وقف جایز آنست که هم وصل وی و هم
 فصل وی نیکو باشد و این نیز اهل بیته دانند اما مثال وی

او بی آنست که قوله تعالی یا انزل الیوم و ما انزل من قبلک
 اما خط را وقف مجوز گویند یعنی اصل در وی وصل است اما
 نیز جهة دارد چنانکه قوله تعالی اولئک الذین اشتروا الحیوة
 الدنیا بالآخره اما ص را وقف مرخص گویند معنی آن کلام
 که بعد از ویت بجا بیل بقلی دارد اما رخصت و معذله اندازند
 ضروره منقطع شدن تصریح بجهت درازی آیه و مثال از هم در بیت
 است که آن فی خلق السموات و الارض اینجا که من کل دایمه
 اینهاست رموزی که امام مجاورندی نام کرده است
 حافظه این نظم را بشویند تا ترا در وقت فساد و غیبت
 هم و وصل لازم است بگذر از و
 حاضر و معطلی بگذر
 جم جائز بگذر از وی و
 ضار او وقف مرخص خوانند
 لا اگر باشد علام اندر و
 را مجوز است بی هر دو خوف
 ایضا

تا ترا در وقت فساد و غیبت
 هم و وصل لازم است بگذر از و
 حاضر و معطلی بگذر
 جم جائز بگذر از وی و
 ضار او وقف مرخص خوانند
 لا اگر باشد علام اندر و
 را مجوز است بی هر دو خوف
 ایضا

و وصف قرآن صحف را از سوره ده از مجموع عقرانست و هر سوره
از دریا بوده است و در مجموع اینها **فاسقا** لا یستویون در سجده بدان
نیز من رفته اند از عبدونی بعد
خ در یاسین کی آثار هم **عظیم** در بارک نیز یقین است
بعد اینها و فواید مثل غفران
از رسول آمد چنان نقل که **عظیم** ضامنم هر کس که در سجده
و فواید غفران بایستد **عظیم** بر آید و بعد بی غیر آخر زمان
و اما آیه هشت روزه یک که متاخران در مصاحف نهاده اند
یکی قاف است **و قاف** روزه است یعنی بعضی گفته اند اما امام
از نه پسندیده است و دیگر **هف** است و حکم از هر دو حکم
مطلوب است که از اسمع من استادی با سنده الا استاده سلیم الله و
و دیگر سیر است و سیر روزه کننده است و مراد از سکنه و فقه
بی نفس یعنی در نل میکند و دم نیز زنی **و دیگر** از آن روزه ها
فقه است و مراد از **فقه** همانست که از سبب کوفی گفته و
دو لفظند یک معنی را اصطلاح قرار که از اسمع منم ایضا و همین است
مولا ناظم الدین القزوی **و دیگر** از آن روزه **فلا** است و مراد از

مطلوب

و فی قیل لا و فواید است یعنی بعضی گفته اند که و فواید و اما اینجا
او قول را نیز نه کرده است همین که قاف را از برای ضعف دلیل
علت وی **و دیگر** **مسلسل** است و مراد از ضل آنست که ترک وصل
و بی اولیت **و صلی** روزه است که وصل وی اولست اما
دور مراد از استاد او فقیر اجازت نمیکند که در مصاحف
نویسند بلکه منع میکنند که از اسمع منم **و اما** **کما** مراد
از وی کذلک است یعنی روزه که پیش از یزید شسته حکم اینهاست
والله اعلم **اما روزه** که جهت عواشر و خواست و آیات
اختلافی وضع کرده اند از آن شش است **ع** **خ** **ب** **ع** **ب** **ب**
چون کوفی و بصری متفق شوند در خمس و فرائض **ع**
و چون مختلف شوند روزه کوفی همان **ع** و از آن بصری
خ و چون کوفی و بصری متفق شوند در عشر و فرائض
ع است و از آن بصری **ع** و چون در آیه میان کوفی و
بصری اختلاف شود علامت آیت بصری **تب** است و آنچه
آیت بصری نباشد **لب** است و الله اعلم بالصواب و الیه
المرجع و الحاقب تحت

۸۰
 ۹۰
 ۱۰۰
 ۱۱۰
 ۱۲۰
 ۱۳۰
 ۱۴۰
 ۱۵۰
 ۱۶۰
 ۱۷۰
 ۱۸۰
 ۱۹۰
 ۲۰۰
 ۲۱۰
 ۲۲۰
 ۲۳۰
 ۲۴۰
 ۲۵۰
 ۲۶۰
 ۲۷۰
 ۲۸۰
 ۲۹۰
 ۳۰۰
 ۳۱۰
 ۳۲۰
 ۳۳۰
 ۳۴۰
 ۳۵۰
 ۳۶۰
 ۳۷۰
 ۳۸۰
 ۳۹۰
 ۴۰۰
 ۴۱۰
 ۴۲۰
 ۴۳۰
 ۴۴۰
 ۴۵۰
 ۴۶۰
 ۴۷۰
 ۴۸۰
 ۴۹۰
 ۵۰۰
 ۵۱۰
 ۵۲۰
 ۵۳۰
 ۵۴۰
 ۵۵۰
 ۵۶۰
 ۵۷۰
 ۵۸۰
 ۵۹۰
 ۶۰۰
 ۶۱۰
 ۶۲۰
 ۶۳۰
 ۶۴۰
 ۶۵۰
 ۶۶۰
 ۶۷۰
 ۶۸۰
 ۶۹۰
 ۷۰۰
 ۷۱۰
 ۷۲۰
 ۷۳۰
 ۷۴۰
 ۷۵۰
 ۷۶۰
 ۷۷۰
 ۷۸۰
 ۷۹۰
 ۸۰۰
 ۸۱۰
 ۸۲۰
 ۸۳۰
 ۸۴۰
 ۸۵۰
 ۸۶۰
 ۸۷۰
 ۸۸۰
 ۸۹۰
 ۹۰۰
 ۹۱۰
 ۹۲۰
 ۹۳۰
 ۹۴۰
 ۹۵۰
 ۹۶۰
 ۹۷۰
 ۹۸۰
 ۹۹۰
 ۱۰۰۰

وكان يدعى قنانيون
ابن ابي اسحق بن اسحق بن اسحق
بن اسحق بن اسحق بن اسحق
بن اسحق بن اسحق بن اسحق

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

و در این کتاب که در این شهر
در این شهر که در این شهر

[illegible]

1875

[illegible][illegible]

جایز باشد و لیکن در بعضی نسبت به بعضی باید که کشند و عاصم را مقدر
 چهار الف باشد اگر دو کلمه تعلق شوند مگر دو حرف مثل کما فی الزمان
 انما فی الفکرم انما را مقفصل و جایز خوانند و بعضی از اقوال که دارند عاصم
 را نیز درین صورت چهار الف باشد اگر دو کلمه مذکوره معنی یک حرف
 لین باشد که آن را سکن یا قبل مضارع است و ای سکن یا قبل مضارع سکن
 بعد از ایشان مگر باشد مقفصل و یک کلمه مثل سینه و سوره و حالت و فصل
 غیر از فصل باشد الا و پیش از او یا فیه که او در حالین طول توسط کند و در
 وقف طول توسطه قهر است از برای سینه ترا و الا درین فیه که او قهر
 یک طول و توسطه را اگر بعد از ایشان سکن باشد لازم خواهد بود یا عارض بود یا غیره
 و این در هر دو قسم است و این طایفه اما لازم غیر می شود چه عین است از حاکم مشهور
 و چه قهر در آن طول توسطه باشد و لازم می شود و دو قسم است و اول
 اگر یکی از اینها دوم را سکن کند یعنی درین مورد چنانچه مذکور از برای

و کلمات

و کلمات باشد و سکن عارض می شود و مثل الیل و الیست و الیست و الیست
 و طول از حالت که وقف یک کلمه یا سکن می نمایند و اگر تمام جایز باشد
 و عاصم سه در طول توسطه قهر در وی جایز باشد از برای سینه قهر عاصم
 شد و مثل الکیل و الکیل و کیف مثل در قرات ابی حمزه و هر سه در طول
 و توسطه قهر در وی جایز است اما سینه یعنی قصد مبالغه است و این
 از برای سینه باشد و از آن خبر است تنظیم و کلمه قهر و این را
 قهر آن مقفصل باشد فیه هرگاه که نسبت در صفت و شصت
 شود فیه هرگاه که سکن و قهر جایز باشد بنا بر القای عارض و سینه
 آن پس هرگاه که فصل کنند اگر فاکت سوره الی غیر آن بالمعنی بلا در
 عاصم از برای سینه قهر جایز باشد یا سینه قهر و سینه قهر و سینه قهر
 و در سکن که بعضی گفته اند و ای و و اولیست اگر از سینه قهر

و کلمات باشد و سکن عارض می شود و مثل الیل و الیست و الیست و الیست
 و طول از حالت که وقف یک کلمه یا سکن می نمایند و اگر تمام جایز باشد
 و عاصم سه در طول توسطه قهر در وی جایز باشد از برای سینه قهر عاصم
 شد و مثل الکیل و الکیل و کیف مثل در قرات ابی حمزه و هر سه در طول
 و توسطه قهر در وی جایز است اما سینه یعنی قصد مبالغه است و این
 از برای سینه باشد و از آن خبر است تنظیم و کلمه قهر و این را

103

22

مشبه شود بهض عطف اما قلاب کاسی باشد که نون کن
 و نون در یک کلمه دو کلمه سپیدند مثل البرکات و مکن یا
 سمیع بهیچ این یکم نون و نون بهض عطف بهم شود
 اختلافاً بافت باید کرد و قلاب بمیس از جهت است که موافق
 نون است و فست و صحت بین و پهر و پست غل و القاص
 و ساکن است که بافت در مخرج اما اختلافاً در حرف جیات
 و ان است نرود حرف و چون الف باقی خارج است پانزده
 حرف میباشد که آن تا و تا و بسم و ال و ال و ز و شین و و بار
 و ضا و ط و ظ و قاف و کاف و ت و از برای هر یک سه
 مثال نموده میشود نون در یک کلمه و دو کلمه و نون در دو کلمه
 است من تحتها بنیت بحری الخ العظیم من کمره قولا ثقیلا
 نجیبا من حیات عت تاجر اسو انداد امن و ادب کما باقا و اندر هم

من در تیه و کیه لا در تیه انزل من کیه با ب ار کن زیتونه مشتانه
 من سپید پس خالصا بیا انشا من است و صبار شکوای نقر
 و امن صلصال ریاضه صر من خسر و من فعل کلا ضربت بقطار من
 طین صغیر اطیبا الف و امن من طیر طایف لا انفسکم من
 فضل سواد من انفسکم من قال رزقا قالوا من کم من کانه کما
 کیر و خرافه لازم باشد و احدی از افراد که غده تجویز کرده اند
 و اختفای این حروف بمقتل از قریب و بعد انشا است پس سرجه قریب
 بود و اختلافاً بود و اختلافاً برای ان باشد که این چون حروف ملحق
 بعید نیستند اما اظهار باشد و چون حروف بر ملون و بر نیستند
 میا قریب و بعد باشند یعنی میان اظهار و ادغام و آن اختفات
 و غنة لازم وی است چنانچه شیخ شاطبی در فرائد فی شرح
 جوزی در طبعه قصه شرح بدان کرده و در باقی است قرائت نیز

قبلك و ابتدا بر و بالاخره و کافی الز برای آن گویند که وقف
در وی خوبست و مناط را کافیت و ابتدا یا بعد او یا بر آن
و وقف پس از جهت آن گویند که کلمه موقوف علیّه تعلق
شده باشد یا بعد از روی لفظ حسن از جهت آن گویند
که معنی مفهوم است و در تفسیر الامر وقف بر آن حسن است
و مقدمات ابتدا یا بعد از آن نیست مثل وقف بر الحمد و
ابتدا بر رب العالمین مگر اگر بر وسیع الکتاب باشد ابتدا یا بعد
آن جایز است و بدانکه وقف بر سر آیه است بود و در آن که وارد
است از ام سلمه رضی الله عنها که گفت حضرت رسول
در زمین قراوت بر سر آیه وقف میکرد و وقف قیج این است که معنی
مفهوم نباشد مثل وقف بر این آیه پس از من کریم
یا بر ملک از ملک یوم الدین و هیچ از جهت عدم

تفسیر معنی و عدم فایده است و بر قیسم وقف کردن جایز
مگر بعضی در مثل انقطاع تفسیر زمین و جهه قراوت
و ابتدا یا بعد از آن گویند که در ملک اعلی و موقوف
علیه باید کرد و در قرآن عظمی میجاست که وقف بر آن خوب
لازم باشد و میجاست که وقف بر آن حرام باشد چنانچه
در کتب این فن مقرر شده و این فقیر در بعضی از رسائل
خود تحقیق این بحث نموده بدانکه علماء قراوت گفته اند که
وقف بر فلان مؤسسه جایز نیست و ادراست که وقف
نمی توان کرد برین طریق که ابتدا یا بعد از آن وقف نمی
توان کرد که باز اعاده موقوف علیّه کند چنانچه در کتاب
لشتر تحقیق^{در این} خبر بیان شده و الله اعلم بحسب و در بعضی
ان وقف بر او امر کلمه و کیفیت آن بدانکه اگر الله تعالی

در هیچ احوال و در هر حال قنوت گفتن که از بعضی قرائن
نموده اند صحیح نیست و الله اعلم **در بیان** بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم گفتن در ابتدا ای هر سوره از سوره قرائن
و اینست الا در سوره توبه نباید گفت خواه است یا نباشد
و خواه چهل گفتند او را سوره انفال و اگر است بعشر
ی یا چهل گفتنی یا هر دوئی نمایند خیر است که پس گویند
یا ترک کنند و در جرائی بر ادوات ترک او نیست
و جایز نیست چهل آخر سوره بسلامه و قطع بسم الله الرحمن
را مانع فصلی از اختلافات قرائن عشر در فائده
چنانکه اید که بعد از تعالی که سوره فاتحه گفت آیت است
بی خلاف و در تعین آیه خلاف کرده اند یکی و کوفی بسم
الله الرحمن الرحیم را یک آیه گفته اند و محمد بن ابراهیم

انتم علیه السلام غیر المقضوب علیهم و الضالین را یک آیه دانسته
اند و باقی ایسبم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
لین و مجموع را یک آیه دانسته اند و محمد بن ابراهیم
نعمت علیه السلام را یک آیه دانسته اند و این سوره مد فی
است و بعضی گفته اند که یکی است و بعضی بر اینند که یکی و مد
فی است در ثبوت نازل شده و این سوره را فائده لکتاب
و ام القرآن و سبع المثانی و سوره الحمد گویند و این
سوره بیست و یک کلام است و صد و چهل دو حرفت و هر
فی را از پنج بیت و چهل و یک کلمه است و ثبوت در خارج و صفات
ناچار است از بیرون آوردن چهار سوره از مجموع و بی و دو
و بی صفات و شبهه نشود و یکدیگر ناچار است از رفیق گفتن
نقشه اند که درین سوره است زیرا که ما قبل وی

در تفسیر گفتن لفظ الله که درین سوره واقع است
 و در حالت وصل احد به الله تبارک و تعالی
 و او را الله را قینی باید گفت و ناجار است از قافله
 و ای که در خاست الفاظ این سوره است در حالت
 توقف و در وصل نیز اگر کن باشد لیکن در توقف
 قافله پیشتر باشد و ادغام باید نمود و نون هم بکن را
 در لام لبی غنی به محبت جمع قرآن ابی محسن که غنی
 از وی مشغولست و حق تعالی را وی عظیم است گفتوا
 بواو و ضم فاعله و مکرر را وی دیگر عظیم است و با
 قافله هم فاعله اند بحای و او و حلف به تعجب
 بسکون فاعله اند و در حالین سوره نیز یک کون
 خوانده اند و در وصل و در توقف نقل میکنند حرکت

خلاف و قالون بخلاف فیه ایم عظیم را در هر دو
 ضم و الله اند تا اگر و ام حاصل شود و باقی قافله
 خوانده اند و الله عظیم **صل** در اختلاف
 در قافله در عبودیت و عبودیت باطن بدن این که الله تعالی
 که سوره اخلاص یکی است و بعضی بر این قافله اند
 که در سوره اخلاص است و نوزده کلمه است و شصت و شش
 حرف است و این سوره نوزده ای و سوره چهارم است
 از سوره های نوزده ای پس یک آیه خلاف باشد
 یکی و شصتی را در تنهایی آیه و الله اند
 و باقی که بگوید در یک آیه گفتند و ناجار است
 از بیرون آوردن هر حرف از تنج وی با صفات
 که چنانکه گفت و در سوره و صفات و از این است
 که چنانکه گفت و در سوره و صفات و از این است

در تفسیر گفتن لفظ الله که درین سوره واقع است
 و در حالت وصل احد به الله تبارک و تعالی
 و او را الله را قینی باید گفت و ناجار است از قافله
 و ای که در خاست الفاظ این سوره است در حالت
 توقف و در وصل نیز اگر کن باشد لیکن در توقف
 قافله پیشتر باشد و ادغام باید نمود و نون هم بکن را
 در لام لبی غنی به محبت جمع قرآن ابی محسن که غنی
 از وی مشغولست و حق تعالی را وی عظیم است گفتوا
 بواو و ضم فاعله و مکرر را وی دیگر عظیم است و با
 قافله هم فاعله اند بحای و او و حلف به تعجب
 بسکون فاعله اند و در حالین سوره نیز یک کون
 خوانده اند و در وصل و در توقف نقل میکنند حرکت

در تفسیر گفتن لفظ الله که درین سوره واقع است
 و در حالت وصل احد به الله تبارک و تعالی
 و او را الله را قینی باید گفت و ناجار است از قافله
 و ای که در خاست الفاظ این سوره است در حالت
 توقف و در وصل نیز اگر کن باشد لیکن در توقف
 قافله پیشتر باشد و ادغام باید نمود و نون هم بکن را
 در لام لبی غنی به محبت جمع قرآن ابی محسن که غنی
 از وی مشغولست و حق تعالی را وی عظیم است گفتوا
 بواو و ضم فاعله و مکرر را وی دیگر عظیم است و با
 قافله هم فاعله اند بحای و او و حلف به تعجب
 بسکون فاعله اند و در حالین سوره نیز یک کون
 خوانده اند و در وصل و در توقف نقل میکنند حرکت

عمر بن قيس وقل السدريان وقل العريان وقل يحيى وقل
وقل السدري وقل غفر لك وقل بالكوفة سنة اربع مائة
وما به **ابو جعفر** وهو خفي بن محمد بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن
الدوري الخوي والد له ووضعه ببغداد ووفى في سنة ثمانين
ابو جعفر هو جعفر بن عبد الله بن اسماعيل الدمشقي
روى الفراء عن اخيه يحيى بن جعفر بن جابر الكندي المعروف
باليزيدي عنه وقل له اليه يروي الحسن بن زيد بن منصور
الهمداني ووفى بخولاسنة اثنى ومانين **ابو عامر الشامي**
عنه بن عامر الحصري القاضي دمشق في خلافة الكليدي
عبد الملك ويكنى ابا عمران وهو من التابعين وليس
في السبعة من المعروف وغيره و**ابو جعفر** و**ابو جعفر**
هو اليه ووفى بدمشق سنة ثمان مائة **ابو جعفر**
هو جعفر بن جعفر بن جعفر الدمشقي ويكنى ابا جعفر ووفى
بها سنة اثنى واربعين وما بين هاتين هاتين هاتين
بن جعفر بن جعفر بن جعفر الدمشقي ويكنى ابا

ووفى في سنة ثمان مائة
ووفى في سنة ثمان مائة
ووفى في سنة ثمان مائة
ووفى في سنة ثمان مائة

ابو جعفر بن جعفر بن جعفر
ابو جعفر بن جعفر بن جعفر

ابا الوليد ووفى بها سنة ثمان واربعين وما بين دور الفراء
عمر بن عامر ما بين عامه **ابو جعفر** الكوفي هو عامر بن ابي الفجر
ابن عبد الله وقل اسماء بن جعفر بن عبد الله بن جعفر
نصر بن معين السدي ويكنى ابا بكر وهو من التابعين في بغداد
بن جعفر بن ابي بكر ووفى بالكوفة سنة ثمان ووفى في
ابو بكر هو شعب بن عباس بن سالم الكوفي السعدي مولد في
اسيرام وقل اسماء كنيته وقل غفر لك ووفى بالكوفة سنة ثمان
وما به **حفيظ** هو حفص بن سليمان البصري الاسدي البزاز الكوفي
ويكنى ابا جعفر ووفى ببغداد وكان ثقة وقل ان معين
اقره مولى كره ووفى قريش عام ثمان مائة **حجوة** الكوفي
جزء من جبيب بن عامر بن اسماعيل الزيات البصري التميمي
ابا عامر ووفى بجلولان في خلافة جعفر بن جعفر بن جعفر
خلف هو خلف بن جعفر البزاز ويكنى ابا جعفر وهو من اهل قم الصلي
هو من مشهور ووفى بغداد وهو خفي في زمان الجهمية سنة ثمان
عشرين وما بين هاتين هاتين هاتين هاتين هاتين هاتين

ابا جعفر
وسمعه

في جميع القرآن وروي مسلم عن حمزة انه كان يحجج بها في قول الام

في جميع القرآن وروي مسلم عن حمزة انه كان يحجج بها في قول الام
خاصته ويحججها بعد ذلك في سائر القرآن كما قال الخلف رضي الله عنه
وقال خلا ورضي الله عنه انه كان يميز الجهر والخفان جميعا
والباقون لم يأت عنهم في ذلك شيء منصوص والله التوفيق
باب ذكر التسمية ذكر التسمية التي يقرأ بها في كل سورة من سور القرآن
وقالون وعاصم والكسائي يسمون بين كل سورتين في جميع القرآن
ما خلا النفا والسجدة فانه لا خلاف في ترك التسمية بينهما وكانوا يسمون
فيما قرأوا لم لا يسمون بين سورتين واحدا حمزة يصل بين السورتين
بأول الاخرى ويختار في مذهب ورش واي حمر وابن عامر
بين سورتين من غر قطع وابن مجاهد يري وصل السورتين
الاعراب ويرى السكت ايضا وكان بعض شيوخنا يفصل بين
هولاء بالتسمية من يكثر في التسمية والانقطاع والنطق
والبلد والعصر والهيئة ويكتفي بهن سكتة في مذهب حمزة
ليس في ذلك اثر يروي عنهم وانما هو استحباب من الشيوخ والاختلاف
في التسمية في اول فاتحة الكتاب وفي اول كل سورة ابتداء القاري ولم

في جميع القرآن وروي مسلم عن حمزة انه كان يحجج بها في قول الام

ولم يصلها بما قبلها في مذهب من فصل اولم يفصل فاما ابتداء
بروس الجزء الثاني في بعض السور فالحسين بن يحيى بن زكريا القاري
في التسمية وتركها في مذهب الجميع والقطع عليها اذا وصل
يا وخرسوتها بزواجة التوفيق **سورة أم القرآن** فزعاهم
والكسائي مالك يوم الدين بالالف والباءون بعد الف
الصراط وصراط حبت وقعا باسم الصا والزاوي ومطلد باسم
في قوله الصراط المستقيم هنا خاصة وقبله
حيث وقعا والباءون بالتصاخره عليهم والهم ولداهم بضم
والباقون بكسرهما ان كثره قالون خلاف عنه يضاف اليهم التي لهم
ويصلانها او ومع حمزة وغيرهما نحو عليهم اتخذهم ام
لستدبرهم وشهد وورش بعضها ويصلها او ومع حمزة
فقط والباءون يسكنونها حمزة والكسائي يضافان لها او يسكنان
قبل الماكسة او ياء ساكنة واي بعد الميم الف وصل نحو عليهم الذلة
والهم اثنين وعز قبلهم التي و بهم الاسباب ويريههم الله
وشهده وذلك فحاصل الوصل فاذا وقعنا على الميم كسرناها وسكننا الميم
وحزناه على اصله في الكلام المثلث المتفق منه نعم الماء منه من على كذا

في جميع القرآن وروي مسلم عن حمزة انه كان يحجج بها في قول الام

في جميع القرآن وروي مسلم عن حمزة انه كان يحجج بها في قول الام

واما عمر وبكر الهاء والميم فذلك كله في حال الوصول اليه ولا يكون
 الهاء وبكر الميم فيه ولا خلاف بينهما في انهم في جميع النسخ
 في الوقت فاعلم ذلك وياقته التوفيق **باب** **خبر من**
 ابي عمرو في الادغام الكبير اعلم ان ذلك الله اني انما افرقت مذمبه
 في هذا الكتاب في ادغام الحروف لمحرك التي تتماثل في اللفظ وتتفاوت في
 الحنجرة لا في حركاتها من متصل في كلمة واحدة ومنفصل في
 واذا اريد ذلك على نحو ما اخذ عليه رواية وتلا في ان الله تعالى
 الثلثين في كل مكان اعلم ان ابا عمرو لم يدغم من الثلثين في كل الا
 في موضعين لا غير هذا في الفرق مناسبتكم **والثاني في اللز**
ماسلككم والظاهر ما عداها نحو جياهم ووجوهم و
 بشركم والحقايقنا وانعدايتي وشبهه فلما التلذان اذا
 كانا في كلمة واحدة يدغم الاول في الثاني منها سوا سكن ما قبله و
 حرك في جميع القرآن نحو قوله تعالى فيه هدى وانه هو وليها
 هل وان ياتي يوم ومن خزي يومين ولا ابرح حتى و
 ويشفع عنه واذا قبل لهم ويستحبون ذاككم وشجك
 كثيرا وما كان مثله من ما لم يحرك في الجمع حيث وقع الا قوله تعالى في

بيان

وفي قوله تعالى
 والذين هم
 رما احسنه فيهم
 لوجه جمع

في لقان فلا يخفى ذلك كونه فانه لم يدغمه لكون النون في القيل
 الكاف وهي مخفي عندها واذا كان الاول من الثلثين مشددا
 او موقفا او كان ناء الخطا او لتكلم نحو قوله تعالى واجل لكم
 ومضى سقر واليتم ما ورد ومن اعيان ربنا وافاقت
 تكلم الناس وكنت ترابا وشبهه لم يدغمه وان كان
 نحو قوله تعالى ومن يدبغ غير الاسلام ويحل لكم وان يك
 كذبا وشبهه فان اهل الاداء مختلفون في حذف ابن محاهد
 واصحابه الاظهار ومذهب ابي بكر الدراجي وغيره الادغام
 وقوله انا بالرجمين واعلم خلافا في الادغام في قوله تعالى ويا قوم
 من ينصرني ويا قوم مالي وهن المعتل فاما قوله انك لو ط
 حبت وقع فعاقة البعدا بين ياخذون فيه الاظهار وبذلك
 كان ياخذ ابن محاهد ويعتدل فيه بقلة حروفه الكمل وكان صر
 بالادغام ياخذون في قرأت وقد اجمعوا على ادغام لك كيدا
 والي يوسف وهو انك حرقا من آل لانه على حرفين فعلا ذلك
 على صحة الادغام فيه واذا صح الاظهار فيه فلا غلال عليه فكذا

في قوله تعالى
 والذين هم
 رما احسنه فيهم
 لوجه جمع

يوم
 اخذون الاول
 وبقرات

ما عاينته من هذه ثم قلت انما لا يعرفوا الله الا من
 من هو اول انعمت الما قبلها واقسمت مثلها قولها انما هو
والملائكة وكاد هو واوتينا العلم وشبهه وكان ابن عباس
 ياخذ بالاطهار وكان يحرم ياخذ بالادغام وكذلك كانت القياس
 سنان ابن مجاهد وغيره مجمعون على ادغام الياء في قولها انما
يوم وقوي ياموسى وقد انكر ما قيل الياء ولا فرق بين الياءين
 فان كانت الهاء من هو او كان الساكن قبل الواو وفيها فلا خلاف
 في الادغام وذلك نحو قوله تعالى وهو وليهم وهو واقع
بهم وحذو العفو واغرو من الله ومن التجارة وما كان
 مثله واما قولها واللاني يكشون في هو الطلاق على
 في يبدل الهمزة بواو ساكنة ولا يجوز ادغامها لان البدل عارض وقد
 عوض الحذف هذه الكلمة من الاعلال بان حذفت الياء من اجزائها
 وابدلت الهمزة بباء فلو ادغمت لكان اجتماع في ذلك ثلث اعلاوات
 باهة لمؤقت باب ذلك الحرفين المتقاربين في كونهما
 واعلم انهم يديهم ايضا من المتقاربين في كلمة التقاء في الكلام التي تكون في

في الياء

ذلك
لا يرى

في ضمير الجمع المذكور اذا تحرك ما قبل التقاء الهمزة في ذلك نحو قوله تعالى
 خلقكم ورزقكم وخلقكم وبرزقكم وانفكم وشبهه
 اظهر ما عداها مما قبل التقاء ساكن وتاليه بعد الكاف في
 نحو قوله تعالى ما ينطقكم وبرزقكم وخلقكم رزقكم وشبهه
 اهل الاداء في قوله ان طلقكم في التخييم وكان ابن عباس
 بالاطهار وعلى ذلك عامة اهل الاختلاف والزم الزيدى وابا جهم وادغامه
 على انه يروي عن عبد الله بن ابي نعيم عن ابي بصير عن ابي
 ما كان من المتقاربين من كلين فانه ادغم من ذلك عشرة فالا
 وهي الحاء والقاف والهمزة والسين والصاد والسين واللام
 والهاء والدال والذال والراء واللام والنون والياء
 وقد جمعتها في كلام مفهوما ليحفظ وهو سنتد حكاك
 بدل رضى قشر هذا ما لم يكن الاول انهم منوا او مشروا او
 الحاء او معلا نحو قوله تعالى ولا تبصر لقد والحق كمن ومن
 خلقت طيننا وله يوت سعة وشبهه فاما اللام فادغمها في الجيم
 في قوله تعالى في الاعمال فمن زخر عن الشار لا غير وروي ذلك منصوصا

في قوله تعالى
ما ينطقكم

ابو عبد الرحمن بن يزيد بن عرابيه عنه واطمأنا بها عبد الله
 بن جابر عن ابي عبد الله عليه السلام في ما خرج على التصيب
 ولا يصح عمل المفسدين وشبهه **واما الثاني** فادعها في مكان
 اذا تحرك ما قبلها نحو ونقدس لك قال وكان ربك قد بوا و
 لك قصورا وكذا تصور ما قبل الكاف لم يدعها نحو قوله
 البكال ولا يحزنك قولهم وشبهه **واما الثالث** فادعها في
 اثنين في نحو قوله تعالى واخرج شطاها وفي قوله تعالى
 ذي المعارج فخرج لا غير **واما الشين** فادعها في اثنين في نحو قوله تعالى
 في العرش سبيل لا غير وروي ذلك عن ابي عبد الله بن ابي
واما الاصل فادعها في اثنين في قوله تعالى لبعض شاتم لا غير
 على ذلك السوسى بن يزيد عنه **واما السين** فادعها في الراء في قوله
 واذا النفوس تروجت لا غير وفي الشين بخلافه في قوله تعالى
 الرأس شيئا وبلاذغام فرائر **واما الدال** فادعها اذا تحرك ما قبلها
 في نحو قوله تعالى في الناء في نحو قوله تعالى في الناء في قوله تعالى
 في قوله تعالى القلائد ذلك لا غير وفي السين في قوله تعالى اعد سبعين

فان كان في
 ما قبلها
 فادعها في
 في قوله تعالى
 في قوله تعالى
 في قوله تعالى

الذي العرش لا

لا غير في اثنين في قوله تعالى وشهد شاهد من آلها
 لا غير في الضاء في قوله تعالى نفقت صواع الملك وفي قوله
 صدق لا غير فان سكر ما قبلها تحركت في الكواكيب في قوله تعالى
 لعرف **والفاء** فادعها في اثنين في قوله تعالى وفي قوله تعالى
 ذلك في قوله تعالى من بعد ذلك والمرقود ذلك في قوله تعالى
 يريد قول الدنيا ولمن يريد لا غير في قوله تعالى يريد
 ظلم في قوله تعالى وغافر من بعد ظلمه في قوله تعالى لا غير في قوله تعالى
 قوله تعالى يريد من به ويكاد زيتها لا غير في قوله تعالى
 في الاصفاد ساريلهم ويكيد ما حو ويكاد سنا بوقه لا غير
 في الضاء في قوله تعالى من بعد ضرة في قوله تعالى وفصل من بعد
 ضعف في الروم لا غير في قوله تعالى اود جالوت ودار الظلم
 جزاء لا غير قال ابو عمرو كان انما هذا لاري لادغام في قوله تعالى
 لساكن فده عرج ومن ذلك وما اشبهه عند النون في قوله تعالى
 من المفسرين لخطا وكذا اخذ على فان كن ما قبل الدال تحركت بالفتح
 لم يدعها الا في الناء لانها من مخرج واحد في قوله تعالى ما كاد تزيج
 وبعد وكيدها لا غير **واما الشاء** فادعها ما لم تكن اسم الحاطب في عشرة

في قوله تعالى
 في قوله تعالى
 في قوله تعالى

اعرف وهو الطاء والذال والفاء والظاء والسين
 والجيم والسين والراء والزاى اما في الطاء نحو الصلوة طرية
 النهار والصلوة طرية وشبهه **فاما** قوله وثبات طائفة طرية
 بالوجهين وان مجاهد يرى الالف اربعة لانه معتل وغير يرى
 لغوة الكسرة **وفي الذال** في قوله بالاخوة تلك والذال اربعة
 وما يشبهه **فاما** قوله وات ذى القرنى فان مجاهد يرى
 فيه وقرائة الوجهين **وفي التاء** نحو قوله بالبيات ثم والنبوة
 ثم والموت ثم وشبهه **فاما** قوله وات الزكوة ثم وحملوا اللقمة
 ثم وشبهه لا يرى اربعة لانه الفتح وقرائة الوجهين في
الظاء في قوله تعالى والملائكة ظالمى في النساء والفعل لا يرى
 في قوله تعالى والعاديا ضحكاً لا يرى **وفي السين** في قوله ان زلزلة
 الساعة شئ عظيم وفي قوله باربعة شهداء في موضعين في قوله
 لا عرفوا قرأتى ابو الفتح لقد جئت شيئاً فرياً بالادغام لقوة
 وقرائة بالالف لانه منقول عن **وفي الجيم** نحو قوله الصلوات
 الضلالت جناح ومائة خلقة وتصلب الجحيم وشبهه
وفي نحو قوله تعالى بالهامة سعيراً والصلوات سنداً لهم

في قوله تعالى
 والملائكة ظالمى
 في النساء
 والفعل لا يرى

انشام
 والذال والراء
 والسين والجيم



والسين والجيم وشبهه **وفي الصاد** في قوله تعالى والصلوات
 والملائكة صفاً والمغرات صبحاً **وفي الزاي** في قوله تعالى والاحق
 فالاحق زحراً والاحق زحراً **وفي الهمزة** في قوله تعالى
 السين في قوله تعالى فالتخذ سبيله في موضعين في الكهف وفي
 تعالى ما اتخذ صاحبة لا غير **فاما التاء** فادغمها في خمسة احرف
في التاء في قوله تعالى والحرث ذلك امر وفي النساء في قوله تعالى
 حيث تولى تولى ومن الحديث تعجبوا لامر **وفي الشين** في قوله تعالى
 حيث شتم حيث شتما حيث وقعا ووقعا على ذى الشين
 امر في قوله وورث سليمان داود ومن حيث سكنتم وهذا
 الحديث مستند بهم وشبهه **وفي الميم** نحو حديث صيف
 ابراهيم لا غير **فاما النون** فادغمها في اللام اذا حوكت ما قبلها نحو
 لنا وليغفر لك الله وشبهه فان سكت ما قبلها وانكسر في وانفتح
 ادغمها انضافها نحو المصير لا يكلف الله وكتاب العقاد التي تحين
 وشبهه فان انفتحت لم يدغمها نحو والخير لم يركبها والى الفجار
 التي تحين وشبهه والامالة باقية مع الادغام في نحو كتاب الامرار
 التي وعذاب النار ربنا وشبهه كونه عارضا **فاما اللام** فادغمها

في قوله تعالى
 والصلوات
 والمغرات صبحاً

في قوله تعالى
 والاحق زحراً

في قوله تعالى
 والسين في قوله

في قوله تعالى
 والاحق زحراً

في قوله تعالى
 والسين في قوله

في قوله تعالى
 والسين في قوله

قالوا اذا حرك ما قبلها انما هو سبيل رتبة وقد جعل رتبة
 وشبهه فان حرك ما قبلها وانكسرت هي او انفتحت ادغمها انما هو
 الى سبيل رتبة وتقول رتبة وشبهه فان انفتحت لم يدغمها نحو
 قوله فيقول رتبة ورسوله بهم وشبهه الا قوله تعالى قال رتبة
 وقال رتبة وقال رتبة متصلا بغير او غير متصل فانه ادغمها
 نصا واداء لقوم مدة الالف وقياسه على رجلان وقال
 رجل فلا خلا بين اهل الاداء في ادغامها **اما** **الاول** فادغمها اذا
 حرك ما قبلها واللام والراء نحو رتبة للناس ولن تؤمن كنت
 واذا نادى رتبة ونحو ان رتبة وشبهه فان حرك ما قبلها
 لم يدغمها باي حركه نحو كذا في نحو مسلمين لك ويا اذن رتبة
 وشبهه الا في قوله تعالى ونحن له وما نحن لكما ونحن للرب حيث
 وقع فانه ادغم ذلك لزوم صفة فونه **واما** **الثاني** فلخصها عند الباء
 اذا حركت ما قبلها نحو قوله تعالى يا ابا عبد الله يا ابا عبد الله
 وشبهه والقراء يعتبرون عن هذا الادغام وليس كذلك لامتناع
 التثنية وانما يذهب الحركه فتختفي في الهم فان سكن ما قبلها لم يتخفها
 نحو قوله تعالى ابراهيم بنيه والشمس والبراق بالشمس الحرام وشبهه

واما **الاداء** فادغمها في الهم فونه نشأ بعدد من نشأ وحيث وقع
 لا غير قال ابو عمرو فانه اصل الادغام لمختصة بقياس على ما يرد
 من امثالها واشكالها وانما نشأ الله وقد جعلنا جميع ادغامها
 من الحروف الحركه فوجدناه على مذهب ابن جاهد واصحابه الحركه
 وما في وثلاث وسبعين حرفا وعلى ما اقر به الفصحى وثلاث
 وخمسة احرف وجميع ما وقع الاختلاف فيه بين اهل الاداء اشياء
 وثلاثون حرفا **والثاني** اعلم ان الذين يروى عنهم انهم كانوا اذا
 ادغم الحرف الاول في الحرفين في مثله او متعاقبه وسواء سكن اوله
 او حركه وكان مخفوضا او مرفوعا اشار الى حركه تلك الحركه عليها
 والاشياء يكون روي او اشياء ما اكد الروم بما جحد من البيان على هبة
 الحركه غير ان الادغام الصحيح يستمع معه ويصح مع الاشياء و
 الاشياء في المخفوض ممتنع فان كان الحرف الاول منصوبا لم يستعمل
 حركه مخفظة وكذلك لا يشتر الحركه في الهم اذا اقيمت مثلها او باء
 في الباء اذا اقيمت مثلها او ميم ابي حركه نحو حركه في ذلك لان الاشياء
 في ذلك تعدد من اجل انطباق الشقين واسباب العمل العظيم في
باب **الحركه** ذكرها الكسائي كان في كثير من النسخ
 غير الواضحة لكونها انفتحت وسكن ما قبلها آتيا واذا وقف حرف

واداء الادغام
 وسكن ما قبلها

ما

الصلة لانها زيادة وسواء كان ذلك ساكن حروفه او متحركه
 نحو علقوه وشروه واجتباها فليحتم فليشتم ومنه
 عنه وشبهه والمكسور نحو لخصيه وابيه وقوة وبه فيه
 وابويه وعليه واليه وشبهه وهذا اذ لم تلحق الهاء ساكنة
 نحو يعقوبه الله وعنه الشئ فان زبده الماية واناء الله عليه
 الله وشبهه الا قوله عنه فليحتم في مذهب ليز فانه يصير
 الهاء بواو مع تشديد اللام بعد ما لان التشديد عارض والباء
 يخلطون الفتحة والكسرة في حال الوصل فيما تقدم وكلم يصير المكسور
 بياء والمخففة بواو اذا تحرك ما قبلها حيث وقع وبالله التوفيق
باب في المد في الحروف اعلم ان الحزبه اذا كانت مع الحرف المد
 اللين في كلمة واحدة سواء توسطت او قطعت فلهذا ان يمد بهم
 تكون حروف المد زيادة وذلك نحو قوله تعالى او تلك وشاء الله و
 الملائكة ويحيى وهما وقروء وشبهه راد اكان الحزبه اول
 كلمة وحرف المد في كلمة اخرى فاتهم يخلطون في زياده القلين
 لحرف المد هناك فان كثر والواو يخلط عنه والياء شيئا من غير
 بقصر وحرف المد لا يزيدون فكيفنا على ما فيه من المد الذي لا

يحيى

الله الاله وفلك نحو قوله تعالى بما انزل اليك وما انزل من قبلك
 وما اليها الناس وهو لاء وقالوا انما وشبهه وهو لاء
 اقصر مدلق الضمة في قول المنقول عليه والباء في يطولون حرف
 المد في ذلك زيادة والواو لهم مد في الضمة جميعا ورث وحزبه و
 دونهما عاصم ودونهم ان عاصم والكسرة ودونهم ارجح وودونهم
 اهل العراق وقالون من طريق في شيط حلا في عنده وهذا كله
 على التقريب من غير افراط وانما هو على مقدار مداهم في التحقيق
 والحذف وبالله التوفيق **باب في المد في الحروف** اعلم ان الحزبه اذا كانت
 حرف المد سواء كان محقة والتي حركتها على ساكن قبلها او ابتداء
 نحو قوله تعالى ادم واذر وامن ولقد اتينا ومراوتي
 ولا يلائم فربن ايلانهم وللايمان وليتهوون وهو لاء
 والهاء وشبهه فان اهل اللهاء من مشيئة المصريين الاخذين
 برواية ابي يعقوب عن زكريا في تكلم حروف المد في ذلك ما
 متوسط على مقدار التحقيق واستندوا من ذلك قوله تعالى ايل
 حيث وقع فلم يزيدوا في تكلم الباء فيه واجمعوا على ترك الزيادة
 اذا سكن ما قبل الحزبه وكان الساكن غير حرف مد والين نحو قوله

مسؤلا ومذا ومنه وما القرآن والفقهاء وشبهه
 كاشه لهنه مجلبة للابداء نحو او تمن وانت بقران
 واكثر الى وشبهه والباقر لا يزود في اشباع حروفها
 وبقه التوفيق **باب في كسر الهمزة على الفاء اذا انفتحت**
 بالفتح نحو عا نذرهم وعاسف وعاسجد وشبهه فان
 الحزبين واباعهم ودهشاما يسهلون الثانية منها ووزن يربها
 الفا والفتا وكذا من واو كسر لا يدخلها والباقر يحذفون
 الهمزة فاذا اختلفا بالفتح والكسر فوجهها انما كانتا
 واثن لنا وعاله مع الله وعانا في وشبهه فلهذا واو
 يسهلون الثانية منها والوزن واوهم ويحذفون قبلها الفا والفتا
 يحذفون الهمزة وهشام من قرأ على الفصح يدخل بها الفا
 وحذف قرآن ومن قرأ على الحسن يدخلها في سبعة مواضع
 في اعراس فوجهها انكم وعانا لنا وفيهم واذا مات
 وفي الشعر ان لنا لاجرا وفي الصا انك لو الصلح
 والاسكا وفي الصلح انك لتكفرون ويسهل الثانية منها
 واذا اختلفا بالفتح والضم وذلك في مواضع في الاعراب قل

في كسر الهمزة على الفاء اذا انفتحت

قل انتم كنتم وفي من انزل عليه الذكر في القرآن التي لا كسر عليه
 فالجاء واوهم ويسهلون الثانية والفتا يدخلونها الفاء هاشم
 على الحسن يحذفون الهمزة من عا نذرهم والباقر لا يحذفون
 يدخلها الفا والباقر كذا في الباقر يحذفون الهمزة في ذلك
 وهشام من قرأ على الفصح كذا في الباقر يحذفون الهمزة في ذلك
باب في كسر الهمزة على الفاء اذا انفتحت
 هو لاء انكم وزالنساء الا وشبهه فقبل وزن يحذفون الثانية
 باو مكسور في اخره وتدخلها هاشم في الاو ادون في الباقر وزن
 ادون فقط وذلك مشهور في روس في الاو ادون في الباقر وزن
 يحذفون الاو كذا في المكسور واوهم ويحذفونها والباقر يحذفون
 الهمزة معا فاذا اختلفا بالفتح نحو حاء اجمل وشاء انشرو
 شهد فورش وقبل يحذفون الدالة كذا في الباقر وزن واوهم
 يسقطون الاو والباقر يحذفون الهمزة معا فاذا اختلفا
 بالضم وذلك موضع واحد في الضم في قوله اولياء اولئك الذين
 فورش وقبل يحذفون كذا في الواو كذا في الباقر يحذفون الاو
 كذا في الضم واوهم ويحذفونها والباقر تحذفونها معا فالاعراب
 ومتى سهلت الهمزة الاو في الضم فالتفتن واسقطها الف التي قبلها

في كسر الهمزة على الفاء اذا انفتحت

يحذفونها

فذكر اسماعيل والدم احسن الناس وقالوا لهم وقال لهم
 ونحو ذلك وقالوا انزل ونبا اتي ادم وذو القل وشبهه
 انما هو يصف عرش من ذلك عفا واحدا في الحافة وهو قوله كتابيه
 اني خلقت فسكنوا الماء وجعلوا الهمة بعد ما على مو القل
 والاستنباط وبذلك قرأت على شيخنا المصنفين وبما اخذوا
 الباقر تجتمع الهمة في جميع ما تقدم مع تحصيلها في
 ولتلقوا في قوله تعالى المان وقد عرفت في
 وردا بصديقي في القصص وعاد الاول في الخبر في الملائكة
 ذلك في موضع ان الله تعالى **اي قد ذهب الى غير ذلك**
 اعلم ان باعهم وكان اذا في الصلح او اوج قراءة او قرأ في عام
 بهم كل همة ساكنة سواء كانت فاء او عين او لام نحو قوله تعالى
 ويؤتون والموتعات وبني وبنينا والذهب والبر والزر
 وبروايك وكذاب وحيث وجبت وشيت وشيت وشيت
 وتلقا انهم فيها واطما نذم وشبهه لان كون الهمة للجمع
 او نساها ونسواهم وان يشا ويهتلى لكم وشبهه وجهه
 موضعا او يكون للبناء نحو انتمهم واقرأ وارجه وشي لنا

سكون

لنا وشبهه وجهه عشر موضعا او يكون كالمه في القل من
 الهمة نحو قوله تعالى وتو وويه او يكون نوع الاناس
 لا يهتلى وذلك نحو قوله تعالى ورويا او يكون يخرج من لغة الى لغة
 وذلك قوله تعالى مؤصدة فان لم يجدوا في غير الله الهمة في
 كلمة من اجل تلك المعاني وبذلك قرأت وبما اخذوا في الهمة
 قوله تعالى **ويؤتون** ويؤتونهم وشبهه فالتحريك في
 الهمة والله الذي في **اي قد ذهب الى غير ذلك**
 اعلم ان الهمة وشما ما كانا يقفان على الهمة الساكنة والتحريك اذا
 وقعت على فاء في الكلمة بشبهها وبصلان بتحقيقها فاذا سئل المصنف
 ما جعلها بديها او افعال نحو كذا وسكنها نحو قوله تعالى ولولا
 وان امرؤا وشبهه ولم يأت في القرآن ساكنة واذا سئل المصنف
 ابتلاها في الحالتين الفاعل نحو قوله تعالى ان شاء وروءا وبداء وفيه زوا
 الملائكة وشبهه ولزوم والاسماء ممنوعان في الحرف المبدل من الهمة
 لكنه ساكنة محضا فاذا اسكنها قبل الهمة وسماها القياس كذا
 على ذلك الساكن اصلها واسقطها اذا كان ذلك الساكن اصلها
 نحو قوله تعالى امرؤ ودفع والخيت ونحو والسوء وعمره
 ونحو وحيي والمسيي وبقي وشبهه فان كان الساكن زائلا

في قوله تعالى
 ويؤتونهم
 وشبهه
 في قوله تعالى
 ويؤتونهم
 وشبهه
 في قوله تعالى
 ويؤتونهم
 وشبهه

وكان راءا اواء ولدغما مقهاهم بحقوقه ما برى والشيء و
 ثلثة قروء وشبهه الزوم والاشام جازان في الحق الحركه
 الحمره وفي المبدل منها غير الانفاق انضمام والورم ان انكسر او المسكان
 ان انضعا كالحمره سواء وان كان لسان الفاسول كاشف له شجره
 اصل او كاشف ليد ابدت الحمره بعدها الفا باي حركه تحركت تحت
 احد الاقبح الساكنين وان شئت زد متعلقا بالحق لتفصل بذلك
 ولم تحذف في ذلك الوجه ويرد الفوق عن حمره من كل طرف فمرفوع
 نحو قيل تعالى والسماء واللباء ومن ماء وعلى سواء ومنه الماء والسماء
 وابناء وشهداء وشبهه حيث وقع والله الشوق
 حمره يقسم بها الحمره لمتوسطه ولذلك انا ايديها انشاء ليعلم ان
 الحمره اذا توسطت وسكت في الوقف حسب ما هي بدل حركتها الصا
 في حال تسهيلها كما تقدم وذلك قوله المومنون ويؤفكون والزوايا
 وشركهم ويكفون وكذاب والذئب والبر وغيره وشبهه وكذلك
 الذي اوتن ولقائات ورفعون اشوق وشبهه واختلف اصحابنا
 في ادغام الحرف في البدل من الحمره وفي الظاهر في قوله تعالى ورويا
 وقروء ويرفعهم من دوح ابناء اللط ومنهم من يظن ان الالف عارضا
 والوجه ان كان واختلاف اهل الداء ايضا في تغيير حركه الداء مع ابدال

في قوله تعالى
 والبر وغيره

احكام

جديان

للحمره يا ويلها في قوله تعالى انكسرهم وبنيهم فكانت حركه
 من اجل الياء وكان لغزونها تعرفها على انها الياء عارضة وها
 صحتها وان تحركت الحمره وهي متوسطه فاقبلها يكون كذا وشكها
 فان كان كذا او كان اصلها وسهلها القيت حركتها على ذلك لكان حركه
 بها ما لم تكن الفا وذلك نحو قوله تعالى شفا وخطا والمشيئه وكهية
 ويحارون ويشلون وائل والقرن وماء وماء وسكوا وسكت
 ومونلا والموودة وشبهه وان كان زائدا ابدت ولغمت اذا كان
 ياء او واو نحو قوله تعالى هنيئا مريئا ورييا وبرييا وخطبته
 وخطبناكم وشبهه ولم تات الا في القرآن ما كنه فاكل المسكان الفا
 سواء كانت بدلة او زائدا جعل الحمره بعدها ياء ياء فلت شئت
 الا في قوله تعالى شيت فترتها والفتن فليدرك ذلك نحو قوله تعالى اناسكم
 وابنائكم وماء وغنائ وسواء وابائكم وها قوم ابروا ومن انهم
 وماء يكة وشبهه واذا كانت قبل الحمره تحركت فانفتحت وانكسر فاقبلها
 او انهم يبدلها في حال التسهيل مع الكسرة ياء مع الفتحة واو وذلك نحو قوله
 تعالى ونفثكم وان شئتكم وملة والمطمة والبلد ولؤلؤ
 وقودك اليك ويكلف وشبهه ثم بعد هذا جعلها ياء ياء في جميع
 وحركاتها وكان عاقبتها ان انفتحت جعلتها ياء من الحمره والواو نحو قوله تعالى

فأدروا ويؤمنوا به وفروا بربكم كما كنتم من قبل من أول
 لخط ولينوا طشوا وبأبصارهم وشبههم ما لم يكن صورتهما يا عجب
 أنتم كنتم من قبل من قبل وكان شبيههم فأنكم تبدلتم لها يا عجب
 اتباعا لما ذهب عنهم في اتباع الخط عند الوقوف على المنزلة وهو قول
 الخليل عليه السلام في ذلك بالبدل والافتقار جعلتهما من الجبهة
 واللفظ عوفي لهما ولين سئلتم وركبكم الله وركبكم الله
 وخطا وعلما وشكاه وشبههم ولا تترك جعلتهما من الجبهة
 لخطوكم على الجبريل وبشر الذين وسئل ويومئذ وصيبت في
 وشبههم **ف** واعلم أن جمع ما بينهما جزء من المراتب إنما هو في
 خط المعصية من القياس كما قد تظاهروا وقد اختلف أصحابنا في شهابيل
 ما بين سطرين المخرجات من قول الله عز وجل في حقهم أن كانت من
 وبقاى الله وبأينكم وكأين وكأنته وفلا تقطعون ولما يأم
 ووالارض والآخر وشبههم وكذا ما يؤصل من كل كلمة في الرسم لجعل
 فيه كلمة واحدة نحو قول تعالى هؤلاء هم أنتم وبأينكم وبأينكم
 وبأينكم وبأينكم وبأينكم وبأينكم وبأينكم وبأينكم وبأينكم وبأينكم
 عرف به متوسطات وكان آخره من لا يرون إلا الحق متفق اعتقادا
 على كونهم مبتدأت والمذهبان حيران وبها ورزق الرواة و
 بالله في قول **اب** ذكر الخطا والخطا على وجهين **الخطا** **الخطا**

اعلم

منه عند شدة الحرف عند الجهم والراى والسين والشاء والشاء
 الدال عوفي لهما وأدخبلنا البت وأدخبلنا وأدخبلنا وأدخبلنا
 صرفنا وأدخبلنا وأدخبلنا وأدخبلنا وأدخبلنا وأدخبلنا وأدخبلنا
 ذلك كله وأدخبلنا وأدخبلنا وأدخبلنا وأدخبلنا وأدخبلنا وأدخبلنا
 وأدخبلنا وأدخبلنا وأدخبلنا وأدخبلنا وأدخبلنا وأدخبلنا
 في الدال من قدر عند ثمانية الحرف عند الجهم والسين والشاء والراء
 والدال والشاء والطاء عوفي لهما فقد جاءكم وقد سمع الله وقد
 شغفها ولقد صرفنا ولقد صرفنا ولقد صرفنا ولقد صرفنا ولقد صرفنا
 قل فكان أكثر من قالون وعاصم يقرأون الدال عند ذلك كله وأدخبلنا
 والطاء والطاء فقط لا غير وأدخبلنا في الراى والدال والطاء
 والطاء في الأربعة فقط لا غير في القفاش عند الخليل الطاهر عوفي لهما
 أظهر هتاء لفظ طلمك في من فقط وأدخبلنا في الدال والطاء
 واختلاف في تأنيدها عند المنفصل بالفعل عند شدة الحرف عند الجهم
 والسين والشاء والراء والطاء عوفي لهما فأنتم في حروفهم
 وكذبتم وكذبتم وكذبتم وكذبتم وكذبتم وكذبتم وكذبتم
 وكانت طلمك وشبههم فالحرف أكثر وقالون وعاصم يقرأون عند ذلك كله
 وأدخبلنا ورش الطاء فقط وأدخبلنا في عامر عند الجهم والسين والراء
 اختلاف بين كبرياء هتاء في قوله كما حدثت حوامع فأدخبلنا في كبرياء

فأدخبلنا في كبرياء

والله اعلم بالصواب والادغم الباقين الشاء في شدة واختلافه في الام على جبل
عند ثمانية حروف عند ثناء وثناء والسن والزار والظا والحاد
والنون نحو قولهم هل تعلم وهل في الكفار والمسلمين وبارك
بسط الله وبركنتهم واصلوا وهل ذلك وهل نعتكم وهل نحن
وشبهه وادغم الكسائي اللام في الثابته وادغم حم في الثاء والفاء والهمزة
نقط والصلوات عند الاداء في قوله تعالى يا طه طه فقرأه
في اللغات لغيره وادغم هاء عند النون والفاء عند الثاء نحو قولهم
في الاعداد هل تسوى لغيره وادغم الهمزة وادغم الهمزة في
ادغم اوجم وادغم الكسائي الياء في الناجية وقم نحو قولهم اولئك
مستوف ولم يبق فاولئك وخير خلا في ومن لم يبق فاولئك
واظنه ذلك الباقين وادغم الكسائي الفاء في الباقين وادغم ان شئت اخفف
هم الارض في ثناء وادغم الباقين ذلك وادغم الباقين اللام في النون
نحو قولهم هل تعلم وادغم الباقين ذلك وادغم الباقين اللام في النون
والمشقة ومن يريد ان يثبت وقع وادغم ذلك الباقين وادغم الهمزة
فيهم والكسائي وادغم في المكانين وادغم ذلك الباقين وادغم الهمزة
حمزة والكسائي في ثناء والي عدت برى وادغم ذلك الباقين وادغم الهمزة
وحقق اخذهم واخذهم واتخذت وما كان من لفظ وادغم الهمزة

والظا

وشبهه

الهمزة

ذلك وادغم الهمزة في ثناء وادغم الباقين ذلك وادغم الباقين اللام في النون وادغم
ذلك الباقين وادغم الهمزة في النون وادغم الباقين ذلك وادغم الباقين اللام في النون
الحكم ربك وشبهه بخلافه وادغم الهمزة في النون وادغم الباقين ذلك وادغم الباقين اللام في النون
حدثنا انما وجدنا في النون وادغم الهمزة في النون وادغم الباقين ذلك وادغم الباقين اللام في النون
اختيارا وادغم الباقين وادغم الهمزة في النون وادغم الباقين ذلك وادغم الباقين اللام في النون
والصلوات في قوله تعالى يا طه طه فقرأه في اللغات لغيره وادغم هاء عند النون والفاء عند الثاء
في البقرة وادغم الباقين قبل وادغم الهمزة في النون وادغم الباقين ذلك وادغم الباقين اللام في النون
من هذا الباب في نواتج النون في قوله تعالى الله اعلم واجمعوا
ادغام النون الساكنة والشوق في الواو واللام بغير غنة واجمعوا على ادغامها
في الهمزة وادغم الباقين وادغم الباقين وادغم الباقين وادغم الباقين وادغم الباقين
فهم اجمعون نحو قولهم من يقول ويومئذ يصدعون ومن قال
ويومئذ والهية وشبهه وادغم الباقين وادغم الباقين وادغم الباقين وادغم الباقين
فيهم اجمعون نحو قولهم من يقول ويومئذ يصدعون ومن قال
الستة وهي الهيرة والهاء والعين والحاء والغين والقاف لكان من
ورث عند الهيرة من القاء حركة الهيرة عليها وقد ذكر وكذا اجتمعوا على
عند الهاء خاصة وعلى الحاء اهما عند باقي الحروف لجمع والاختلاف في النون

من ليام

واجتمعوا

الهمزة

والدغام وهو عار من التثنية فاعلمد وبالله التوفيق **باب في القصة**
 من فوات الياء فالاسماء بخوفه تعالى موسى وعيسى ويحيى
 والموفق وطوفى واحدي وكسالي واسادي وينالي وفراي
 وشبهه مما الفقه للثانيات وكذلك الهدي والعمى الضمى والذى
 وماويه وماواكر ومتواكر ومتواكر وما كان عند من المعقول
 المودى وارنى واوبى والا على وشبهه من الصفا والافعال بخوفه تعالى
 القوسى وزكى وقوسى ويحى ويحى ويحى وشبهه مما الفقه
 منقلبه من ياء وكذلك امالا الى التي بمعنى كيف بخوفه تعالى انى شتم
 واتىك وشبهه وكذلك متى وبنى وعسى حيث وقع وكذلك ما شبهه
 ما هو مرسى منى كصا بالياء ما خلا خمس كل وهى جنى والى ولدى
 وعلى وما زكى فانهم مفتوحا بالاجماع وكذلك جميع ذوات الاء من
 الاسماء والافعال الاسماء على الصفا وسنابرة وشفا جوف ويا اجد
 وشبهه والافعال خلا ودا ويدا ودا وعا وعا وشبهه مما لم يفتح
 من فوات الياء فوسى او خوا بها على ياء او تخلصه زياره بخوفه تعالى
 ونسلى ونسلى ونسلى ونسلى ونسلى ونسلى ونسلى ونسلى ونسلى ونسلى

وقد كان في القصة والامارة

وقد كان في القصة والامارة

ها وشبهه فالامالة فضاء سابقة لا تقال بالزيادة والحوادث الياء
 تعرف ما كان من الاسماء من وائ والواو بالثنية اذا قلت صفوان وشقوان
 مصوان وصنوان وابوان وشبهه وتعرف الافعال من هاء الى
 اذا قلت خلوت وديوت ودنوت وعلوت وشبهه فظنوا
 في ذلك كله ففتح امالك لذلك وكذا التثنية ما كان من فوات الياء من الاسماء
 والافعال بالثنية ويرى الفعل بالثنية فتقول هديان وعديان
 وهويان وسعديت وهديت وشبهه فظنوا في ذلك كله ففتح
 وقراء ابو عمرو وما كان من حسم ما تقدم فضاء بعدها بالياء
 وما كان من اسماء او اسماها بالياء او عليها الف اذا كان على وزن فعلى
 او فعلى او فعل فعلى او فعلها وكسرها ومالم كسرها من اللفظين واما
 ذلك بالفتح وقراءت حسم ذلك من اللفظين اما كان من ذلك من اسماها
 على الفاعلة لخلص الفتح فيه على غير اهل الاء في ذلك هذا اذا لم يكن
 في ذلك الاء وهذا الذي لا يجب من بعده عنه واما ابو بكر في الفاعلة
 واعنى في اللفظين في سبحان وايه ابو عمرو على انما اعنى في اللفظين
 ما عد ذلك واما الحقيق في القصة والامارة فقرأت من اهل العراق عن
 ابي عمرو واولئك ويا حسرى واذا كانت استعملت في اللفظين
 يا اسقى بالفتح وقراءت ذلك بالفتح من اهل الرقة ولما ذكروه و
 على اصلها فقرأت الباقي باخلافه في جميع ما تقدم **فصل** وتقدم

وقد كان في القصة والامارة

الكتاب في حق الله سبحانه وتعالى
في ذلك ما شاء الله تعالى
خطا يانا والرويا ورويا ومضاهي
على قولهم حتى تقاتلوا في الدنيا
وفي الكف وما التائبه وفيهم
في القتل فما اتاكم الله في الحياه
اذ انزلها وطيها وفي الصبح
وجيبي ولبيني ولباتي واخي
والعليا والحرابا والصبي
والزاهه هدى في الركب
وتابعها همام على الاماله
اي عمرو في فعله ومنه
في روايه الدورعي
وهدي وشواي وحياتي
اللبين والباري المصور
في الموضعين وحياتي
ومن تصابي الى الله في الكائن
قوله تعاد وياك فان يا عمرو

لاغير

وانتهى

في الموضعين

قوله تعاد

قوله تعاد

قوله تعاد

قوله تعاد

قوله تعاد

قوله تعاد

قوله تعاد

قوله تعاد

قوله تعاد

قوله تعاد

وحياي فان ويا ياربها
في ذلك والاولى
سجد بن عبد الله
وقاواي في الملهو ولم يروه
دقات شرب يارب
جاء وشاء وزاد وراق
وزاع في واليه وزاعوا
اولم يستعمل اذا كانت
في بلدان لا غير
في اول البعده
في جميع القرائن
اما انيلك
النساء وعن خلاص
الروايل
راجر ورواه
وقه نظار
فيها كره
عدا ذلك

في الحرفين

والنهار

والنهار

والنهار

والنهار

والنهار

والنهار

والنهار

والنهار

والنهار

والنهار

والنهار

فصل

جميع ذلك بنو الفطيق وابعده حمزة على ما كان من ذلك الرأى المذكور
 على انما الفقه ارحم وقع ودار البوار لا غير وانما الفقه
 يحيى واسما ابن زكوان من قرأه على فارس بن احمد وعلى القاسم
 على جمارك والجار في البقرة والحمة لا غير وقرأ الباقر بن جابر الفقيه
 ابابكر واسما ابو عمر والكاظم في رواية الدوري في نسخة
 الكافري وكان من اركان بعد الانحط وقع وقدره من جميع اهل
 من من وقدر الباقر بن جابر الفقيه واسما الفارسي في رواية على
 في قرأه ابي عمر واسما الفقيه النون من الناس في موضع خفي
 رواية ابو عبد الرحمن واسما جعفر واسما سعدا غير يذكر عنه في رواية
 غيره بالفقه وهو رواية احمد بن محمد بن عيسى بن عبيد الله بن احمد
 وبذلك في الباقر بن جابر **فصل** وتقرى في اسم بالامام في قوله تعالى
 في ليس ومن عن ابنه في الغاشية وعابدون وعابدون وعابدون في
 في الكافري لا غير وغيره ابن زكوان من قرأه على الفقيه باا الهادي
 عمران والمجرب حيث وقع ومن بعد الكراهة في النور والكرام في
 في الرحمن وقرأت على الفارسي في القاسم باا الهادي الرازي غير قطع
 وقرأت على الحسن باا الهادي الرازي المجرب في موضع الفقه وهو في
 العمري ومن وقدر الباقر بن جابر الفقيه في جميع ذلك الاما كان في
 في الروات وسياقي بعد ان اذنت في الروايات في هذه اصول القامه يقاس

اللفظين في
ويعتبار

عليها فاما ما بقي من ذلك ما يقع من قرأ في الشكر وشكره واسما الله تعالى
فصل وكل ما اسيل في العمل لعله لعدم في الوقف او اقراب بنحو
 بمقدار او بدنه والارار وبرت الناس ومن الناس وشبهه ما
 يقع الراوي في نسخة طرأ فخر مال اسم ومن من في الوقف الكوري
 عارضا وكل ما استنعت القامه فيه في حال العمل من اجاسا كلقية
 او غيره نحو قوله معا هدى ومصطفى ومسمى وصحي ومصلى وقري
 ومولى ورأى ومفزي والافقي الذي وطغى الماء والنصارى للمسيح
 وموسى الكتاب وعيسى بن مريم وجنا الجنين وشبهه القامه فيه
 شايعة في الوقف لعدم ذلك الساكن هناك على ازايا شيعية قدروا عن
 البريدي اماله الراعي الساكن في الوقف نحو قوله تعالى الله حمزة
 الذين والكري اذهب والقرى التي والنصارى للمسيح وشبهه ما
 فيه الروايات في قرأت في مذهبه على ابي الفتح وبه اخذوا على ذلك
 التوفيق **فصل** في الوقف على ما التائيت اعلم ان
 اعلم ان كان يقف على ما التائيت وما صار على اللفظ بالامام نحو قوله
 جنته وروية ونعم والقية ولجوه والفقرة وخاططة ووجهه و
 والملايكه ومسركه والايكة وما كنهه والهة وهمة ولزق وبصيرة وغيره
 وشبهه لما ان يقع قبل الهاء الحشرة لحرف الطاء والظاء والصاد والظا

والكبيرة

والفصح يروى بذلك حركة المعامل المشقة بحركة البناء اللازم **فصل**
 فاما الحركة العارضة وحركة السمع والسمع من ضمها على الاصل فلا يجوز
 الانسان اليها بوزن والاشياء لها بها ضد الوقف اصلا ولا كذا هو
 الثابت لا تزام وان شئت لكونها ساكنة ولا حلق لها في الحركة والله الشوق
باب حلق الوقف على المرسوم **فصل** اعلم ان الزاوية ثبتت لثبوت
 نافع والى عمرو والكوفيين انهم كانوا يفتنون على المرسوم ولين ذلك
 عندنا شئ يروى عن ابن كثير وابن عمار واختار ابن عثيمين ان الوقف في
 على المرسوم كالتقوى روى عنهم ذلك وقد ورد الاختلاف في موضع منه
 وانا اذكر ذلك على سبيل الاحتياط ان شاء الله تعالى **فصل** ذلك كله ما
 رتبتم المصاحف على الاصل نحو نعمت ورحمت ونجوت
 ونعمت وحيث وحيث وسنت ومعصيت وحيث
 وفطرت قياسا وكلت وامرات وغيابت ويا ابت وابنت
 وشبهه نكاح الكسائي وابو عمرو ويقعان على ذلك التاء وهو في
 معهما اكثر الحسن بن محبوب سأل البرقي الوقف على قوله تعالى
 عزت من احكامها فقال يا الهاء ووقف الكسائي على قوله تعالى
 حيث وقعت وعلى اللام والعري وذات بهجة وكان جوي ميا
 وهيها هيها ت بالهاء وناجم البرقي على هيها هيها ت فقط
 عليها بالهاء ووقف ابن كثير وابن عمار على يا ابت بالهاء ووقف
 الباقر على هذه الواضع كلها بالهاء ابتداء على الخط المصحف ووقف ابو عمرو

نعمهم

كلها

من رواية ابن كثير عن ابيه عن علي بن ابي طالب وكان في جميع القرآن على
 ووقف الباقر على المنون ووقف الكسائي من رواية البرقي وغيره
 على قوله تعالى ويكان الله وويكانته على الباء منفصلة وروى
 عن ابي عمرو انه وقف على الكا ووقف الباقر على الكا بالياء هاء
 ابو عمرو ومن رواية ابي عبد الله عن علي بن ابي حمزة عن ابي الحسن
 ومال هذا الرسول ومال هذا الكتاب ومال الذي كثر على ما دون
 اللام في الاربعة واختلفت في ذلك غير الكسائي فروي عن الوقف على ما
 وعلى اللام منفصلة ووقف الباقر على اللام ووقف حمزة والكسائي على
 تعالى ايا ما نزلوا على ايا دون ما وعوضهم المنون الفا ووقف الباقر
 على ما ووقف ابو عمرو والكسائي على قوله تعالى اية المؤمنين في النور
 ويا اية الساجدين في الخوف وابتدئ الثقلاني في الرحمن بالالف
 ووقف الباقر على الف ووقف الكسائي على واذا الفصل خاصة بالياء
 ووقف الباقر بغير ياء وقد رجم من هذا الباب نحو وقف ساق في
 مواضعها ان شاء الله تعالى **فصل** ووقف البرقي بزيادة الهاء الساكنة عند
 الوقف عليها اذا كانت استغناء ووليها حروف جر نحو قوله تعالى
 ولم تقولون وفيما ترون وفيما تمشرون وفيما ترون وفيما تمشرون
 وتحمي بالون وشبهه فيقف فله ولمه وفيه ومعه وبه ومعه

نعمهم

ووقف السابقون على الليم ساكنة وبالله التوفيق **سكن**
على الساكن العلم ان حمزة من رتبة خلق كان يسكن على الساكن اذا كان آخر
 كلمة ولم يكن حرف مد وانت الهنر بعد سكنة الطبقة مع عظم ثباتها
 للهنر ولخفاها وذلك بحوقلة ثباتها من لحن وهي الشك وعليهم ما ذكر
 ونسبوا الى آدم وخلوا الى شيلطينهم وقوا قلعهم ومن سمي اذ ذلك
 في الفقه والادب والادب في شبيهة ذلك لك بمنزلة ما كان من كل من
 في الساكن مع الهنر وكلم لم يسكن على الساكن الا في اصل مطروحة وهو ما كان
 من لفظ شيئا وسمي لا في راء على الحسن في الرواية يسكن
 على الام المعرو على سمي وسما جبه وقعا لا في وقعا السابق بوصول
 الساكن مع الهنر مع غير يسكن وقد قدم من هذا في راء الله وسما **سكن**
سكن في الفقه والادب راء الله **سكن** العلم ان اصل الحروف
 من ذلك ما يتاها واربعة عشر ياء منهم عند الهنر المفتوح تسعون
 وعند المكسرة ثمانون وخمسون وعند المضمومة عشرة وعند الفتح اربعة
 التي معها اللام ستة عشر وعند التي لام معها سبع وعند التي حرف
 المجهول ثمانون وعند التي ياء في كل شيء من هذا الجمل بالاختلاف في شروها
 ياءوا وانما تخيل ههنا اصولهم وتبين على ما شئت من هذا بهم ليعتقد ذلك
 بجمل او يقاس عليه ما ورد منه مفرقا الله تعالى **سكن** العلم ان كاياء

ياء بعد هاء من مفتوحة نحو قوله تعالى **سكن** العلم ان كاياء
 وشبهه فالحري ان ياءهم ويفتقروا حيث وقعت وتعد ابركس فيفتح
 ياءت في البقرة فاذا كرو في اذكرهم وفي غافر ذروني اقل وفيها
 ادعوني استجب لكم وتقف اصله في رتبة بعد ذلك في عشرة مواضع
 الياء فيها في الاعراب ومريم لعل الى آية وفيه وفي ضيق اليسرى في
 الى الرافى في الموضعين اعني الياء من الى دون الرافى وحقوقه الى
 يعني الياء من وسبيل ادعوا وفي الكهف من دون اولياء وفي طه
 ويسر في المري وفي الفل يسيل في لشكر وراه قبل عند سبع مواضع
 الياء فيها في المودة والاحسان ادعوا في لشكر وفي انكرو في يحيى
 وروى ابو جريح غرقيل وعز الدين في القصص عند ياء لولم ياء الساكن
 وتفرق في فتح ياء في يوسف سبيل ادعوا في الفل يسيل في
 اشكر وروى قالوني عند الحرفين باسكان وتقف ابو عمرو و
 في تسعة مواضع فلك الياء فيها في هو فطر في اقل في يوسف في يحيى
 ان تذهبوا وسبيل ادعوا وفي طه لم حشر في اعني وفي الفل اورعني
 اشكر ويسيل في لشكر وفي الزمر تأمروني اعدوا في احصا اورعني
 وانعدا نتي ان وفيهم ابن عامر في رتبة ثمان ياءات لعل في حرف وفي البقرة
 مع ابداء في الملك من مضي اورحنا لا عشر زائد ان يكون عند في هو

في الساكن مع الهنر وكلم لم يسكن على الساكن الا في اصل مطروحة وهو ما كان من لفظ شيئا وسمي لا في راء على الحسن في الرواية يسكن على الام المعرو على سمي وسما جبه وقعا لا في وقعا السابق بوصول الساكن مع الهنر مع غير يسكن وقد قدم من هذا في راء الله وسما

۷
وحياتي
في نسحر

فهن
قال ابو عمرو

البرق

في العالمين وحضرها النبي فيها وانشدوا وعمر من ذلك الوصل ^{الاربع} ^{الاربع}
 وتكثرت فيه ورواها عن الرمن والهاش والاشعور ليعلم بالحق فيها
 رأسا ايتير وانشد الكسائي من ذلك الوصل ايتين يوميات وهو
 وما كنت اشبع في الكف اخره وانشد حزه الباء في الوصل اخره في قوله
 وتقبل عاء في اوابهم واليهما في العالمين في قوله تعالى الفصل ^{الاربع} ^{الاربع}
 لا غير وحضره كل من علم في العالمين واحضره في ايام احديهما في الغل
 بما ان الله فتحه احضره في الوصل وانتهى ساكنه في الوقت وحضرها الزكري
 في العالمين والثاني في الخوف يا عبادي اخوف عليكم فتح الزكري في
 الوصل وانتهى ساكنه في الوقت وحضرها احضره في العالمين وانشد في عام
 في روايتها الباء في العالمين في قوله تعالى ثم كيدون في الامر وحضره
 في العالمين في روايتها ان كان محلا عن الاخص عنه قوله في الكف
 فلا تستلني لا غير ساني جميع ما ورد من ذلك الاختلاف في او اخر لقولان
 تعالى لا اظن ومنهم الاصل المحذرة قد ذكرنا ثم رجع على ذلك ما يحتمل
 المحذور من قبل اللفظ وغيره المعنى ليعلم عليها ما ورد منها فيقول على ما
 ونحو من مستدرون في ذلك الوقت متفرقة من اول القرآن في قوله
 انشاء الله تعالى وباقية التوفيق **في قوله** في قوله تعالى في قوله
 وما يحذر عن الالف مع الباء وفي قوله والالف والباء في قوله
 في قوله والالف والباء في قوله والالف والباء في قوله

والله اعلم بالصواب

موسى الكورنى

وقسموا الدال وضموا قبل حجي وغيضوا باسم الفهم والاولى
 والباقيون. وقسموا الجلامكة والفتحة ووزنوا على الماء من حجي وشيئا والفتحة
 وشيئا وكذا الواو من السور ومثله وشيئا اذا انفتح ما قبلها
 وكان اسم الحزب في كل اسماء موثلا والموئيد ووزنوا على الماء
 من حجي وشيئا في الوصلية واحدة والباقيون لا يمكنون ولا يقفون
 قالوا ووزنوا الكسافي يكون الماء من هو وحجي اذا كان قبلها
 واوا او واو او لم حجب وقسم وقالوا والكسافي يسكنانها من ثم
 قوله طاء هو يوم الفضة والباقيون يحركون الماء حجرة فاذا هما
 بالفتح خففا والباقيون غير العشرة وانزكوا فلق ادم بالنسبة الى ادم
 والباقيون يرفع ادم وكسر الماء انزكوا والوزن ولا تقبل منها بالشاء والياء
 بالياء او عروا وازوا عروا وواعدنا لم يفتح الحجب وقسم والباقيون بالاء
 او عروا وازك في الحزبين ويا عروا ويا عروا وشيئا وشيئا
 لا يختلص الحركة في كل اسماء من الالف والياء والياء والياء
 ومن طرقة الرقيين وغيرهم بالاسكان وهو المروي عن ابي جهم ووزنوا
 وذلك في البيت على الغار من غير ثالثة على اليمين والباقيون في الحزبين
 نافع يفتحون بالياء مضموم وفتح الفاء وانزكوا ذلك الاستدلال
 بالياء والباقيون بالنون مفتوح وكسر الفاء مضموم والفاء والياء
 النسيئين والانباء والنسي والنبي حيث وقع بالحزب ووزنوا في

و
 و
 و

و
 و
 و

الحزب في قوله تعالى الخواص للشيء انزكوا وسيرت الشيء في الالف
 الموضعين في الوصلية خاصة على اصله في الحزبين للكسورين والياء
 بغير حجرة مانع الصائتين والصابون بغير حجرة حيث وقع والياء
 بالحزب ووزنوا وكسر انهم الزاء والفاء من غير حجرة ووزنوا بالاسكان
 والحزب في الوصلية اوصل اول الحزب واوا انما الحزب المضموم والياء
 الحزب المسكن قبلها والباقيون بالحزب والحزب انزكوا عروا بعد
 انظفحون بالياء والحزب وواو بكرها وتعلون بعد اولئك الله
 بالياء والباقيون بالياء فيها مانع خطية لم يفتحوا على التوحيد
 او بكر حجرة والكسافي لا يعيدون الا الله بالياء والباقيون بالياء
 والكسافي الناس حسنا يفتح الماء والسين والباقيون بضم الماء والاسكان
 السين الا فيون نظامون بخفيف الظاهر وكذلك في القوم وان
 علمه والباقيون بضمها في حجرة اسرى غير الالف على وزن فعل
 والباقيون اسارى بالالف على وزن فعال نافع وعاصم والكسافي
 نقاد ووزنوا بالالف بضم الشاء والباقيون بغير الالف في الشاء او بكر
 العروا ووزنوا بفتح خففا والباقيون مثقلا او بكر العروا ووزنوا
 ووزنوا في منزل اذا كان فعلا مستقلا مضموم الا في الخفيف
 وقسم واستثنى او بكرها وما ينزله المكي في وتنتزل في القرآن وحج
 تنزل علينا في سبحا واستثنى او بكرها وما ينزل الله في الانعام

خفص
 ووزنوا

والذي في البحر بالسنين واستثنى حمزة والكسائي من ذلك حمزة في النون
وبنزل العيت وفي المورى وهو الذي ينزل العيت فحذفها
ان كثر جبر لها وفي التميمي بفتح الجيم وكسر الراء من غير واو كسر
جبر مثل بفتح الجيم والراء وحمزة مكسور ياء والكسائي فحذفها انما
يجعل ان ياء بعد حمزة والباقيون بكسر الجيم والراء في حمزة فحذف
ابو عمرو وسيلان في حمزة ياء نافع حمزة من غير ياء والباقيون بفتح
الهمزة انعام وحمزة والكسائي ولكن الشاذلين وفي الامثال في النون
فكلمة ولله في السنة بكسر النون ورفع بعدها والباقيون بفتح
انعام ما ينسخ من اية نعم النون وكسر السين والباقيون بفتحها الكثير
وابو عمرو وانساها بالهمزة مع فتح النون والسين والباقيون بفتح
مع ضم النون وكسر السين انعام قالوا اخذ الله نبي لادوا والباقيون وقالوا
بالواو انعام فيكون هنا في الهمزة فيكون وتعمل في الفعل وميم
وفس في غافر في ستة بضم السين وتا بعد الكسائي في الفعل وليس
والباقيون الرفع نافع ولا تسئل بفتح التاء وجرم اللام والباقيون
بضم التاء والرفع نافع وانعام واعتدوا بفتح الداء والباقيون
انعام فلتعده محذوف والباقيون مشدودا ان تضرع ابو شعيب انما
وارى ما سكت في الراء حيث وقعا واو عمرو وغير المزري باختلاف
كسرها والباقيون باشياء علمه اشام ابراهيم بالا فحذف

بفتح السين
بفتح السين
بفتح السين

بفتح السين
بفتح السين

بفتح السين
بفتح السين

بفتح السين

جمع ما في هذه السور وفي النسخة في النون وفي النون
وفي النون في النون وفي النون وفي النون وفي النون
الحرف وفي النون وفي النون وفي النون وفي النون وفي النون
حرف وفي النون وفي النون وفي النون وفي النون وفي النون
ولم يورثوا في النون وفي النون وفي النون وفي النون وفي النون
بفتح السين وفي النون وفي النون وفي النون وفي النون وفي النون
وانعام وحمزة والكسائي ام تعززون بالتاء والياء والباء والسين
وانعام وحمزة والكسائي ام تعززون بالتاء والياء والسين
والكسائي عما تملكون بعد ولين ايت بالتاء والياء والسين
انعام وحمزة والكسائي بالياء والياء والياء والياء والياء
ومرجبت حرجت بالياء والياء والياء والياء والياء والياء
الهمزة والياء والياء والياء والياء والياء والياء والياء والياء
الطاء وجرم العين والياء والياء والياء والياء والياء والياء
حمزة والكسائي وتضرعوا بالياء والياء والياء والياء والياء
وان تضرعوا وحمزة والكسائي في الاعراب والفاء والثاني من لوم وفاطر
بالجود والياء والياء والياء والياء والياء والياء والياء والياء

بالقصر

في اللعين

بفتح السين

والباقرين بالجمع نافع في ابراهيم والشورى والجمع والباقرين بالجمع
 وارعامر ولو تسمى بالثاء والباقرين بالياء اوعامر اذ يروى
 نعيم الباء والباقرين بفتحها قبل وجوه وارعامر والكلاب خجوا
 نعيم الماء حيث وقع والباقرين باسكانها ابو عمر وعاصم
 بكسر الهمزة فتن اضطر وان اعبدوا ولذا حم والكرانظر وان الغد
 وشبهه والدا من ولقد استهزى والناظر فالت اخرج والشورى
 قوله فاني لا انظر وبني اقلوا وشبهه اذ كان بعد كمالها
 ضمير لازمة واستدنت الالف بالضم وعاصم وحزه بغير الالف
 قل والواو من واو في قوله تعالى ادعوا الله او ادعوا
 يضمنون ذلك كله واستثنى ان يكون من ذلك الشورى خاصة على ما
 حروف ر ح حاء دخلوا وخبيثة اخذت من واو حمزة الشورى عن
 عنه وروى عنه النفا من غيره بكسر الكاف وفتح الحاء وحزه
 بالنصب والباقرين بالرفع ولخلاصة السلي افر بالرفع نافع وارعامر
 الباء في الموضعين بكسر الهمزة وفتح الواو والباقرين بفتح الهمزة
 وضم الواو ابوك وحزه والكلاب من موص بفتح الواو وضم الواو والكلاب
 باسكان الواو خضا نافع وان يكون قد ترفع عام ساكن بالاضافة والجمع

الشورى من م

نوع

نوع
قاله

ال

والباقرين بالشورى وفتح الهمزة وفتح الهمزة بالاضافة لما نرجع
 من خضم الهمزة والسين والشورى بالهمزة وحده كسليم والشورى
 نفعها وحده كسليم او كسليمه العركن وقرنا وقرنا حيث وقع اذ كان
 اسمها بغير همزة والباقرين بالهمزة ولذا وضع حمزة والفاء ان كانا ابوك
 والتميم والتميم بالياء والباقرين بخفضها وفتح الواو ووجهه في الهمزة
 ووجهه في الهمزة بفتح الباء حيث وقع والباقرين بكسر الهمزة
 والكلاب بالاضافة ووجهه في الهمزة فان فتولوه بغير الف من القتل
 والباقرين بالاضافة والقتال او كسر واو عرو فلا تفتح ولا تفتح
 بالرفع والشورى بالياء والباقرين بفتح الهمزة ووجهه في الهمزة
 ولا جلال نافع وارعامر والكلاب في السلم بفتح الهمزة والباقرين
 او عامر وحزه والكلاب بفتح الهمزة بفتح الهمزة وكسر الهمزة وفتح
 الباقين بضم الهمزة وفتح الهمزة حتى يقول الرسول مع الهمزة والباقرين
 حمزه والكلاب اتم كثيرا بالياء والباقرين بالياء او عرو قبل العوض بالرفع
 والباقرين بالنصب الذي من واو تارة الى بجر عنة لا عنت على الهمزة
 والباقرين بخفضها ابوك وحزه والكلاب حتى يطلع من بفتح الهمزة
 والها مع قد يدها والباقرين باسكان الهاء وضم الهاء بخفض حمزه اما

نافع

مشتق من هاء

في الجبل ففتحها ورؤيت على الامم فخرنا نافع وابو عمرو ورفي الدين
 سكنها حمزة ومنها من اتخذوا تلك الدواع اذا وعان انبياء ما في
 ورش وابو عمرو وانفقوا يا اولى الاديان في الوصول اليهم ما في
 قال ابو عمرو الذي في اخر السور في الاديان واحذف قراءة الناب
 من فتح واسكان واشتات وحذفت لا وقفا الاشكال في ذلك كله
 اقله الله تعالى وانه في قوله **الشمس** قرأ ابو عمرو وانه يكون
 والكسائي في قوله تعالى في جميع القرآن ونافع حمزة من اللفظ والياء
 بالفتح وقد قرأت لقالون لذلك حمزة والكسائي في سبغليون ويحشر
 بالياء فيها والياء في البناء نافع يروى بهم بالياء والياء في الياء ابو عمرو
 ورضوان نعم الواصيت وقع من خلا للفرق الثاني من الماين وهو
 قوله تعالى مرا تبع رضوانه والياقون بكسر الراء الكسائي في الذين عن الله
 معض الفهم والياقون بكسر هاء حمزة ويقال تكون الدين بالالف مع
 وكسر الراء من القتال والياقون بغير الف مع فتح الياء ونعم الناء من
 القتل نافع وحضر حمزة والكسائي يخرج الحج من المبيت والمبيت في
 والى المبيت وشبهه اذا كان متعلقا بفتحات والياقون محققا في
 وانواعا وما صنعت باسكان العين ونعم الناء والياقون بفتح العين
 اسكان الناء الكوفون وكفها بفتح الراء والياقون بفتح الراء

بفتحها

القالون

في قوله
 في قوله
 في قوله
 في قوله

بكسر وكفها ذكر الراء بفتح الفهم وحضر حمزة والكسائي فيكون
 الغراب ذكر الراء وحمزة هنا وفي ما بالقرآن والياقون بفتح الراء
 هنا وفي قوله وحمزة في حيث وقع فان لقي حمزة حقه في الراء
 وانواعا وسهلها للقرآن وابو عمرو وحمزة والكسائي فناداه لللاء
 بالفتح والياء في البناء من غير الفهم وانواعا من الله بفتح
 الفهم والياقون بفتحها حمزة والكسائي في بفتح في الضعيف
 وفي سحابة والكسائي في بفتح نعيم الياء واسكان الياء وضم
 مخففة في الراء وحمزة في الراء في بفتح في الحجاز انما بفتح في
 انما بفتح في بفتح في بفتح في الراء في الراء في بفتح في
 وكسر في بفتح في بفتح في بفتح في بفتح في بفتح في بفتح في
 والياقون بالياء نافع في اخفى بكسر الفهم والياقون بفتحها نافع
 فيكون طارها وفي الماين بالفاء حمزة على التوحيد والياقون
 بغير الف ولا هم على الجمع ففتح في بفتح في بفتح في بفتح في
 وابو عمرو هنا انما حيث وقع بالياء من غير حمزة وورش في قوله
 بالياء من غير الف بعد الراء والياقون بالياء والفهم والكسائي بفتح الراء
 قال ابو عمرو والفاء على ما في غيره من القرآن وهناك بفتح الراء في
 والياقون بفتح الراء من حمزة على بفتح في بفتح في بفتح في بفتح في

وحمزة

الياء والياقون باليون انكسر واو بحر وواو بحر يفتحون في هذا
وغافر فيهم الياء ونصب الياء والياقون بفتح الياء ونصب الياء الكون
ان يفتح الياء ونصب الياء والياقون بفتح الياء ونصب الياء الكون
مع تشديد الياء اثبات الالف بعدها ابن عامر وحزبه وان نزل الالف
واسكان الواو والياقون باسكان اللام وبعدها واو وان الاول مفتوح
ساكنه الكون في نافع الذي نزل والذي انزل بفتح النون والحزبه
والياقون بفتح النون وكسر الزاء عامر وقد نزل بفتح النون والزاء والياقون
بفتح النون وكسر الزاء الكون في الدرك باسكان الواو والياقون بفتحها
حفظت سوف يفتحهم لغيرهم الياء والياقون بالنون ويزيدون
بفتح النون وتشديد الدال والنون علة الاسكان والياقون باسكان
النون ويخفف الدال حمزة سينون يفتحهم اجوا الياء والياقون بالنون
حمزة زوراهنا وفي سبحان وفي الانبياء في الزور في الدال بفتح الزور
الياقون بفتحها ليس في هذه السور الياءات المختلفة فيهن شيء
المباين قرأ ابو بكر وابن عامر شذوذ قوم في الوضع باسكان
النون والياقون بفتحها نافع وابن عامر والكسائي وحضروا وحكمت
اللام والياقون بحجها والمختار او لم يستعمل قود كوا حمزة والكسائي في اللام
قاسية بفتحها الياء مغرالف والياقون بفتحها الالف رسلنا فذكر

في الخط

والحمزة

وقالون بان الخط في الدال
ونزلوا بان الخط في النون

بفتح النون بفتحها
بفتح النون بفتحها

ذكر انكسر واو بحر والكسائي التفت في هذا الموضع بفتح الياء والياقون
الكسائي والنون بالعين وما بعد بالرفع وفتح الزاء واو بحر وان عامر
والنون فقط والياقون بفتحها ذلك بالنصب نافع والاول والياقون
في اذنيه باسكان الدال حيث وقع والياقون بفتحها حمزة وفتح
اهل كسر اللام ونصب الياء والياقون باسكان اللام وفتح الياء وفتح
على اصله بحجها حمزة اهله ابن عامر يفتحون بالياء والياقون بالياء
الحزب وابن عامر يقول الذين بفتح الواو والياء والياقون بالواو والياء
وقول نصب اللام والياقون بفتحها نافع وابن عامر ومن يفتحون
الاول مكسور والياء ساكنه والياقون بفتحها مفتوح مشدود بفتح
الكسائي والكفار اولياء بفتح الواو والياقون بفتحها حمزة وعبد
الياء الطاعون بفتحها الياء والياقون بفتحها ونصب الياء نافع
عامر واو بحر في البعث رسالة الياء الياء والياقون بالياء والياقون بالياء
الياء واو بحر وحزبه والكسائي الكون بفتح النون والياقون بفتحها
ان نزلوا نجا عقد الالف مخففا واو بحر وحزبه والكسائي مخففا
من غرالف والياقون مشدود امر غرالف الكون بفتح الواو والياء
اللام والياقون بفتحها اللام نافع وابن عامر وكفا خطعام
بالفتحة والياقون بالنون وفتح الياء ولم يخلطوا في جمع ساكنين هنا

ح الميم

انواعها فيما الناس غير الف والياقون بالالف خفض من الالف اسحق
 بفتح الاء والياء واذا ابتداء كسر الالف والياقون بضم الاء وكسر الاء
 واذا ابتداء وضم الالف ابوك وجره عليهم الالف بالفتح والياقون بالفتح
 على التنبيه ابوك وجره العيون بفتح العين حيث وقع والياقون بضمها
 طبرا والهاء في ذكر لجره والكسائي الاسحر هنا وفي هود والمصنف
 في السله والياقون بفتح الف الكسائي هل تستطيع ذلك بالياء وادام
 اللام فيها ونصب الياء والياقون بالياء واظهار اللام ورفع الياء نافع
 وعاصم اني منزه لشددا والياقون برفعها مخففا نافع هذا يوم
 ينص الحزم والياقون برفعها يا وانها است مدي اليك فتحها نافع وانما
 اقاربه فاني اعذبه فتحها نافع وانما اليك بفتحها نافع وانما
 ابو عمرو وخفض فتحها مخففة واحسن واخشون ولا اثبتها في
 الوصل ابو عمرو **سورة الفاتحة** قراء ابوك وجره من نصب في
 وكسر الاء والياقون بضم الاء وفتح الاء جره والكسائي ثم لم يكن بالياء و
 الياقون بالياء او كسر الاء وضم الاء وفتح الاء بفتح الاء والياقون بالياء
 والكسائي والله ربينا نصب الياء والياقون بفتحها جره وخفض و
 ولا عكس وتكون نصب الياء والياقون فيها ابو عمرو وتكون بفتح
 والياقون بالرفع فيها ابو عمرو ولدا لجره بلام وفتح وخفض

قوله في الفاتحة
 يا ارحم الراحمين
 قال

والياقون بالياء وفتح الاء نافع وانما وخفض الاء لعلها
 وفي الفاتحة بالياء والياقون بالياء نافع والكسائي لا يكون بفتح
 الاء مشددا نافع ارايتكم وارايتكم وارايتكم وارايتكم
 اذا كان الراء جره بنسبيل الحزم التي بعد الاء والكسائي بفتحها
 والياقون بفتحها وجره اذا وقع وفتح نافع انما نافع في الفاتحة
 هنا وفي الاعراف والهمز ونصب في الالف ارايتكم بالياء في الفاتحة
 والياقون بفتحها انما نافع بالياء وفتحها في الفاتحة بالياء وفتح
 والياقون بالالف وفتح الف نافع وارايتكم من عاقلة عقور
 بفتح الف نافع في الفاتحة بفتح الف نافع والكسائي بفتحها
 الكسائي ويستبين بالياء والياقون بالياء نافع سبيل الحزم بفتح اللام
 والياقون بفتحها الحزم وعاصم بفتح بالياء مخففة مشددة من
 نقص والياقون بالياء الحزم يكون مخففة والوقت لهم في هذا
 بغير ياء انباء على الخط جره نفعه رسلنا واستهواه بالفاء مللها
 بالياء فيها ابوك وجره هنا وفي الاعراف بفتح الاء والياقون بفتحها
 الكسائي لئن اخرجنا بالالف من غير ياء ولا ناء والياقون بالياء والفاء
 الف الكسائي وفتح الف نافع في الفاتحة بفتح الف نافع والكسائي بفتحها
 عامر واما يستبين مشددا والياقون بفتحها في الفاتحة والكسائي بفتحها
 وانما لكان راي كوكبا وراي ابيهم وقرأه وشبهه من اقطه اذ لم يفتح

قوله في الفاتحة
 يا ارحم الراحمين
 قال

الدنيا ساكن ارام الله فحقه الزوال والهمزة حملا واستثنى النقاش عن فحقه
 الفصل من ذلك على تصور اذوارها وزاد وفرا بفتح الزاء والهمزة فيه
 وبذلك قرأت على القاصح عن ذلك اذ اذلتهم ابو العيص عن قرأتهم على الجدي
 عن اصحابه القاصح وقرأوا زوايا الزاء والهمزة في اللطيف في الجرح والقرآن
 بالماله الهز فقط وقد روي عن ابى شعيب منقولة والباقر بن فضال
 جميعا بجزء وابو بكر بن ابي القهر وروى الحسن بن سعيد اذ القيت اليها منفعلا
 بابا لا فحقه الزاء فقط والباقر بن فضال في حال الوصل في فصل السان
 بالوضع كان الفصل في ذلك على ما في رواية روى عنه حماد بن عمار
 ابو بكر وغير واحد عن ابى شعيب بالماله فحقه الزاء والهمزة في ذلك الاول انهم
 قال ابو عمرو وقد فرغنا من ذلك في رواية ما روى ابو عمرو بن وايد الجدي
 عن حماد بن ابي القهر في ذلك الاول واللام وكذا صحيح حماد بن عمار
 بخلاف عن شام الخاجر في محصف النون والباقر بن فضال الكوفي
 بفتح ورويات هنا وفي يوسف النون والباقر بن فضال في حمزة والكسرة
 واليسم هنا وفي حماد بن ابي اسحق في الكسرة والباقر بن فضال في الكسرة
 وفتح الياء وان كان فيهم اقل من ابي بكر الهاء وصلها بايا وفتحها
 من حماد بن فضال وفتحها في الكسرة في الحاق الرضوخا من اذ اوقعا انما لها
 ساكنه والباقر بن فضال ساكن في الحاق السان او كسر او وفتحها ويجعلونه
 قرطيس يذوقها ويجعلونها بالياء في السلس والباقر بن فضال ابو بكر بن فضال

في
 في

قال

اتم بالياء والباقر بن فضال نافع وفتحها والكسرة لفتح بفتح
 النون والباقر بن فضال نافع والكسرة لفتح بفتح النون وفتحها
 على وزن فعل اللسان سبب اللام والباقر بن فضال على وزن فاعل
 من اللسان او كسر او وفتحها بفتح النون والكسرة لفتح بفتح النون
 الهمزة في الوصل هنا وفي حماد بن فضال والباقر بن فضال ابو بكر بن
 فضال في ذلك الزاء والباقر بن فضال في حماد بن فضال بالالف
 الكسرة وان كان فيهم اقل من ابي بكر الهاء وصلها بايا وفتحها
 وان كان فيهم اقل من ابي بكر الهاء وصلها بايا وفتحها
 اذا اجازت كسر الهز والباقر بن فضال في حماد بن فضال في حماد بن فضال
 والباقر بن فضال نافع وان كان فيهم اقل من ابي بكر الهاء وصلها بايا وفتحها
 بفتحها ان كان فيهم اقل من ابي بكر الهاء وصلها بايا وفتحها
 كلمة ركب على التوحيد والباقر بن فضال على الجمع الكوفي ليصلون هنا وفي
 ليصلون انهم الياء والباقر بن فضال بفتحها انهم الكوفيون وفتحها
 والفتح والباقر بن فضال في حماد بن فضال نافع وفتحها انهم الكوفيون
 الزاء والباقر بن فضال في حماد بن فضال نافع وان كان فيهم اقل من ابي بكر الهاء وصلها بايا وفتحها
 وفي حماد بن فضال في حماد بن فضال نافع وان كان فيهم اقل من ابي بكر الهاء وصلها بايا وفتحها
 او كسر وفتحها على ما كان في حماد بن فضال وفتحها انهم الكوفيون

نافع

عند ذنوبه وصلى الكبر على النبي في العالمين ثم وصفها بالباقيون
سورة ابراهيم قرأه نافع واربعة عشر مرة في كل يوم في كل سنة
 يخرجها في العالمين وسلمه ورسوله ورسوله في كل سنة في كل سنة
 حال السموات والارض وفي النور والظلمة في كل سنة في كل سنة
 فاعل وحقق ما بعد ذلك والباقيون خلق على وزن فعل ونصب ما بعد ذلك
 ان المتأخر السموات تكسوها ثمانية ايام في كل سنة في كل سنة
 لغرضها الغاية والقطب والجزء البصر والباقيون في كل سنة في كل سنة
 ليصلوا هذا ويصل في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 بعضهم لا يبيع فيه ولا خلاف في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 من الناس يا بعد المنة وكله انص عليه لطلوعه والباقيون في كل سنة
 الكسائي لم يرو عنه في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 ونصب الكسائي **يا ايها الناس** وما كان في كل سنة في كل سنة
 الذين سكنها ابراهيم وحمزه والكسائي في كل سنة في كل سنة
 فيها ثلث عشرة رافعة وعيد انبها في كل سنة في كل سنة
 في الفصل ابراهيم وتقبل على انبها في كل سنة في كل سنة
 ورسول ابراهيم وحمزه **سورة الحجر** قرأه نافع وعاصم
 يود بحفظ الباقين والباقيون في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 بنون الاولة عشرة وثلاث في كل سنة في كل سنة في كل سنة

بكر اليك صفه ونعمه ونعمه والباقيون في كل سنة في كل سنة
 البناء ابراهيم في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 لولم والخلص وجزوا فاسد في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 عيون والعيون في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 فيهم يفترون في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 والكسائي في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 السله والباقيون في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 ابو بكر في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
يا ايها الذين امنوا في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 وما كان في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 ابو بكر في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 بالرفع في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 من مستحبات في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 عن امير المؤمنين في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 الباقيون في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 ان ياتيهم في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 والباقيون في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة

والباقيون في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 الباقيون في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 لتفتقروا في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 لتفتقروا في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 قد ذكر ابو بكر في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 وحمزه لم يروا في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 خطبكم في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 الذين يروا في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 والذين في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 قد ذكر ابو بكر في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 وحمزه لم يروا في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 خطبكم في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 الذين يروا في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 والذين في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 قد ذكر ابو بكر في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 وحمزه لم يروا في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 خطبكم في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 الذين يروا في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 والذين في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة

منه في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 والذين في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 بكم في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 الكسائي في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 هنا في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 والها في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 ليكن في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 مشددا في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 البناء في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 بالياء في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 الجيم في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 فتوسل في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 اعمى في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 على الصلوة في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 بكم في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 هنا في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة
 واما الكسائي في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة

هذا هو الذي كان في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة

هذا هو الذي كان في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة

هذا هو الذي كان في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة

هذا هو الذي كان في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة

هذا هو الذي كان في كل سنة في كل سنة في كل سنة في كل سنة

والباقون بالهنود راخافوا من جنسهم من ان يكون ذلك من الهنود وهو المسمى بالهنود
واصله الهنود وجاز ان يكون من الهنود وهو الشاول يكون اصله الاووم الهنود
منها اصلها من اجدت بنهم الاووم وورثه الى اصله ان عام والكسافي وجعلهم
في الزمر وسبق الذين اشبهوا الضم الحار والسوق اليافون اخلصوا من الهنود
عباد عا الكورسكنها حرمه ان يجري اسكنها الزمره وابويك وجنم والاسكاف
وفي ان سمع فتحها نافع والوعود فيها عودها الكلوب انهم في العالدين انهم
انهم في الاصل ورثه والوعود وكان كثير من انهم في الاصل ورثه وحده
فاطر قمر حمزه والكسافي في اجدت بنهم الاووم وورثه الى اصله والراج والي
ميت فذكر ابو حمزه ويذكر بنهم الاووم وورثه الى اصله والراج والي
فذكر ابو حمزه وورثه الى اصله والراج والي
مفتوحة وكما في النص من كل نافع وان عام وابويك والكسافي على بنهم الاووم
على الجمع والساوق من غير الف على الواحد حمزه ومكر السورسكنها الهنود في الاووم
لنوا الحار كانت تخفيفا اسكن ابو حمزه الهنود في باربعه كذلك فاذا اوقف اديها
باسكنه والياقون بنهم الاووم وورثه الى اصله وورثه الى اصله والراج والي
معدومه واحسن وهي كان كثير من انهم في الاصل ورثه وحده
قرا ابويك حمزه والكسافي في باربعه الاووم والساوق اخلصوا من الهنود وورثه
ابويك وابو عام والكسافي في بنهم الاووم وورثه الى اصله والراج والي

عمر و قاتل

في الوصل

[illegible]

نافع وان عامر لسد من كان بالاسنان والاقون بالياشارب
 وكبر يكون دوكرا يا انها ثلث وما الى العيد سكتها
 الى اذ اختم النافع والوعر وان اذنت لعمى الحرسا وعرى وفيها
 تحدد ولا سعدون اندها في اوصل ودرش صوم الحيات قرا
 حمزة فالصا اقصفا والرجا اقلنا اذكرا وكذا والذاري خذوا
 ما راعم الثاني ما بعد ما مر في الاربع قال ابو عمر وقرأ في العرش
 في رواية خذوا فالحق اذكر فالمرحى صبا والمرسل والعاد ما لا
 احد من راسا والياون كسر وفي الثاني الجمع مرة او عام اما كان من
 او عثر في الاذام الكسر وقد مرهنا قبل عامه وحمزة بزيمة بالسكون
 من غير يوت الوبكر الكواكب البصب والياون الخضم خضم وخر الكلي
 كما يتفقون بسد السيس والمهم والياون اسكان السين وتخفيف اسم
 حمزة والكافي بل عجب بضم الثاني والياون مفتحة اللين وان عامر ابا
 هنان في الوافع اسكان اللين ودرش بلقي حركة الكسرة على الواو والياون بفتح التظهير
 جميع ما فيها ذكره وفيهم فذكر حمزة والكسرة عنها نزل في كسر اللين
 الياون بفتحها واختلفت في ضم اليا حمزة اليه يزون بضم اليا واليا
 بلقي التي وابت فذكر حمزة والكسرة ما تروى بضم اللين واليا
 فالحصير بفتح اللين فعلا راعيا والياون معهما محموله فعلا لا مشاوار ودرش

12

يسيل نعمة الراود وش بين علي صلواته والباقرين الجلالين نعم الزكركين
 قرأني على القاري عن النقاش عن الخفش عنه وان الياس عبيد الخيزه
 والباقرين تحسبهما والابوعمر وكلكما قرأت من زكوان منظر في القاب
 وقفا الزكوان في كتابه في غير هذا واسم اعلم بما اراد خصص حمزه والكافي
 اقدم ذكره وسيا بالكمه سبعه اشياء والباقرين فيها ما في الخبرين على
 الين منفصل من الامجد والباقرين بكسر الخيم واسكان اللام متصلا
 يا ايتها الناس انما في المنام الخ جمل نعمه الشريفين وادع
 لثنا الله نعم المصطفى محمد وآله ولولا انبها في القول وش حوز
 قرأ حمزه والكافي من قول نعم العالم والباقرين نعمها السجدة والباقرين
 ابن كثر واذكر عبادنا ابراهيم علي التوحيد والباقرين على التلخيص وهما
 بقرينين والباقرين تاسون واليسع قد ذكر ابن كثر وابوعمر وهذا ما بعد
 بالباقرين في التلخيص حمزه والكافي وعقبات وقال النبأ عساف بن زيد
 والباقرين تحسبهما ابوعمر واحمر من كنهه نعم حمزه على شعر والباقرين نعمه
 بعد ما على التوحيد ابوعمر وحزه والكافي من الاثر اخذناه من جمل الاف
 اذا البتة ذكره والباقرين بقطعهم في الامكنه سخرنا قد ذكرنا نعم حمزه قال
 فالحق الرفع والباقرين بالنسب ولا خلاف في اني المخلصين قد ذكرنا
 في الخبر وما كان من علم نعمها حصص انما جيب نعم الشريفين

الثامن

268

١٢١

الحمد لله

۱۱۱

او يرسل ربيع اللام فيسويها فيسكن اليها والباقيون ينصبها فيها
 وفي كل واحد من هذه في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
سورة الشورى في ام الكتاب قد ذكرنا نافع وحسنه والكتاب
 عصفان كنتم بكم الميزه والباقيون ينصبها فيها والباقيون
 وجوا عصفان كنتم بكم الميزه والباقيون ينصبها فيها والباقيون
 وتشدوا في الباقيين ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 عامر عند الرحمن يكتون ساكنه ونفع الاله والباقيون ينصبها فيها
 بعد هذا وهم اللام نافع واسمهم في الباقيين ينصبها فيها
 وقالوا من ربه في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 بالباقيون في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 التوحيد والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 لما استاع بعد ذلك والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 بالالف على الله والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 اسوة باسمك السور في الباقيين ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 مصم السور والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 الف والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد

جيتكم

والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 والمسلمون كما ذكرنا في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 بالباقيين والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 ترجعون اليها والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 ينصبها فيها والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
سورة الانعام في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 وحسنه في الباقيين ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 ابو عمرو **سورة الانعام** في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 بكرها الكافي في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 هم الم والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 فاعترفون في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 وفيها عصفان كنتم بكم الميزه والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 قرأهم في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه

لنرى قوما يلقون والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 الم والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 الم والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
سورة النجم في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 بالباقيين والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 السور والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 الكفوف وان يكون كرها في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 وكما استقبل عنهم احسن ما علموا او يتجاوزون منها ما علموا
 احسن والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 بنون واحدة مشددة والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 ولتوفيقهم بالباقيين ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 واركنه وهما بهمة ومدة وهما اطول مداه على اصله والباقيون ينصبها فيها
 مرغ من على الجرح عامر وحسنه في الباقيين ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 معنوه مسكنهم بالنصب في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 نافع والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد

فيها

وقد نفعهم لعاف وكسرت والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 بالقصر والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 حذنا الزجاجة في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 افعاب القصر في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 على الفارس في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 اخذوا من عصفان كنتم بكم الميزه والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 السابقين في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 بفعلها في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 وعلمه الله في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 يوفون في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 النور والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 والباقيون ينصبها فيها واسكان النور في حوضه في كل واحد
 ابو عمرو في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 شرطه في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه
 بالمد على سورة في كل واحد من هذه في كل واحد من هذه

فيها

فيها

فيها

فيها

فيها

فيها

فيها

فيها

فيها

فيها

فيها

فيها

فيها

فيها

فيها

فيها

فيها

فيها

فيها

فيها

فيها

موفقا للطريق المزمع بهاج الصواب الذي الله تعالى وبالله
التوفيق وصلى الله على سيدنا محمد وآله اجمعين
الطاهرين والخيرين والعالمين

قائمه وقوف الفريضة في العراق في اربعة عشر موضع وفي المدينه
 وطها مكمحلهم وفي الاعمال اذ يتوفى الذين كفروا
 وفي النوبه والله لا يهدي القوم الظالمين وفي يونس
 فلا يحزنك قولهم وفي يوسف واعدهم نبه
 وفي الانبيا قال بل فعله وفي هود فلا يحزنك
 قولهم وفي المؤمن انهم اصحاب النار
 وفي سوره محمد صلى الله عليه وآله بسم الله الرحمن الرحيم
 وفي الفتح وتقرؤه وانما محمد رسول الله
 وفي الحشر ان الله شديد العقاب وفي الانسان
 يدخل فرشيا وفي زمره وفي النكاشر
 بسم الله الرحمن الرحيم
 فتركوه لكرار

بیاید دانست که حق تبارک و تعالی قرآنرا سپیدار
 جمله باستان دنیا فرستاد در ماه رمضان در شب قدر
 فرو فرستاد و از آن حال خبر داد که انا انزلناه فی لیلۃ
 القدر و بعد از آن بر پیغمبر خود در مکه حلیه وی
 آیه آتیه و نجم و سوره سوره بجهت ^{محمداش}
 بواسطه جبریل علیه السلام میفرستاد و رسول صلی الله ^{را} علیه و آله
 اعلام میکرد که این آیه در عقب فلان آیه است از
 فلان سوره است بر ترتیب و رسول صلی الله علیه و آله
 مرصع باه را همین ترتیب اعلام میفرمود تا غمان
 بن عطفان ^{از} آیه است میبخت که چون سورتی از قرآن

نازل شدی کاتب وحی را خواندی و فرمودی
 که این سوره را در عقب فلان سوره بنه و چون آتی
 نازل شدی فرمودی که این آیه را در فلان سوره ^{در عقب}
 فلان آیه بنه و قرآن در لوح محفوظ بر همین ^{ترتیب}
 که امروز در مصاحف و در لهای ماست و در وقت رسول
 علیه السلام بر همین ترتیب بوده است و بر همین ترتیب
 میخوانده اند با اعلام رسول علیه السلام و امکه و مدعیان امر
 عثمان را جمع کردند و قرآن میگویند نه چنانست ^{که} سان
 آن کرده شود و عبدالله بر عباس میگوید که چون ^{سوره}
 ختم شدی رسول علیه السلام نداستی تا بایم انشاء الرحمن
 نازل شدی دانستی که سوره ختم شد و مرا از استاد
 خود سماع دارم که میفرمود که چون جبریل علیه السلام

الرحمن الرحیم گفتی و آیت خواندی و سوره افستی که
 این سوره دیگر است و نامهای سورهها جبریل علیه السلام
 در آن وقت است و بعد از آن که کاتب وحی بدست ^{خجسته}
 پیکانها و برگها و شاهان و شتران و کوسندگان
 میروند و هم ترتیب قرآنرا میدادند و هم
 قرآن با هر صحابه بود و چون وقت خلافت بود که شد
 که مسیله کذاب نبوة دعوی کرد در یامه و صحابه را
 بحرب یامه فرستاده بود و حوی قوی شد چنانکه در ^{تاریخ}
 آورده اند که ششصد تن از اهل قرآن در آن حوی قتل
 آمدند تا چنانکه صحابه بترسیدند از هاب قرآن
 قوم شدند اهل قرآن بعد از آن حق تبارک و تعالی
 دل ^{کاتب} از آن حوی دیگر چنان شد و پیشتر قرآن از میان آمد

در مصحف بنویسیم برخواست و بنزدیک خلیفه رفت
 و حکایت قتل عام کرد گفت از هاب قرآن می باید
 رسید و این غمخوار که قرآن ما را میباید کرد که اگر ^{خوب}
 دیگر چنین شود پیشتر از قرآن بشود من ^{مصلحت}
 می بینم که بنوا از قنین قرآنرا بنویسیم گفت که ^{تنگ}
 دشوار است که چگونه کاری کنیم که رسول خودی ^{نفر}
 نماند که حق تعالی بر دل من مهمل گردانید و دل مرا
 مشرّع گردانید و چون دل و کمران که خبر دین است بعد از ^{آن}
 زید بن ثابت میگویند که ابوبکر مرطط بود چون بنزدیک او
 درآمد عمر بن الخطاب انجا بود ابوبکر گفت عمر بن ^{بکر}
 من آمد و حکایت قتل یامه کرد و فوت قراء صحابه
 از آن اگر حوی دیگر چنان شد و پیشتر قرآن از میان ^{آمد}

رسول من انفسكم که کردم و از هر کسی میطلبیدم تا با
حضرت یحیی بن ثابت انصاری یافتیم بجای وی نماندم
و چون بسوره الاحزاب رسیدم آیتی که شنوده بودم از
رسول که میفرمودند من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا
الله علیه که کرده بودم بطلبیدم یافتیم با آنحضرت که
الحاق کردم بموضع و دو مصحف تمام کردم و آن مصحف را
میخواندند و در خانه ابوبکر میبود تا امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود در حق ابوبکر که اعظم الناس رجلا فی الحقیقه
ابوبکر هو اول من جمع القرآن بین اللوحین بعد از وفات
در خانه عمر بود و از آن در خانه حفصه بود که دختر او بود
تا زمان خلافت عثمان که عراق و شام فتح شده بود و هیچ
مصحف نبود در میان خلق تا اختلاف بسیار را مشاهده

صلی الله علیه و آله بیرون رود من بنحو این چنان گفتیم که
ابوبکر گفته بود اگر نقلی از کوفه ها و امیرمؤمنان بیرون
چنان که در بنامی که جمع کردن قرآن قال ابوبکر هو
خیر انک انشیاء عاقلی لانه تمک که این حضرت فرمود
چنان معافاتی که با شیعیان رسول الله و آله و در هر کس که
حاضر بوده بود حاضر بوده بود و رسول الله که در حق خود عا
کرده است تا بر حق تعالی علم کتابت و الهام آن جناب
است روزی چند این امر کرد این زمان در امر الشرح کرد
چنانکه در ابوبکر و عمر را بعد از آن روی جمع کردن قرآن را
و از کاغذها و سنگها و سبیل و برکهای خرمای و از
مرومان و از لوحها بر همان ترتیب که از رسول در هر کس
شنوده بودم میخواستیم تا آخر سوره براه و الف و جا و

حاضر بوده بود
عاضی میگرد که قرآن
بکار میرفته و اکنون

و صحابه همه نیز میگفتند الحسن و الله عثمان بنی
نخاعه حفصه فرستاد و آن مصحف ام را که در
نوشته بودند بیاوردند و از صحابه سوال کردند که
عالمتر باشد بقره قریش گفتند سعید بن العاص و فر
که که کتابت تر باشد گفتند زید بن ثابت و حنی
صلی الله علیه و آله و آنکه فرمود فلیکت زید و لیمل سعید
گفت زید بنیوسید و سعید بن العاص املا کنند و قول
آشت که عبدالله زید بود و سعید بن العاص و عبد الرحمن
بن الحارث بن هشام و زید بن عیینه و فرمود که اگر
شکلی شود بقره قریش باز گردید که قرآن بقره قریش باز
است این را یکی ای شکل شد در سوره البقره یکی گفت که
تا بوقت است و یکی گفت تا بوجه است هر دو بنزد عثمان

خلق در قرآن تا این میگفت که قراقرش بنی هاشم از قراقرش
و آن مکه که قراقرش بنی هاشم است و آن نزد یک میگفت
یکدیگر را تکفیر میکردند و قراقرش و دیگر را تکفیر میشدند
خلق بنی العاص که بغزای اهل شام و عراق رفته بودند
اختلاف میان مردمان دیده و نیک ترسیده بر خلق چون
پیش عثمان آمد گفت اگر که هذه الامه قبل از اختلاف
فی الکتاب کما اختلاف لهم بود و انصاری چون عثمان این
بشنید صحابه را جمع کرد و کتابت اختلاف قراقرش
در میان صحابه بگفت و گفت و صلح من چنان می بود که
بنویسیم بحرف زید بن ثابت و بیه و لایستی صحف
بفرستیم همه گفتند بنویس و امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود که لو لبثت لفعلت فی المصاحف مثل الذی فعل عثمان

آمدند گفت که ثابت است پس پنج مصحف
 بنوشته زید بن ثابت و آنها را مصحف امام نام
 کردند یعنی در هر شهری امام ایشان باشد در
 وقت اختلاف و یکی مصحف بصره و نواحی او
 و یکی مصحف بکوفه و نواحی او و یکی مصحف شام
 و نواحی او و یکی مصحف در مدینه و نواحی او
 که داشتند و روایت کرده اند که مصاحف هشت
 که یکی بین فرستادند و یکی بچون نصر و عثمان
 این بوده که بیان بترتیب رسول علیه السلام کرده است
 چنانکه در اول بیان کرده شد و زید بن ثابت
 قرائت را متفرق کرد در همه مصاحف و اهل
 آن دیار متابعت آن قراوة کردند و آن اختلاف

یکی مصحف بکوفه
 و نواحی او

بر آن بنشته بودند همه را بسوختند باقی
 صحابه از برای آنکه در آنجا چیزهایی الحاق
 کرده بودند که بمعنی نزدیک بود و لکن لفظ
 قرآن نبود چون کالعهین المنقوش را که بعد
 کالصف المنقوش بنشته بودند و بجای
 فاسعوا الی ذکر الله فامضوا بنشته بودند
 و بجای ولا الضالین و غیر الضالین بنشته
 صیحة واحدة زققة واحدة و این جمله با این
 قراوة عامه که حالی جمله خطی میخوانستند این را
 حرف زید بن ثابت میخواندند که هر سال در ماه
 رمضان آنجا نازل شده بودی رسول صلی
 علیه و آله بر جبل عرصة کردی و در سال آخر

احقر از عمر او در ماه رمضان دوبار عرض
 کرده و بار زید بن ثابت حاضر بود و رسول علیه السلام
 را فرمود که فرمانی مدارخ که اقرا علی ابی تراب
 برای آنکه قرآن خوان دوبار در هر دو عرض
 اخیر بود و آن مصاحف که زید بن ثابت بنشست
 برین دو عرض اخیر بنشست و ما را ازین تطویل
 مکی آن بود که در میان مردمان آنجا که جمع کردن
 قرآن و ترتیب کردن بسیار است که اضافه بتمام
 بنعقان میکنند از آن حال مردمان را خبر شود
 و دیگر وصل زید بن ثابت و اتفاق صحابه بر اهل بیت
 او در علم کتابت و چهار مصحف که جمله علی و کتابت
 واد با کشفه اند که شاید جز نبشیه و مثل آن نبش

این قواله هشام گفت رسول گفتم دروغ می گویی
دستش کو قسم و بخندمت رسول بردم و گفتم یا
رسول الله مرا سورة الفرقان تو امر خسته و شغوم
که در سورة الفرقان حروفی می خواند که تو مرا ^{چنان}
خوانا نکرده رسول علیه السلام فرمود که بخوان یا هشام
چنانکه بود بخواند رسول علیه السلام گفت هم چنین
نازل شده است و مرا گفت بخوان من هم چنان ^{چنان}
که مرا خوانا نکرده بود رسول فرمود لهذا انزلت
بعد از رسول صلی الله علیه و آله و فرمود کلا کما
محسن یحیی ان القرآن نزل علی سبعة احرف
فاقرء و اما تیسر و از ابی کعب و عمر و بن العاصی
نیز مثل این روایت است که از دیگری می شنیدند حروف

حروفی بخیر بلکه رسول ایشانرا آموخته بوده است
دست او می گرفتند و بخندمت رسول صلی الله
می بردند رسول صلی الله علیه و آله می فرمود که هکذا
انزلت یعنی من چنین نازل شده است و قراءه
همه را سماع کردند از تابعین و خود هر کسی از آن
مجموع آنچه نزد یک ایشان از روی لغت اشهر
قوی تر بود از جهت نفس خود اختیار کردند بدان
نسبت قراآت با ایشان شد که میگویند قراة
ابو عمرو و قراة عاصم و قراة حمزه و کسائی
ایشان در قراة مدار شد آن چنانکه ابو حنیفه
و شافعی و ابو یوسف در فقره و چون کتابها
تمام شد آن کاغذها و شانهها و هر چه قرآن

که او امین رسول صلی الله علیه و آله بود و بر کعبه
رسول صلی الله علیه و آله هر چه را که نوشته است علی
لطیف و سبب است و حکمتی بلغ و حقیقتی که علم
هر کس بدان نمیرسد بعضی از آنها جفاف که حمل
میتوان کرد و لفظ کتابت او را بر و قراة که بیان
کرده شود بمواضع ایشان و بعضی آفت که کسی
نیافته است تا روایت که در کتاب که قرا آنها را
گفت که هذا من سورة الکتاب و علماء دیگر او را
عیب کرده اند برین سخن و دیگر علماء گفته اند که نشاء
که کسی برخلاف این نویسد که او نوشته است از برای
آنکه جبرئیل علیه السلام حاضر بوده و رسول صلی الله
علیه و آله اعلام میکرد از تلفظ جبرئیل علیه السلام

السلام پس قرآن که نازل شده باشد برین نظم و برین
و برین مثال نازل شده باشد و در لوح محفوظ
نوشته بود برخلاف آن شاید نیست و آنچه در
مهم داشته اند کتابت مصحف و متابعت آن که در
سورة البقرة و الله یقبض ویبسط و در
اعراف و زاد که فی اللحن بصطرا کتاب
با کاتب نوشته است نافع و ابو جعفر و ابن کثیر
ابن عامر و عاصم و کسائی جمله این دو جای را با
صاد میخوانند دیگر حجت ایشان در صاخواند
آفت که میگویند که درست میداریم موافق کتاب
مصحف را که اوصاف نوشته است چون چنین است
متابعت هجا و مصحف پس لازم دیدم درین معنی

بنشین نوشته است مکرر در سوره الف نون
 فاذا زلتم فيها بعد ازال و الف نون
 درهم مصاحف بیست یا مکرر و اینها
 ما تلتوا الف از هجایت و لیستما اشروا
 هر دو موصول و یک موضع دیگر است هم موصول که
 در موضع او یاد کرده شود باقی در کل قرآن بیست
 مقطوع فاینما تو را فتم در چهار موضع موصول
 بنشین است اولش اینست باقی در موضع او ذکر کرد
 شود دیگرها این ما مقطوع در کل قرآن ابراهیم
 درین سوره البقرة و یا بنشین است تا هر دو
 که کند که درین سوره ابراهیم و ابن عامر بنحو
 در باقی قرآن ابراهیم یا یا و الحق و اسمعیل

خطایاکم

و سلم و صاحب و الکفر و الفسق
 و الظلم و امثال اینها در پیشتر مصاحف
 عتیق بی الف بنشین اند که اندک است
 خواهد بی الف نویسد خواهد با الف مصلی
 فلا تخشوه و اخشونی و لا یتم
 یا یا بنشین است و در موضع دیگری یا از برای
 معنی که قرار درین موضع خلاف نیست خطوات
 الشیطان بعد از ط الف بنشین است در کل
 اولیک بر جسون رحمت الله در هفت موضع
 یا یا بنشین است و باقی را باها و لا امة منة
 الف زیاده نوشته است الا یقیمها فی نون بنشین
 در کل قرآن مکرر در موضع که بجای وی ذکر کرده

شود و هر چه لا است چون لا تفعلوه و لا
 تنصروه و لا تنفرو و رجله فی نون بنشین
 و اذکروا نعم الله علیکم یا یا بنشین است در
 یازده موضع باقی را باها فی ما فعلن مقطوع
 نوشته است که ذکر آن کرده شود اولش اینست
 فیما موصول و لا تنسوا بعد از و الف بنشین
 است فی ما فعلن فی انفسهم من معروف مقطوع
 نوشته است دوم اینست ثم احیاهم و دعاو
 و تلا و علا هر کدام که و اویست در کل قرآن یا
 نوشته است مکرر تلیها و حیهما و سبحی و ما
 زکی از برای مجاوره آیات یا یا بنشین است و
 هر کدام یا بنشین یا یا بنشین است تا فرق بودن

کلمه

یای وواوی مثل هوی وهدی وری وای
وقضی ودر بعضی مواضع یای را نیز با الف
نوشته است که ذکر آن در موضع او کرده شود
و بیضط با صاء نوشته است و در باقی قرآن با ^{سین}
بسطه فی العلم با سین نوشته است و در اعراف ^{بسطه}
لا انفصام بعد از لا الف میباید نوشت جزا
پی و او نوشته است وهزوا وکفوا با و او یوتی
الحکمة با یا نوشته است الریوا در همه قرآن با و او
والف نوشته است مکرو سوروب و ما ایتیم من ^{یا}
که با الف نوشته است بیما هم در کل قرآن با الف ^{بی}
نشت **سورة الاحمران** ومن اتبعنی فی یا
نشته است بر هر دو قراة تقیة فی الف میباید

اذ قالت امرات عمران اموات بان نوشته است
در هفت موضع اولش اینست و باقی را باها
امراه فنجعل لعنت الله علی الکاذبین در
موضع با نا نوشته است و در باقی موضع دیگر
باها ملء الارض بترک هزه نوشته است و بیان
هزه و کثایت او در اول باب مخارج ذکر شده است
حق تقائه بالف نوشته است و اذ کروا
نعمت الله علیکم بیان گذشت ضربت علیهم
الدلة اینها ثقفوا در چهار موضع می نوشته
باقی مقطع در البقرة ذکر او گذشت اذ بنات یا یا
نشته است کفنه امکه از غراب و نجما هجا چند ^{نشت}
یکی از آنها اینست دیگرها را مواضع ایشان ذکر کنیم

عفا عنکم مژده **سورة النساء** فزما ملک
در سه موضع مقطع نوشته است و باقی را متا
موصول در مواضع او یاد کرده شود والذان
یا تیا منها ولزنا اللذین بدلام نوشته است ^{والذی}
والذین بیکلام واصل در آنها است که بدلام ^{نویسند}
فما هو له و در چهار موضع مقطع نوشته است
اولش اینست باقی اینها سیه بشتر کاتب
حنن نوشته اند با و یا کلما رعدوا در موضع
مقطع نوشته اند با کلما موصول تذکره های ^{صغیرا}
آمر من بکون علیهم در چهار موضع مقطع نوشته
اولش اینست باقی آمن موصول یعنی الله کلا
یا میباید نوشت فسوف یؤتی الله المؤمنین

در ن بیت فی یا نوشته است و در البقرة یوتی
الحکمة یا یا عیسی بن مریم الف ابن را در مصاحف
بعضی جاها ثابت میکنند و در بعضی نه ^{ان}
امروا با و او والف نوشته است **سورة النبا**
واخشون فی یا نوشته است بهر دو قراة و
اذ کروا نعمت الله علیکم با نا نوشته است ^{ذکره}
سبل السلام بالف و فی الف نوشته است احیایا
واحیوا و عفا مژده **سورة الانفال**
انبوا با و او والف نوشته است اینکم لشهدو
بعد از هزه یا نوشته است که از رسم کثایت است
که هزه مکسور را بصوت یا نویسد و هزه مقصور
بصوت و او را بجهت آنکه در مصاحف اول نقطه ^{ان}

نکرده اند و همزه در آخر کلمات و برادر کتاب صورت
نست جز آن مجموع و مد اول باب خارج ذکر آن را ^{است}
و لذا در آخر کتاب و عینیت من برای ^{سین}
بجای همزه یا نوشته است از برای تقویت همزه مکسور
بالعدوه والعش و انجا در سون کف هر دو موضع
با او نوشته است تا دلاله بود بر هر دو قراءه را القم
را الشمس در کل قرآن را و بی یا نوشته است ^{نکته}
موضعها هذا الله فیه هدیم افتده در یک موضع
هدا با الف نوشته است باقی هدی یا نوشته است
صلاتهم بخافظون در بعضی مواضع با الف نوشته
در مواضع او ذکر کرده شود کلمت ربی در چهار موضع
با نا نوشته است در باقی کلمه باها ان لم یکن ربک و انکر

مکرر موضع
سوال شود
بیا نوشته است

وان لم یره احد درین موضع آن مقطع نبشته است
باقی کل قرآن الی یون ان ما توقعون مقطع ^{است}
ذکر آن ذکرین نموده فیما اوحی من ذکره صلا
با الف فیما اتیکر مثله سوره الاحقاف
و وری ذاقا کل ما دخلت در چهار موضع در ^{قرآن}
مقطع نبشته است باقی کلاما ان سلام علیکم ^{الف}
و غیرالف ان رحمت الله من ذکره بصطه بالصاد ^{است}
ذکره فی البقره اءینکم من ذکره حقیقی علی ان لا قول
مقطع نبشته است در ده موضع اولش از حرفت
ان لنا لاجرا درین موضع همزه مکسور را در ^ص
یا نوشته است برخلاف مواضع دیگر بیسم ^{خلفه}
موصول نبشته است در چهار موضع من ذکره فی البقره

ننشی

قال ان لم يذكر في الف نبتة است ودر سوطه
يا بنو موصول خطبتكم حسن نبتة است
ما نهوا عنه مقطوع نبتة است ان يكون في
در كل قرآن عتقا موصول ان لا يقولوا على مقطوع
متر ذكر دعوا لله بشرا والفايد نبتة است
سورة الانفال وما كان صلاتهم بالعقبة
در چند موضع ماقصودهم با و او مضت سنت
در موضع بانا نبتة است اول انبت ان خفت
في الف نبتة است در كل قرآن مكر و سولج و كراي رفته
في ما اخذتم مقطوع متر ذكر **سورة النوبة**
اشنا عشر در بعضي مصاحف الف نبتة اند و كراي
الف نبتة است در چهار موضع امر من اسس مقطوع

مقطوع نبتة است در چهار موضع باقي امر من
سلاما متر ذكره **سورة يوسف عليه السلام**
انظر كيف تعلمون بيبكون نبتة است من تلقاي
نفسى يا نبتة است ذكر على اين نوع در اول سورة
الانعام و قوله كلمة سبقت بانا نبتة است متر
والله يدعوا بشر و اول الف بايد نوشت كه و او جمع
الن وقد كنتم الن و در عصيت قبل متر ذكرها
كلمت ربك لا يؤمنون كما متر ذكر و ما تعني بالياء
على الاصل يحيى المؤمنين بيبكون نبتة است و بدو
نيز قرأتم سورة هود **عليه السلام** خبر
ان لا تعبدوا متر ذكره فاله يستحيبوا و در
ي نون نبتة است در مواضع ديكر ان لم يستحيبوا

وان الله لا هو مقطوع بنفسه است فلما راى
في باب نشسته مژگنه في الانعام رحمت الله وبركاته
بالنا مژگنه يقيت الله بالنا نوسه است انما ودر
مواضع ديكر بقيه باها نبشته است في الموالنا ^{نشوة}
باو او والف نشسته است في الموالنا ودر كل قرآن
نشأوا بالف يوم يات لا تكلم في باب نشسته است
سورة يوسف عليه السلام قرنا انما ودر سوزخ
والف نشسته است ودر مواضع ديكر قرآن يا است اني
رايت درهم قران والف وانا نبشته است عجايب
الحيت بالنا نبشته است هر كج خرج خواند عجايب
جزا نا وقف كنند وهر كج خواند باها وانا ناهو
وقف كنند روا بود وسيله الدالباب بالف نشسته است

ولدي الخناجر يا امرات العزيز بالنا مژگنه
في الامران حاشا بالف نبشته است وليكونا بالف
است ومنيخيل لنفسعا وقلن حاشا بالف نبشته است
امرات العزيز ان مژگنه بما الذو علم بعد از او
ذو الف نشسته است ودر شش موضع اول نشسته است
استيسوا و سل القريم بعضوا بالف نبشته است وبعض
بالف ذكره سود تفتوا باو والف نشسته است
ولا تينا سوا يا بت رؤياي ذكره وكدش وما
تسلطهم ومن اتبعن في باب نشسته است ولكن يا ايها
خواند في خلاف فتحتي بيكون نبشته است بهر دو را
سورة الرعد بالسيئة اليه ادعو بقر وادعو
الف بايد نوشت كه و اوجم نيس بخوا الله باو والف

وان ما نرينك مقطع بنشسته اس اين بجاى را
باقى در همه قرآن و اما الكثر لمن عتبي الدار
نه بلى از فاونه بعد از الف نوشته است و اوله
بر دو قراة سورة ابراهيم عليه السلام فقال الضعفاء
الضعفاء با و او الف نوشته نعمت الله كفوا
نعمت الله لا خصوصها بالشاء متر ذكرها افتر
در مصاحف استادان حنن نوشته اند در كل
سورة الحجر جزء مقسوم في ههزة بنشسته است
ههزة که در آخر کلمه و در اول افتد در اول ابجاء کلمه
است سورة النحل ذوق مثل جنز
يتفتوا با و او الف نوشته است و بنعمت الله
هم نعمت الله ثم ههرو با نا متر ذكرها واذ را بي

32
في ياد كل قرآن در انعام ذكر ان رفت و ايشاي
ذی القوي بجای ههزة يا نوشته است از برای بقوة
ههزة مكور را متر ذكره في اول الانعام از نا متر امة
بالف نوشته است در مصاحف انما يفترى بايا
نويسند و اشكر و انعمت الله بالشاء متر ذكره
اجتنبيه و ههزيه با ليا فيها سورة يوسف
و ليسوا با و او الف نوشته است و يدع الانسان
در سه موضع في و او نوشته است و ناكلما خبت
مقطع متر ذكره سورة الكهف لن ندعو
من و او الف ننويسند لاشئى در ربك يجمع بان
صوره بر سه است و باقى راشي في الف اهل نحو
عربيت هم بنده اند كه صواب و صحيح انكه او

واصل کرده اند در وزن وی فعل است و بعضی گفته اند
که وزن وی قیغ و اصل وی شی این مهران در
هجاء خود چنین آورده است بالغدوه متذکره
فوالانما مال هذا الكتاب در چهار موضع مال
مقطوع نوشته است ان بجعل در سه موضع
نوشته است اول ثانیست باقی از این و را و متذکره
ما کنا سخی یا نوشته است فلا تسئلنی یا یا
نوشته است بر هر دو قراوه لتخذت فی الف تته
تا کله لکند بر هر دو قراوه و قراوه دیگر لتخذت
تا و اول بی تشدید جزاء الحسنی و هم قرآن جزو
مضموم را با و نوشته است و در موضع جزاء با همزه
از برای آنکه انحاء در وی دو قراوه است بر جوی ^و است

۲۸۲
و اوال نباید نوشتن که این و اوجیم نیست
سوره مریم رضی الله عنها رحمت ربنا یا یا
متذکره یا بت در کل مواضع و الف نوشته است و یا یا
متذکره فی سوره یوسف و اذ غوری پیش
این و اوال ننویسند که و اوجیم نیست **سوره**
طه اتولوا یا و اوال هذين نه الف نوشته است
بعد از ذال و نه یا تا کله بر هر دو قراوه و لا یحیا
هر کجا و با جمع میشود در کله مثل الدنيا و العلیا
آخرین را الف می کند کراهه لجماع الیائین و اصل
در ذوات یا آنست که با یا نویسند و اگر با الف نویسند
بر لفظ روا بود دلیل بر آنکه کاتب و جی چنین حافی
ها را با الف نوشته است چنانکه یاد کرده شد یا بنویسند

موصول نوشته است و در سواد عراف قطع یاد
برو کلمه را در بعضی مصاحف با الف نوشته اند
بابت لا نظمو اباء و الف نوشته است و آنای
اللیل را با یا از برای تقویت همزه مکسور و ضموا
را چنانکه در اول الانعام بیان کرده شد
سوره الانبیاء علیهم السلام افاین مت صفت
که از غلظت نوادرها است که در آل عمران افاین مت
و در نز موضع افاین مت را با یا نوشته است ولیکن
در سواد اختلا کرده اند ایینه با یا می نویسند باین
مکتوبه در کتاب بصو یا نوشته و در چند موضع ذکر
این نوع کرده شده است در نوکنا فنجینه در بعضی
مصاحف آنها را ترک کرده اند چنانکه بیان کرده

صوره

است بحی المؤمنین کاتب یک نون نوشته است
و با یا و باد و نون قراوت فیما اشتهر مقطوع
مرفون **سوره الحج** لکذا یعلم در بعضی
موصول نبش است و در باقی همه قرآن لکی لا یفطر
و لولا و در سوره بعد از واد الف نبش است
سوره فاطر ان لا نشیر مقطوع مرفون که
لها الذین یبایمونی و ان ما نذرع
موضع مقطوع نبش است و در باقی قرآن و اما
موصول و لئن انیت احیا کر یا لالف مرفون
سوره المؤمنین فقال الملوا در چهار موضع با و او
الف نبش است و لئن انیت سه دیگر در سواد
و باقی المللا با الف هیهات هیهات با نبش است

وعلما بالالف نوشته است مژده فتعالی الله با
یا نویسد **سورة النور** ان لعنت الله بالناء
مژده ویند ز با و الف نوشته است فی
ما افصتم مقطوع مژده مازکا بالالف ولا
یا نل نه بعد از الف نیشه است و نه بعد از نا
نا و لا که کند بر هر دو قراءه مکرر کیلا یعلم در
موضوع موصول نوشته است در هر قرآن یکی لا
مقطوع در باقی الی آیه المؤمنون در سه موضع
فی الف نوشته است آیه الساجر آیه الثقلان
فان لم یجدوا در هر قرآن مقطوع بنفشه مکرر
سورة هود فان لم یستجیبوا صلاته و قیحه
در بعضی مصاحف فی الف و فی و نوشته است و بخش

و بخش یا نویسد **سورة الفرقان**
قال هذا مقطوع نوشته است مژده عتو
از غریب و نادر هجا یکی دیگر ابنت که عتو
فی الف نوشته است **سورة الشعراء** انبوا
با و الف نوشته است آیت لنا بحیای همزه
یا نوشته است در موضع فیها ما هنا مقطوع
مژده اصحاب لیکنه اینجا در موضع الف
نوشته است علما با و الف نوشته است **سورة النمل**
لا ذبحته در بعضی مصاحف الف زیاده
اسب الخی فی الف نوشته است مثل دفق
مژده فی النمل الملو اتی الملو انونی قال
یا ایها الملو اتیکم در چهار موضع با و الف

سم انما و یکی در سور المؤمنون باقی الملو بالالف
عفريت بالناء بهذی فی الف و یا یا نوشته
سورة القصص امرات فرعون قوت
هر دو با نا نوشته است علانی الارض این ازان
واو یهاست که بالالف نوشته است یا بت مژده
من اقصا در بعضی مواضع یا یا یا الف نوشته
ان ازان جمله است آن قرون فی الف نفسه و یکان
و یکانه موصول نوشته است **سورة انکم** لثانون
یا یا نوشته است از برای تقویت همزه مکسور علیه
آیت من ربه فی الف و یا نا نوشته است در هر مصاحف
نا و لا که کند بر دو قراءه و در قلیاتها الایات
اختلاف است **سورة السجدة** الله یبدا

سجفوا هر دو با و الف نوشته است من املت
ایمانکم من شکراء فیها هر دو را مقطوع
مژده هر دو فطرت الله با یا نوشته است و یا الف
نوشته است و باقی را بر با و الف آثار رحمت الله
مژده بهاد العی بالالف و یا یا نوشته
سورة لقمن ولوان ما فی الارض و انما
یدعون نبعث الله ذکرا نبها هم کرده شده است
سورة محمد لا یستون بدو و او
نوشته است **سورة الاحزاب** لیسل فی الف
نوشته است در بعضی از مصاحف الظنون و الرسول
والسبیل الایز هر سه را بالالف نوشته است و این
الفهار الفقهیه خواست اصل و فی الظنون است

یا نا

والمسبيل وبعضی از قراد رجال وصلی علیهم
وتخشی الناس لکیلا یكون موصول نوشته است
سه موضع مژذره **سورة سبا** علم الغیب
والف نوشته است معوا از عراب و نوادر چهار
نکته است که پیش و اوجم در چند موضع الف نوشته
است یکی از آنها اینست **سورة الملائكة**
اذکر وانمیت الله بالنا مژذره آنها یحشی الله
بایا سیاید نوشت العلموا با و الف نوشته و ابو
بی الف نوشته است برخلاف سوره حج ذکر هزه که در آخر
کلمه می باشد در اول باب مخارج حروف و در همین باب ذکر
کرده شده است مشروح علی یقینت با نا نوشته است
تا و که لزوم بود بر جمع که یقینا است است اولین

۳۹۰
لست الله در شش موضع سنت با نا نوشته
است سه انجاست و یکی در انقال و یکی در
حم المومنین باقی سنت باها **سورة يس**
اعن ذکر تمیز با نوشته برخلاف شش شعرا
این بنا من اقصا این ازان یا می هان که در
موضع با الف نوشته است ان لا تغیروا الشیطان
مقطوع مژذره **سورة الصافات** ام من خلفنا
مقطوع نوشته در چهار موضع مژذره فما لنون
با و او می باید نوشت البلوا با و الف نوشته است
صال الجحیم یا می نویسند **سورة ص**
نبوا الحصر یا و الف نوشته است نبوا
عظیم مثله اصحاب لیکنه فی الف مژذره فی الشعراء

سورة المزمل فی ما هم فی فیشر عباد الذین
بی با نوشته است و قل لعبادی در شوا بر هیم
اصل در مثل این حروف آتست که با نا نویسند
کلی با نا نویسند و با بود بن عباد ک فی ما
کاونا مژذره ننبوا با و الف نوشته است
سورة المؤمن حقت کلت ربك با نا نوشته است
در چهار موضع مژذره ذوالعرش در شش موضع
پیش و الف نوشته است اولش در سوره یوسف
یوم هم با رزون در سه موضع مقطوع نوشته است
اولش اینست باقی یومهم موصول لدی الحناجر
با و لدی الباب با الف نوشته است الی النجاة
فیقول الصعقوا وما دعو با و الف نوشته است

۳۹۱
انا لنصر سلنا در بعضی مصاحف بدوزن
نوشته است و در بعضی یک نون **سورة الحج**
قل ائینکم با یا نوشته است سبع سموات
درین یک موضع بعد از و الف نوشته است
لا یسئروا لسمون و الف می نویسند ام من
یا فی مقطوع مژذره لذو مغضرة و دو غقا
شهر دو و او ذوالف نوشته است مژذره ثم ربت
با نا و بی الف نوشته است لیدل علی القراء این
سورة عسق ام هم شرکا و با و او
الف بحم الله الباطل انجالی و او در آخر سوره
الرعد با و او نوشته است من و رای عیای هم
یا بنسب **سورة الزخرف** قونا در دو موضع

نوشته است اینجا و یکی در اول سوره يوسف باقی قرآن
 بالالف و مضامین ایوانان یا نهاس که الف
 است که در چند موضع ذکر آن نوع رفت است بنشوا
 با و او و الف نوشته است رحمت ربک و رحمت ربک
 ذکر هر دو فرست و سئل اگر هر دو الف نویسد روا
 و اگر ننویسد روا بایه السحر در سه موضع فی الف
 نوشته است تا که لاله بود بر هر دو قراءه که این سه بخوانند
 این سه موضع را یا عباد بی نوشته است سوره
 الدخان يوم تأتي بابا نوسه است انما کاشفوا
 با و او می نویسند یا تو امین با و او الف نوشته
 از شجرت این که موضع با نوسه است باقی در همه
 قرآن شجره باها **سورة الجاثیه** و **حقاقت**

سورة الف
سورة محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 الوری یا همزه مد و ص و ه و نوسه شطه فی
 الف نوشته است سوره الذاریات يوم هم
 علی النار در سه موضع مقطوع نوشته است باقی
 يوم هم یا سید از غریب و نوادرها یکی ذکر است
 با و او یا باید نوشته در سوره و در سوره الف
 بایک که هو یا و با **سورة الطور** پنجمین
 بالثا م و ذکره **سورة النجم** دنا بالالف نوشته
 که آن و او نیست تقدیر ای ماری در یزد و موضع
 که با یا نوسه است باقی در کل قرآن بالالف م و ذکره فی الانفا
 الکت فی الف نوشته است و م و با و او نوشته است
 عن من مقطوع عا و المولی فی الف نوشته است از برای

المفتون؟

انک المولی قرائت تا دلاله بود بر هر دو قراءه
سورة القمر فافتق النذر فی الف نوشته است
 یدع الداع فی و او نوشته است در سه موضع و یدع
 المان و سیدع الزباید اولی من مضمون
 را بصوره و او نوشته است که ذکر فی الانعام **سورة**
الرحمن یسئل فی الف و بالالف هر دو نوشته
 و جبا الجنین بالالف نویسد ای هو الثقلا
 فی الف نویسد تا دلاله کند بر هر دو قراءه
سورة الواقعة اصحب المشمة هر دو کلام
 الف نویسد روا و اگر ننویسد روا اذ امتنا
 در نیکو وضع با و همزه نوشته است باقی در هر قرآن
 همزه دوم را بصوره یا نوشته است اینها المان

فما لوف با و او نوشته است که فمالون فی همزه مجید
 میخوانند تا دلاله بود بر هر دو قراءه فیما لا تعلم
 مقطوع نوشته است و جئت نعیم با نادر
 باقی هم جنة یاها **سورة الحديد** اینها
 متر ذکر فی البقرین لا مقطوع **سورة المجادله**
 و معصیت هر دو کلام را با نوسه است **سورة**
الحشر تنو و الدار از نوادها یکی دیگر
 اینست که با و او نوشته است **سورة المحتسبه**
 یروا با و او الف نوشته است یروا الله بعد از
 و او الف نباید نوشته که این و اجمع نیست عصا الله
 ان اوان یا نهاس که در چند مواضع بالالف نوشته
 قاسموا هر دو الف نویسد و هر که هر دو الف

ان لا يشركن مقطوع نوشته است متذکره حق
 من بعد ری بایا بدعا با الف متذکره **سوره الصف**
 من بعد ری بایا بدعا با الف متذکره **سوره البقره**
 ذوالفضل در شش موضع ذوقی الف نوشته است
سوره المنافقون لوقو ذوالف نوشته است
 وانفقوا من زمانا مقطوع **سوره التغابن**
 واستغفر الله بیا نوشته است **سوره الاحزاب**
 مرضاة باها نوشته است امرات نوح **سوره مریم**
 درین سوره باها نوشته است و مریم اینست هم باها
سوره الملک کل ما القی مقطوع متذکره سبت
 فی الف نوشته است **سوره القلم** با سبک
 از غلب و نوادر هجا یکی دیگر اینست که با دو یا نبشت

است ان لا یدخلنها مقطوع متذکره **سوره**
الحاقة طغا از ان یا اینها که با الف نوشته
 کتابیه و حسابیه و مالییه و سلطانیه و در
القارعه ماهیه اینها است که کاتب در آخر
 انکلمات آورده است با تفتاق برای بیان
 حرکت و در لمر بکنه و فیه هدیه هم اقتدا
 اختلاف است که از برای بیان یا از برای غیر آن و
 در همه قرآن اثبات ها از برای بیان حرکت را ذکر
 مواضع است و پس **سوره المعارج**
 علی صلاتهم دائمون صلاتهم بحافظون
 در چند مواضع با الف نوشته است باقی صلوة با و
 فعال الذین در چهار موضع لا را مقطوع نوشته که بیان

سورة نوح **عليه السلام** كل ما دعوتهم در چند موضع
مقطوع نبش است سورة الجن **ليتم** لان
در يك موضع بالفنشة است باقي الن جناته ^{ذكر}
ايضا دعاي كرده شد سورة **المزمل**
علم الن فيون موصول نشئت و در سورة
القيامة الن بجمع مثله سورة **النباء**
كنت تراكبا **انقلاب** و نوادر هجا يكي ديكر اينكه تراكبا
بعد از الف تنوشت است سورة **التارعات**
دحيها واويت بايا از براي مجاوة آيات بايي
نوشتند است سورة **الانشقاق** قريبا باي نوشتند
سورة البروج ذو العرش در شش موضع
مقطوع نوشتند ذو الف نشئت **سورة البلد**

البلدان لمره احده ردو موضع مقطوع
نوشتند متذكرة في الانعام سورة **الشمس**
طحيها مثل دحيها ريجي سورة **اقرا**
سندع بي واو نوشتند سورة **قولش**
ايلفهم بالالف وبالف نوشتند سورة
الماعون صلاهم بالف نوشتند
نت بوزن سعا

باي رساله عديم الطير و بر فاذ
رسم خط مصاحف

فایده

و چه احسنیت قصه یوسف علیه السلام را و چه
 و چه **م** آنست که قصه های پنهان دیگر
 علیهم السلام در سوره های متفرقه مذکور است این
 قصه تمام در یک سوره مذکور است مثلاً **قصه ادم**
علیه السلام در دوازده سوره مذکور است **قصه**
نوح علیهم السلام نیز در دوازده سوره مذکور است **قصه**
هود علیهم السلام در چهارده سوره متین است
قصه صالح علیهم السلام در یازده سوره متین است
قصه لوط علیهم السلام در نه سوره پیدا است
قصه موسی علیهم السلام در بیست و نه سوره آمده
قصه شعیب علیهم السلام در سه سوره یاد کرده است
قصه عزیز علیهم السلام در دو سوره ایراد فرموده

قصه ایوب علیه السلام در دو سوخته شده
 قصه یونس علیه السلام در چهارده سوخته شده است
 قصه داود علیه السلام در پنج سوخته شده است
 قصه سلیمان علیه السلام در چهار سوخته شده است
 قصه زکریا علیه السلام در سه سوخته شده است
 قصه عیسی علیه السلام در نه سوخته شده است
 قصه یحیی علیه السلام در دو سوخته شده است
 اما قصه یوسف علیه السلام در هفت سوخته شده است
 مذکور و مسطور است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين محمد وآله
الطاهرين **أما بعد** ان رساله ايت مختصر در بيان احوال و احوالات
و تجويد كلام الله از قول مولانا الفضلاء مولانا محمد باقر قاري
و مفصل است بر دوازده فصل **فصل اول** در بيان حروف
خرج مكاني را كنيد كه حروف از او تولد يابند و حروف تاجي
اصح بدست نهد است و قول اناني كه بيست و هفت گفته اند
الف ثمن را يكي شمرده اند معبريت و خارج حروف
اصح شمرده است اول ابتدای خلق است از جانب
شمال و آن خرج هزه و هاست دو سيم بيار حلو است
آن خرج عين و حائضت سيم آخر خلق است و آن خرج
و غايبت چهارم اول پنج زبانت با آنچه محاذي و
از حنك بالا و آن خرج فا و است پنج هر پنج زبانت
بعد از خرج كاف و آن خرج كاف است با آنچه محاذي و است
از حنك بالا ششم بيان زبانت و آن خرج جيم و شين و ياي
گفته و است

نام مراد

و آن

چهارم

باي غير مكات هفتم كذا و ميكن زبانت و آن
خرج ضا و است با آنچه محاذي و است از حنك بالا
با دندانهاي اضرار هشتم آخر پهلوي زبانت و آن خرج
لام است با آنچه بر پهلوي است از چو دندانهاي بالا و است
نزد يك سبز زبانت است نزد يك خرج لام و آن خرج نوزدهم
محاذي و است از چو دندانهاي پيش بالا دهم تيزي
سر زبانت است با يلك فاصله با آنچه محاذي و است از چو
دندانهاي پيش بالا و آن خرج راي و نقطه است يازدهم
سر زبانت با آنچه و دندان پيش بالا و آن خرج طاي و
است و ال و نقطه و ناي شناه و و است دوازدهم
تيزي سر زبانت است با سر و دندان پيش و يوي و آن
خرج حين و نقطه ذال و طاي و عجين و ناي مثلث است
سيزدهم سر زبانت است با سر و دندان پيش و يوي و آن
خرج سين و نقطه است و طاي و نقطه و راي و نقطه و است
چهاردهم سر و دندان پيش بالا است با ميان و يوي و آن
و آن خرج فاست يازدهم ميان و و است و آن خرج
و او و و است و آن و و است و يوي و آن و يوي و است

از آنجا كه گویند
از جانب چپ زبانت
با آنچه بر پهلوي است
از دندانهاي اضرار
و آنچه خارج ضا و است

از چو دندانهاي پيش بالا
دندانهاي پيش بالا
دندانهاي پيش بالا

با لام

در

است

ویم از بیرون و در وایلیک هم نزد ساروسم
 هوای فضای دهن است و آن محج الف و وایلیک
 هفدهم خیشوم است یعنی سوراخ بینی که غنه از وی پرو
 ی آید و حالتش ادغام با غنه یا احتقا در صفت
 بدانکه حروف کلمات احد قطب بکت موصوفند
 و حروف کلمات حشده شخص سکت موصوفند
 و حروف که نزع موصوفند میباشند و حروف کلمات
 خصصه قط موصوفند بصفت استعلا و غیر اینها
 حروف متصفند بصفت استفال و صا و ضا و ظا و طاء
 موصوفند باطباق و غیر از چهار حرف هم متصفند بصفت
 انتقال و حروف قطب جید موصوفند بقلقله و غیر
 پنج حرف هم متصفند بصفت ساکنه و صا و سین و زاء
 موصوفند بصفت و وایلیک ساکن موصوفند بصفت
 اند بلین و لام و راء موصوفند بصفت و وایلیک
 باختراف و سین موصوفند بصفت بغش و ضا و
 موصوفند بصفت باستطاله بدانکه اید الله تعالی
 که حروف متقلله هم رقیق اند و بار یک باید گفت الا هم لفظ

فصل در بیان
 حروف و احوال
 و در بیان
 حروف و احوال

ذال یا در یاد راخذ و اتخاذه در حال افراد و جمع مثل اخذتم و اتخذتم
 و در بابی سایل مختلفه در همه جا اظهار کرده و آن ذال از است نزد
 شش حرف ج و دس شش ص و ذال قد است نزد هفت
 ج و ذس شش ص و طظ و ناء تا نیک ساکنه نزد شش حرف
 ج و دس شش ص و طظ و ناء تا نیک ساکنه نزد شش حرف
 هفت حرف ت ز ش ص ط ظ ن و باء ساکنه نزد فاء و ناء
 ساکنه نزد با و راء ساکنه نزد لام و کام بفعل مجزوم در ذال ذلک و ذال
 ساکنه در ذال و نای ساکنه در ناء هضم در احکام و نون
 و نون ساکن و نون و نون ساکنه جز مجزوم مجزوم مجزوم مجزوم
 حکم کرد اظهار ادغام قلب اخضا اما اظهار نزد
 حلات که عبارت از همزه و ها و عین و جا و غین و خا و یاء
 مثل یثا و نون و من آمن و عذاب الیم و منهن و من هاء
 و حروف هاء و انثت و من عمل و سمیع علم و تخنوت
 و من حکیم جید فسیف فسون و من غل و غصو غفور
 و المنفعة و من خلق و علیه خیر اما اظهار نزد این حروف از
 جهت بعد مخرج بود مخرج نون اما ادغام نزد حروف یوملن در لام
 و راء بلا غنه و در بابی با غنه مثل فن ثناء و من ربهم و غفور رحیم
 سال نون ساکن را و در نون

اظهار و احوال
 ادغام و اخلاط
 و در بیان
 حروف و احوال

سال و کسب و کار
سال و کسب و کار
سال و کسب و کار

و من نار و من لادن و من هدی المنقین و من وال
و غشاة و لهن و من نار و غاشاة و صاحب
نور و از بر ملون اخراج کرده زیرا که داخل ملون است و فی الواقع
چنین بهتر است اما ادغام در حروف بر ملون اخراج کرده زیرا که
بواسطه قریب مخرج است و عدم غنة در کلام و را نتیجه شدت
قرابت و اگر تون ساکن با و او با در یک کلمه جمع شوند و از در
قرآن چهار موضع است و آورده و موضع یکی فخر و ان و صنوان و
یا در دو موضع یکی بنیان و یکی قیاس و در این حالت اظهار باید
کرد زیرا که اگر ادغام کند مشبه غنایافت شود اما فک کاهی باشد
توزین با تون ساکن در یک کلمه یا در دو کلمه بسیار رسند مثل اینهمه و کمن با و
یا و سمیع بصیر که در این هنگام تون و تون متغلب شوند
بهم و اخفای با غنة باید کرد و قلب از جهته است که مواضع تون
در غنة و صفت تون و وجه استقلال و انفجاج و ساکنه و غشاة
با است در مخرج اما اخفای از باقی حروف است و از تاتره است
چون الفخاخ است یا تزه میماند و آن ت مشج د د
ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک است و از برای هر یک
مثال نموده میشود تون در یک کلمه و دو کلمه مثل است من تحتها الجنات

مثال تون که یا
برسد من بعد
و مثال تون که
یا برسد علم
بازار الصدق

ت تجری علی الحنث العظیم من ثمره قولاً ثقیلاً یجذبنا
من جنات غشاة فجاء انداداً من حایة کاساً یها فاً
انذرهم من ذریة و کیداً ذریة انزل من رکیها مبارک
منسات من مندس خالصاً سائغاً من ساء صباراً شکراً
وانضروا من ملصال ریحاً صرصراً منظرراً من ظل
کلاً صرناً یقنطار من طین صعیداً طیباً انظروا
من ظمیر خلاً ظلیلاً آنفکم من فضل مؤناً فارهبین
آنفکم رزقاً فالوا انکم من کان ملکاً کبیراً در اخفای
لازم باشد و هیچ احدی از قرآن ترک غنة بخوبی نکرده اند
اخفای این حروف بعد از قریب و بعد از ان است و هر چه از قریب
اخفا بود و اخفای از برای این کشید که حروف مذکوره حروف
حلقی و در نیستند اظهار باشد و مثل حروف بر ملون تون
نیستند و ادغام باشد یون و میان قریب و بعد باشند یعنی
اظهار و ادغام و ان اخفایست و غنة لازم نیست جابجی شیخ شافعی
دو حوز الامانی و شیخ محمد خوری در صیبه گفته و صرح بآن کرده
و در باقی کتب تواتر بهتر مظهر است اما میم و تون هرگاه مشدود

البته اظهار غم باید نمود مثل آن الله والجنة وغم وغم و
 تا و متاعه شرح جزیری در طبیعه و مقدمه نصیح یا کر
 و اظهار الغم من خون و زمزم اذما شد و اواحقین و ولد
 مشار الیه در شرح مقدمه بعد از آن نمود و اگر هم ساکن بیای
 ساکن رسد بجزه اصح معول اخفای با غم می شود مثل
 انغمم با ساهم و قلد بکمره و بغیر یا هر حرف دیگر رسد اظهار
 باید کرد مثل لهم آمنوا و علمهم غم و نزد او وفا یا غم
 در اظهار باید کرد مثل علی قلربهم و علی سهمهم و ترک هم غم
 هتم در وقف و وقف در لغت بمعنی بند کردن است
 و بریدن و در اصطلاح قراء بریدن کلمات از یکدیگر و در
 دو بحث است بحث اول در احکام وقف بدانکه چون قاری یا
 ممکن نیست که قصه را تمام یا سوره را بیک نفس تواند خواند
 لاجرم اختیار وقف باید نمود از جهت استراحت تنفس و تعیین
 ابتدای بعد از آن و وقف منقسم است بر چهار قسم وقف نام
 و وقف کافی و وقف حسن و وقف قبیح و وقف تام البته کلمه
 موقوف علیه را تعلقی یا بعد نباشد نه از روی لفظ و نه از روی
 معنی مثل وقف بر اولاد هم المطلق و ابتدایه آن الذين کفروا

و ش

و تمام از جهت آن گویند که سخن تمام است و مخاطب را شطرا
 نیست پس در اینجا وقف توان نمود و ابتدا بما بعد آن توان
 کرد و وقف کافی آنست کلمه موقوف علیه را تعلقی یا بعد نباشد
 از روی معنی نه از روی لفظ مثل وقف بر تمام زنهایم تنفقون
 و ابتدایه و الذين یؤمنون و وقف بمن قبلك و ابتدایه
 المخرجه و کافی از جهت آن گویند که وقف بر روی خودی و بطلب
 از کافی است و ابتدا بما بعد آن جایز است و وقف حسن
 کلمه موقوف علیه یا بعد تعلقی باشد از روی لفظ نه از روی
 معنی و حسن از جهت آنست که معنی مفهوم میشود و در ظاهر
 وقف حسن و معتد است اما ابتدا بما بعد حسن نیست مثل
 بر الخدیجه و ابتدایه و رب العالمین مکرر و حسن است باشد که ابتدا
 بما بعد آن جایز است و بدانکه وقف بر سر آیت است
 بنا بر روایت امام سلمه از حضرت رساله نباه محمدی صلی الله علیه و آله
 که آن حضرت بر سر هر آیتی وقف میکرد و وقف قبیح آنست که
 معنی مفهوم نباشد مثل وقف بر سیم از سیم الله الرحمن الرحیم
 یا بر مالک از مالک يوم الدين و قبیح از جهت آن گویند که نام معنی
 غشود و عدم ناید و بجز قسم وقف کردن جایز نیست مگر

ضرورت بر مل انقطاع یا بتبیین وجه تواتر او
 یا بعد از تواتر کرد بلکه عاده کلی موقوف علیه باید
 کرد و در کلام مجید هیچ موضعی نیست که وقف بر آن واجب
 باشد و هیچ محلی نیست که وقف بر آن حرام باشد چنانچه
 در کتب اس نواد معتبر است و فقیر در بعضی از مسائل خود
 تبیین این بحث نموده بدانکه علمای قرأت کفایت کند
 بر فکلی موضع جایز نیست مواد آنست که وقف غیر از
 بدین طریق که ابتدا یا بعد کنند نه آنکه مطلقا و وقت آن کرد
 در زمان وقف بر او حرکله و کیفیت آن بدین
 وقف بر او حرکله از لوازم است و ویرا وجه متعدده
 اما مستعمل در قدرانه و جرات و از نه وجه اجماعی است
 اسکان است و دروم و اشام اسکان انداختن حرکله است
 در حرکله و این در حرکات ثلث جار است و دروم عبارتست
 از نظری به موقوف حرکت موقوف علیه است و اعم فخر از است
 یا در دار انداختن چهار و آنکه حرکله باشد و یا نه
 و در آنکه برین شعر است کلام حافظ ابو عمر و دانی در
 آنجا که گفته شد حتی مذہب معظم ما و دروم مخصوص است

یک و جبر و رفع و ضم پس در فتح و نصب نباشد و قول
 آنانی که در مفتوح مشرق جایز داشته اند غلط و خطا
 و اشام عبارتست از اشاره بحرکت موقوف علیه بعد از
 آنکه او را ساکن کرد یا نه یا بشی پس فرمودن اسکان و اشام
 بحرکت عضو نباشد یعنی ضم شصت و از اینست که هر
 در حرکت از وقف یا اسکان جایز است از طول و توسط و
 در اشام جایز است و در دروم که بعضی حرکت هست
 و ضلاد ارد بغير از قصر باشد و در اشام
 بدانکه اغوز باقیه کفن در اول تلاوت مستحب است و باید
 یا بدین و بجا است که وصل و وقف آن به بعد از
 قرآن خواه بیکه و خواه غیر و مخصوص بحرکت یا بحرکت
 یا بسوره نیست و صیغه وی بذهب صحیح اغوز باقیه من الشیطان
 الی تعظیم است و اگر زیاده برین نمایند جایز نباشد و در
 روایات وارد شده اما اعم در سوره بحال است پس ازین
 نیست آهسته در جمیع احوال و در تلاوت کفن که بعضی
 از قرآن نقل کرده اند محمول نیست و در بیکه کفن

بسم الله الرحمن الرحيم در ابتدای هر سوره از سوره
 قرآنی ناچار است اندوه سوره توبه که نباید گفت خوانده
 کند و خاره وصل کند او را در انتقال و اگر ابتدا بعشر
 یا خربی یا جزوی نماید بخیر است که بسمله بگوید اگر کند
 در اجرای پر لونه ترک اولیست و جایز است وصل نمود
 آخر سوره گذشته بسوره آینده و وقف بر بسمله
 در اختلاف قرآن قدس سره در سوره فاتحه کتاب در آن یک
 آنکه سوره فاتحه هفت آیه است بخلاف در تعیین آن چهار خلا
 کرده اند یکی و کوفی بسم الله الرحمن الرحیم را یک آیه گفته اند
 و صراط الدین انعمت علیهم غیر المقصود علیهم
 و لا الضالین این مجموع را یک آیه دانسته اند و باقی
 قرآن بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین این مجموع
 یک آیه دانسته اند و صراط الدین انعمت علیهم یک آیه
 و این سوره معینیت و بعضی گفته اند یکی و معنی است و دو
 نبوت نازل شده و این سوره و فاتحه کتاب و ام القرآن
 و سبع المثانی و سوره الحمد گویند و نیست نه کلمه یکصد

و چهل و دو حرف است و هر حرفی را از حروف است و حقیقی
 چنانکه ذکر کرده شد در فصل غار حروف و صفات الحروف
 و ناچار است از بیان اطلاق است بخلاف و صاد و طاء
 تا حتماً نامشبه نشود صایین و طایین و این که بواسطه
 کردن که صاد با استطاله و کاف بواسطه حذف کردن از حروف
 حروف ساکن و تسکین تحوکه و اخفلاس و اشباع و غیر
 این معلوم شود بدانکه عاصم و کسایی و یعقوب و خلف مالک
 بی الف خوانده اند بعد از میم و باقی قرآن که نافع و ابن کثیر
 و ابو عمرو و ابن عامر و حمزه و ابی جعفر و الف خوانده اند
 و ادغام کرده ای عمر و میم الرحمن را به میم مالک و باقی قرآن
 باظهار و حمزه دروقف لفظ آیا که تحقیق و فهم یک الیاء
 خوانده و باقی قرآن تحقیق خوانده اند و حالین و حمزه در
 وصل مواضع ایشان است و قبیل که راوی این گفته است و این
 که راوی یعقوب است لفظ الضراط بی بی خوانده اند و
 قرآن بصاد خالص خوانده اند و قفا و وصل و باقی قرآن بکسر
 میخوانند و ابن کثیر و ابی جعفر بی خلافت و قالون بخلاف
 عنه میم لفظ علیهم در هر دو موضع ضم داده اند و فهم

و تکرار دوباره گفتن حروف و صیغرت کردن و
تغییر از هم جدا شدن استطالت طلبی از برای
کردن و وقف دیدن و غنّه اواز در بینی انداختن
و هس بیکی کردن و هوا مساوی دهان و لیس نرم و
مد کشیدن حرکات ثلث و غم و کسره و فتح و اشباع
سیر کردن و وقف ایستادن و در وقت طلب کردن حرکت
کردن اشتغال بر اینها تفهیم بر گفتن و ترقی تارک
گفتن و اختلاص بر بودن و اماله جمله اندک
و مد کشیدن و قصر ناکشیدن و تحقیق در گفتن
هنر تسهیل آسان گفتن هنر آیدال بدو کردن و
و حرکت انداختن و حرف را از حروف بهیج صفت
بیاید و زیاده بعد از این بداند که ده حرف است که اینها
میکنند مجموعها چیست کسب شخصه یعنی جا و ثبات
و تا و کات و سین و فا و شین و خا و ضاد و ها
و این حروف را از برای این ۲۷ میگویند که این حروف ضعیف اند
و در گفتن آنها اواز فر میبرد و معنی هس فرو داشتن اواز
و نوزده حرف باقی را میگویند از برای آنکه در گفتن آنها
اواز برداشته میشود و هس حرف است که در گفتن مجموعها

مجموعها اجزای کفایت معنی الف و جیم و دال و
تا و کا و قات و طاء و با و این حروف را از برای این
میگویند که در گفتن آنها اواز کشیده میشود از غایت قوت این
و معنی شده قوت و سیزده حرف را رخواه گویند و رخواه
نیز عکس مدیده است مجموعها حش شخصه هر فظ
عقب شد معنی جا و سین و شین و خا و ضاد
و ها و ذ و ز و فا و ظا و غین و ضاد و تا و ذال و این
حروف را از برای این رخواه گویند که اواز آنها کشیده نمیشود و
نفس را باز نمیدارد و معنی رخواه سستی است و هفت
بدان شده و الزاوه میگویند معنی میان شدید و رخواه و
مجموعها ۱۰ حرف است معنی لام و میم و یا و را و
واو و عین و زین و الف و چهار حرف را مطبقه
گویند مجموعها ضابطه معنی ضاد و ضاد و طاء و ظا
و این حروف را از برای آن مطبقه گویند که زبان در وقت گفتن آنها
جدا طبعی میشود و کام را می پویند و معنی طباق پویند
و باقی این حروف چهار کانه را مفقود گویند از برای آنکه در
گفتن آنها زبانی کشاده می شود و انفجارت کشادن است و هفت

حافظ ایظم را بشو کنون
 نام او در وقت باشد همون
 هم وقت که دست بکند از او
 در کشتن هم کز است اندران
 طاهر و صوفی اندر ترا
 نکوئی آن هر که یابی و را
 هم و در جانی است بکند ترا
 لیک در وی استیادند تر است
 صا در احدی و در جانی
 کرد و کراستی در ماست
 از غیر الیسی هم در خواست
 لک که سوز و اولیتر است
 کلام الفی و علامه اندر
 استغفار و حق بکند از و

بر کوه و در کشتن
 کز است بکند از و
 در و در جانی است بکند ترا
 لیک در وی استیادند تر است
 صا در احدی و در جانی
 کرد و کراستی در ماست
 از غیر الیسی هم در خواست
 لک که سوز و اولیتر است
 کلام الفی و علامه اندر
 استغفار و حق بکند از و

ما بهیستم برادر و تفکک الله و آیان که چون در سبب است و الف
 مطلقا و و اسکان مایه مضموم یعنی و اسکان که بی از وی
 ضم باشد چنانکه شود و یا ی ساکن مایه مضموم یعنی یا ی
 که ساکن باشد و بی از وی که باشد چنانکه بی و
 و مد و رگ کسند باشد و در و در و بی نا ختی معنی
 وی را دافستی بد آنکه انقسام مع بر آنکه از و حفظ
 خصوصا از شرح هر قدری چنانکه در نقطه مذکور است
 مدها از یک قرا پانزده دان و عدد

روم و مبدل شبه و مبدل آنکه افعال

اصل و فصل و عدل و قزو و حجر و بنیه لب و عرض
 بامبالع ملازم و عارض چون یکین گشت نام
 چنانکه پانزده یک بیاید اما مدها یکین است که در
 کلمه باشد چنانکه اولیک و القیائل و المداین و
 و پرا از برای این یکین کوشیده و بر آمد می گویند تا حوال
 محرم خود به روزی آید و یکین در لغت جای دارد است
 اما مدها یکین است که در آخر کلمه باشد در اسماء
 چنانکه دعاء و منشاء و ویرا از برای آن بنیه گویند

که واضع این اسما را بنا کرده محدود بنا کرده اما اصل
 آنست که همنه در آخر افعال باشد چنانکه جاء و شاء
 و غیره از برای آن مواصل گویند که الف همنه در وی از
 اصل کلمه است و فرق میان مد بنیه و مواصل آنست که
 مد بنیه در اسما می باشد و مواصل در افعال و ابرها
 قسم مد را در اصطلاح قرآن مد متصل خوانند و میان
 فاسد می شود تردید بعضی از علمای کتب لغت و فطری از مد
 بنیه دعاء و نداء در مقدار مد و مدی قرار اختلاف است
 بذهب قالون و ابن کثیر و ابو عمرو مقدار د و الف است و بذهب
 عامر و کسایی مقدار سه الف است و بذهب عاصم
 مقدار چهار الف است و بذهب ورنی و حمزه مقدار
 سبع الف است و الله اعلم اما مد متصل آنست که حروف
 در آخر کلمه باشد و همنه در اول کلمه باشد چنانکه بما انزل و
 قالو آمنا و فی انفسکم و در برآمد فصل گویند از برای آنکه
 جدا کننده است میان دو کلمه و در برآمد سبط نیز گویند
 و خلاف در مقدار وی همچنانست که در آن سه قسم بیشتر
 دانستی جز آنکه در بر قسم برای این کثیر و ابو عمرو و بوابت
 سوسه قصر است و برای قالون و دوری مد و مدی کمتر است

اما مد عدل در مثل ولا الضالین و حاقن و حاء
 و دانه و مانند این می باشد و این را مد سکونی لازمی می گویند
 بسبب التماس ساکنین و خلاف در مقدار وی همچنانست که
 مد ممکن اما مد فتر یا فتره فتره و فتره و فتره و فتره
 سوره انعام است هر دو الذکرین و در سوره یونس
 هر دو آن آن بحکم الله اذن لکم هر دو سوره یونس
 ششم در سوره غل آمده خیر اما یزید و در یک موضع
 دیگر اختلاف است در سوره یونس بقوله ابو عمرو که وی
 استفهام در می آورد و مد میدهد و مقدار د و الف و
 یا سه میل میکنند ناقص همچنانکه در آن شش موضع اتفاق
 اما وجه او اولیت است اما مد محمدر مثل و اندر تهم
 واء نیک وء انزل بذهب انکس که ادخال میکند در
 میان همزین و مقدار یک الف است از برای آنکه تخفیف
 حاصل میشود اما وقف ساکن آنست که چنان وقف
 که هیچ حرکت ظاهر نشود و وقف محمدر و انیس و وقف
 زون و انیس ماذنک مقداری که مکتف زدن بر و انیس که
 سمعت عن شادی و شیخی و ابقا و اما دوم آنست

که اسما را بنا کرده محدود بنا کرده اما اصل آنست که همنه در آخر افعال باشد چنانکه جاء و شاء و غیره از برای آن مواصل گویند که الف همنه در وی از اصل کلمه است و فرق میان مد بنیه و مواصل آنست که مد بنیه در اسما می باشد و مواصل در افعال و ابرها قسم مد را در اصطلاح قرآن مد متصل خوانند و میان فاسد می شود تردید بعضی از علمای کتب لغت و فطری از مد بنیه دعاء و نداء در مقدار مد و مدی قرار اختلاف است بذهب قالون و ابن کثیر و ابو عمرو مقدار د و الف است و بذهب عامر و کسایی مقدار سه الف است و بذهب عاصم مقدار چهار الف است و بذهب ورنی و حمزه مقدار سبع الف است و الله اعلم اما مد متصل آنست که حروف در آخر کلمه باشد و همنه در اول کلمه باشد چنانکه بما انزل و قالو آمنا و فی انفسکم و در برآمد فصل گویند از برای آنکه جدا کننده است میان دو کلمه و در برآمد سبط نیز گویند و خلاف در مقدار وی همچنانست که در آن سه قسم بیشتر دانستی جز آنکه در بر قسم برای این کثیر و ابو عمرو و بوابت سوسه قصر است و برای قالون و دوری مد و مدی کمتر است

چنان وقت کند که کسی نزدیک وی باشد و گویا شد در
 یابد که آنکه چه اعراب دارد و اشعار در لغت بویانند
 و مراد از اشعار آنجا نیست که لهای خود را فراهم آورده
 بعد از آنکه آنکه ساکن کند چنانکه کسی که بسوی هان
 وی نکرده در یابد که آنکه اعراب پیش از چون این دانستی
 بدانکه این اشعار در مفهوم و مرفوع و در مجرور و در مکسور
 رواست اما در مفتوح و منصوب غیر و در مکسر که مشعر باشد
 که از زمان نزدیک بعضی روم وی واجب باشد چنانکه
 ثبت و ضل امام سمرقندی هم چنین یاد کرده است
 اما در حركات عارضی ناء ناست که در وقف هایست و هم
 جمع و هاء ضم مذکر ندر روم میرود و نه اشعار و اگر پیش از حرف
 اخو حرف ن باشد آنجا همین قصارست یا روم و اشعار بدین
 وی بالله اعلم اما مکلازم آنست که در حروف نهجی که در فوائج
 سوره است باشد و حروف نهجی در فوائج سوره چهار قسم است
 یکی آنست که مرکب از دو حرف است چنانکه ط و طاء و دیم
 آنست که مرکب از سه حرف است و میانهای ساکن ما قبل
 مفتوح چنانکه عین سیم آنست که مرکب از سه حرف است
 میان حرف مد و این چنانکه لام و کاف و نون و یم

و سیم و حکم قسم اول قصارست با اتفاق و حکم سیم قصارست
 با اتفاق و حکم سیم مدامست و توسط اما مدوی افضل
 است و حکم سیم چهارم منطویل و الله اعلم اما مددوم
 آنست که در پیش دارند درهم و آنست که روایت اهل مصر است
 و مقدار یک الف مدید از همزه در مثل آمن و آدم و ای
 و ایما و ویرا از برای آن مدید میگویند که مدوی بدین از
 همزه است که ناء فعل است و مقدار مدوی بنزدیک الف
 مکرر بر مذهب و درش طول و توسط نیز دارد اما مدینه
 مدید آن نیز در مذهب و درش است در مثل السی
 و متکین و ارجاء و این مدید از همزه نیست بلکه مشابه
 بدین است و اگر پیش از همزه ساکن صحیح باشد و درش نیز
 نمیکند چنانکه در انا و مسکولا اما مدی معان نیز در مد
 و درش است در مثل شی و سیم و کسسه و در وصل
 طول و توسط و در سوا آنها نیز قصار دارد اما در مؤنثا
 و الله ده قصار در پس ویرا از برای آن مدی معان گویند که
 معان احتیاط کرد و است معنی در ادای جزئی احتیاط بایند
 که خلل بدو نرسد اما مدی بالغه در مذهب آن کثر است در کله
 الله که در لا اله الا الله از برای بالغه کردن در تفریق خدایان باطل

و همچنین در کلمه و کلمه هی العلیان و این را مدعیه می کنند
و مقدر روی و الفاست اما مدعیه عرض و مدعیه
ابو عمرو است در مثل الرحیم ملک و المصیر لا و قال رب
ویرا از برای آن مدعیه عرض گویند که وی عرض انجوت
حرکت مدعیه است که انرا خسته اند و الله اعلم
باب هفتم بدانکه های کنایه میگویند آن ها را که
مثل نه و قومه و الیه و فیه و مانند این باشد و ویرا
های ضمیر می گویند چون ویرا دانی حکم و دانست که در میان
دو حرکت باشد و پیش ضمیر باشد یا ضمیر چنانکه لا تاخذ و
دخلة و ویرا صله و اشباع باید کرد ویرا و چنان حرکت ویرا
چنان سیوا باید کرد که از اشباع وی و او پیدا شود و اگر
پیش ازها کسره باشد ویرا صله باید کرد بیا یعنی آن حرکت
ویرا چنان سیر باید کرد که از اشباع وی یا پیدا شود چنانکه
ملا یکنه و کنیه و زید و مکرر در بعضی مواضع که در وی
اختلاف است چنانکه نومه و نوله و فضله و یوده و
یوضیه و یاثر و یبصر و اگر پیش ازها یاء ساکن باشد
چنانکه فیه و علیه و یا و ساکن باشد چنانکه عقله و
و قنله و یا الف چنانکه ایا و اناه و یا حوف و یا حیا

۳۳۲
عنه و منه در تقسیم مذهب اکثر رضی الله عنه ویرا صله باید
کرد و در کلمه فیه یا در سون الفوان حصون یا وی موافق
و یذهب باقی قرآدرین ها صله نیست اما اگر بعد ازها آخر
ساکن باشد یا الفاق ویرا صله نباید کرد چنانکه مسالافاء
ویرا الفاق و الله اعلم باب هفتم
در بیان احکام ذرات بدانکه اصل در این تقسیم است از
بهر وی مشایخ حرف استعلام چنانکه در بابی خارج
یاد کرده شد و تقسیم از روی لغت تقسیم کردنی است و مولد
از تقسیم در ذرات است که ویرا پر گویند و ترقیق است که
ویرا ناز که گویند بعد ازین بدانکه را از چهار حال خالی
نباشد یا مفتوح باشد یا مضموم باشد یا
مکسور یا ساکن اگر یا مفتوح باشد یا مضموم ویرا تقسیم
باید کرد رسول و تهم و امثالیه و در رساله و لو
ترد و استرو و اگر مکسور باشد ویرا ترقیق باید
کرد چنانکه لازمی باشد ویرا عارضی چنانکه معروض
و غیر المغصوب و انذر الناس و ریا الناس و
در تی من خسر و اگر راء ساکن باشد بمأجل وی نظر

کنند اگر ماقبل آن مفتوح باشد یا مضموم و بر آن تخفیم باید
کرد چنانکه مرجعکم و قزو و قریم و کوسیه و ارسیل
و اگر ماقبل وی مکسور باشد اگر آن کسری عارضی باشد
تخفیم باید کرد چنانکه ارجعوا و اجمع از برای آنکه کسر
و همزه اصلی نیست نمی بینی که در وقت وصل ساقط شود
اگر کسره لازمی باشد اگر متصل باشد یعنی و کلمه باشد
هم تخفیم باید کرد چنانکه ربنا رجعون و الذي انق
و اگر متصل باشد یعنی در کلمه باشد اگر بعد از اجواب
استعلا باشد ترقیق باید کرد چنانکه شرعته فوجون
و مرنه و اوله الاریه و اگر حرف استعلا بود تخفیم
باید کرد چنانکه موصاد و قسطاس و فربه و اما
در فرق کالطور العظیم در سورة الشعراء و بجهت
اما حکم در راء وقف اگر بروم کند حکم وی حکم وصل است
را که وقف کند یا بشام و اسکان اگر پیش از آن الف
یا فتحة یا ضمه یا واو ماقبل مضموم و بر آن تخفیم باید کرد
چنانکه ابوار و النار و البشر و المطر و غفور و شکور

۳۳۳
و نکر و بشر و نذر و مانند آن را که پیش از آن کسره باشد
و یا یای ساکنه ماقبل مکسور و بر آن ترقیق باید کرد چنانکه
منکر و منتشر و بشیر و نذیر و اگر پیش از آن حرف کسر
از واو و یا مذکور باشد آن حرف ماقبل و بر اعتبار
کنند اگر فتحة یا ضمه باشد تخفیم باید کرد چنانکه امره
و ما کسر و اگر کسره باشد ترقیق باید کرد مگر آنکه ساکن
صاد باشد چنانکه مصر و القطر که و بر آن تخفیم باید کرد
و نظر بر اصل را و الله اعلم از باب تخفیم و ترقیق و مسئله
انقاف و تعلو بلام دارد چون در باب مناسبت باشد
مسئله اول اگر ماقبل لام الله و الله مفتوح باشد یا ضم
و بر آن تخفیم باید کرد و تغلیظ باید کرد چنانکه والله و الله
و اذ قالوا اللهم و اگر ماقبل مکسور باشد و بر آن ترقیق
کرد چنانکه بسم الله و قل اللهم و مانند آن و الله اعلم

مامور در رسم
 و در انبارها که در انبارهای
 حروف و از دست دوز و در انبارهای
 بهر و ثنائی که در انبارهای
 اینها را و عجایب که در انبارهای
 اینها که در انبارهای
 دوز و در انبارهای
 شش نظیر اینها را طبع که در انبارهای
 گویند بعضی انسان باشد که در انبارهای

بدانکه صفات حروف تہجی که موصوف است بپوشه صفاتی از ده باب
وجبات و آن بر پنج قسم است قسم اول همزه و آن
ده حرف است و بانی یک مجرور اند که ضم می شود
حالت کس و سن و ش و خ و ض و ط
قسم دوم شدیده است و از هفت حرف است اج و دت که ق و ط
و بانی دیگر رخاوه است و حروف بیاد دعوی نیز داخل است
که ما پیش از درخواه است قسم سیم اطباء و آن چهار حرف
حرف است موصوط و بانی دیگر اعجاز است قسم چهارم
استعلا است و آن هفت حرف است ط و ط و ط و ط و ط و ط
و بانی دیگر استقلاند قسم پنجم قافله که آن پنج حرف است
ج و د و ب و بانی دیگر ضد لعل است صغیر و ز س
و تقشیرش و ز و الخراف و ل و حروف مد و لین و ا و ی
و مستطیل و و هر یک از حروف بی محصوره و موصوف
الصاد و ضاد و را و واو و یا و ویا و الف و ز و
و سیر و شین و لام که اینها بشش صغیر موصوفند و حروف
مذکوره اینست که بنظر می آید
الف اول مجرور د و م رخاوه سیم افتح چهارم
چهارم حروف مد و لین ششم استقل ششم ساکنه

ب مجهول شده انفعال فلقله استفعال
 ت مهملة شدة انفعال اسفعال
 ث مهملة رهاى انفعال ساکنه استفعال
 ج مجهول شدة انفعال ساکنه استفعال
 ح مهملة رهاى انفعال ساکنه استفعال
 خ مهملة رهاى انفعال ساکنه استفعال
 د مجهول شدة انفعال فلقله استفعال
 ذ مجهول رهاى انفعال ساکنه استفعال
 ر مجهول ماين شده والوا انفعال اعواى استفعال
 ز مجهول رهاى اخواف صغیره استفعال
 س مهملة رهاى انفعال صغیره استفعال
 ش مهملة رهاى انفعال نقشى استفعال
 ص مهملة رهاى اطباق استغلا صغیره ساکنه
 ض مجهول رهاى انفعال ساکنه استفعال
 ط مجهول شدة اطباق استغلا ساکنه
 ظ مجهول رهاى اطباق استغلا ساکنه

ع مجهول رهاى انفعال ساکنه استفعال
 غ مجهول رهاى انفعال استغلا ساکنه
 ف مهملة رهاى انفعال استفعال ساکنه
 ق مجهول شدة انفعال استغلا فلقله
 ک مهملة رهاى انفعال ساکنه استفعال
 ل مجهول ماين شده والوا انفعال اخواف استفعال
 م مجهول ماين شده رهاى انفعال ساکنه استفعال
 ن مجهول رهاى انفعال ساکنه استفعال
 و مجهول ماين شده رهاى انفعال مدین کنا استفعال
 ه مهملة رهاى انفعال ساکنه استفعال
 ی مجهول ماين شده والوا انفعال ساکنه
 مدلس اسفعال
 هزه مجهول شدة انفعال ساکنه استفعال



2
14/11

